





M.A.LIBRARY, A.M.U.



PF1054







بسم الله الرحمن الرحيم

بفضل مختار کون و مکان و امر کن و مکان کتاب فیض آثار

جلد ششم و ازاد و غیر و ذمه  
وزن و اندازه و سبک و کلام و غیر  
این مختار و مختار و مختار  
مختار الاجتناب  
تحفة الاجتناب  
ایک و یک و یک و یک و یک و یک  
ایک و یک و یک و یک و یک و یک

نالیف جلیل و اوصاف و توجیه و اول و اول و اول و اول

مطبوع و مطبع و مطبع و مطبع و مطبع و مطبع









قهر و حکم از نو طوطی طبع سخن در شد  
 نفس شکست گلشن به پرواز سخن آمد  
 بی نجت و زبانی دولت زبانی لطف زبانی را  
 عهد زبده میسران وزیر بار که گردون  
 وان نجت و صدارت تحت فرج قال سیکو  
 بهان نغمایان شد نجت کنگار فرسا  
 بود از چنگ بدخواهان زام ظلم آنان را  
 بیامان مرتب غبار ملک اندر و کهن مهرش  
 نقش از بارسیم و ز زندیده بقضای هرگز  
 ساطعش ز چو شیدی نظامش عدل نوشتن  
 بگلزار فصاحت از تحکم روح گسترش  
 ز فکر بکر در نظم و کوهی شهید شکرش  
 بعد شاه محبوب کن این سوادش  
 سسی شاه مطلق بو تراب و سی مطهرش  
 خلق حسن قمارش خرد را غرر مطهرش  
 که در چشم جلالان مدارش سم دیگرش  
 چنان زامین انگشته سلیمان بازویش  
 چنان بگرفت در دلباه که دلباه و منورش  
 ز بسط ابرو جودش بحر عمان پر زگوهرش  
 بامروزی فرمانش و کن گلزار انورش



سمند ز خاطر فکر مجبولا نگاه مدح او  
روان شد خالدهم در بحر موج خرد دیگر  
بامرحامی انیمیک این یکو سیر احوال  
ز سلطانان بهین بود از کی رسم شان مخفی  
بجستجوی احوال شهبان بهینی بر بست  
بنشت از روی فہم ترین اقوال آنرا  
بقفل مو شکاف خویش تعویت شان را  
ز کاخ تخت و قصر و عوض بستان ساجد با  
تہ بالیقش میان احسب اندوی دانائی  
بحباب مسرکار و گفتش لطبع آمد  
قلم را تیر کنمشاق و در نرم و عانبین  
و عافرض است بر سلطان بزبان باب  
الہا صانع پروردگار خالق احیاء  
بلطف غیش بر پا دار اندولت بہ ہرور  
بماند در جہان باقی بساط غرت و حشمت  
بقدر ارجال او کہ دارای جلال است او  
بساط دولتش باقی بماند در جہان دایم  
سہ آمد ز اوصافش سہر شمع گستر شد  
بجہد اند کہ دست دامن مین ز گوہر شد  
ز شان جہان بانی کہ اندر ملک شد  
بقدر سید اند ذکرش تازہ و تر شد  
میان خویش تا در شستہ آرد عقد گوہر شد  
کہ تا باقی ماند این سیر در دہرادر شد  
بناہی خورق شکل از نو مصور شد  
ہم از نو کککش بر ورق چون زینہ پور شد  
بطرز خوش عباراتش چو لوہور شستہ در بر شد  
کہ ہر کس بہرہ ور گردد مرن تاخ اشہر شد  
کہ پیکان دعا اندر ہدفانک نوک تار شد  
آنچنانکہ واجب آمد طاعت از قول ہمہر شد  
کہ یار احما از امر تو عالم مصور شد  
خسرو خاندانی را کہ مہر شس ذرہ برور شد  
بنواب فلک تہ کہ شخصش جسم اور شد  
وجودش را بحفظ خویش در از ہر کہ بہر شد  
بحق زبندہ عالم کہ بردوش ہمہر شد



# تاریخ مختار الاخبار

تقریر

تقریر من کلام الفصح و البلیغ بلفظ الجم الاموال اکرم الانتم اقامیرا فاطم الشیرینا زی  
مترجم عا کر تنظیمه سرکار آصفیہ نظام الملک بجاور

هو الما لک المختار

مختار اخبار حمد و شکر که با خیا و اعتقاد عقل سلیم برگزیده است نثری نثار درباری است و در بار  
جلت عظمت و غبط جلالت که مختار و غیر مختار را آفریده و جوهر اختیار با هم آمیخته و اگر بنعم لائقه  
و الامور لا تحکم به ممکن شود از برای شکر طویل و عرضش بنده قاصد ممکن گردد حاشا ذاک فحاشا هذا  
و من ادعاه فقد هذا اللهم لا تحشی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسك بقدر ظرف معرفه خود و در بار  
معرفه برداشتم و از بندگان است که نشستم و اگر تا قیام قیام کنیم ناقصش گذاشتیم بعلینا فاشنا بشرفا  
عزیزنا که حق معرفت و چون از شکر عاجزیم و خود میانه حقیقت او و خود عاجزیم بهر آنکه بر اعظم و انعم  
و اتم نعم حضرت خیر الامم سید العرب و الجم محمد کائن تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست  
صلوات ز الکیات و تحیات و انیات فرستیم که شاید از عظم اجر ان لایق باشد که در زمهره جلال  
باشیم و از صلوات بر آل اطهارش که نیایح حکم و سلاطین امانت و اصحاب کرامت و هم اندیشه  
تقریب بقرب لغای آجال دل آرا گردیم و عبت در دیان غیر گردیم اللهم صل علی سید البشر و آل وجهه  
البابین الخیر سیما ابن عمه و کاشف غمه مطلوب کل طالب اسد ذی النجاب ما تعاقبت الایام  
و سجدت المطالب به چون بنظر معارف این کتاب موسوم مختار الاخبار فی احوال الانبیاء و ائمه



# تاریخ مختار الاخبار

تقریظ

و کمال را عتبت بداعتش را فهمیدیم و دیدیم هر روزش را هزار دفتر ثناء و خورشید هر صفحه اش را  
هزار شطربا هزار بطریح مجید محرز مقرر گفتم که در واقع مختار الاخبار است منبعث از خدق صاحب  
و محمد آبادی است ساخته و پرداخته از ستمی اسد الله الغالب فخر الاماجد المکارم جناب الله  
دو دمان مصطفوی سرو بوستان رضوی سید البارع الکامل سید اسد الله صاحب عرف  
بمیرغالب الازال مدارج فضله تفعلاً تعلقه ارکله که شریف مالک محرومه سرکار عظمت مدرا  
جانبان نظام الملک آصفجاه بادشاه حجاز و کن صانها الله عن الفتن در واقع اخبارش زبده نوایر  
سلف و اجای رسوم سلف از سلاله دودمان خلف تحریرش خالی از حشو و زواید است چون ظرف  
بیدری ظرف مستغرق و تطیرش که محلی به طلا کوبی و نقره کوبی فواید فراید است از جام جهان نایبتر  
بدیهه گفتم جام بیدر همه ارزنده از و است نام شاهان همه ارزنده از و است

تقریظ از افادات مصدر کمالات صوری و معنوی مظہر فضایل دینی و دنیوی حضرت  
مولوی سید امیر حسن صاحب بلگرامی المتخلص به حسن در کار عداضلیع کبر صان الله تعالی محمد بن الحسن

پاس قدسی اساس صانعی را سر و وجهه قیاس مبدعی را زیند که تذکره انجمنی شهابی اش  
و تعداد و سابق بذل و عطایش در دایره حصر نیجی و قوه مذکر که نمی تواند که بکته ذات آن  
رید بیت عقل چه داند ز کمال استادی فکر فرو مانده با ثبات او و دور و نامحدود  
فضیلت نمود مکرمت و رود بران فخر انام و مهر سپهر عظمت و احتشام که ظلمت محوالم



# تاریخ مختار الاخبار

لقب

از آفتاب وجودش نور رشاد و هدایت یافته - و کافه نوع انسانی بغیر منتهای اوقات  
ضلالت و غایت برآید به میت محقق شد زوهر ذی نفس پاکه مقصود اینجا بود  
و علی عتره العظام و برهه الکرام سیمایه و زهره نجیه زاکیه و شامه منکازه به میت  
جهان از باد نوروزی جوان شد زین در سایه بیل بنان شد درین ایام مسعود زمان  
محمود که صحن باغ و دراع گلبرگه دیبا می هفت رنگ در بر کشید و کوه و دشت رشک کارخانه  
چین گردید بساط نمک مرکز نمک چون ناله آهوان مشک آگین و خس و خارفضار و زگار بمشابه  
نسترن نسیم خسر و کل باغ نشینان از بار و ریاحین لباس آرایش بوقلمون پوشیده و بر سر  
شاهی شاخار و اغصان میانی تاجدار جلوه گر می کشید - غنایب رخوان با سامان و ساز  
و استنزه تو نیاز دلهای غنچه را و کشت و نسیم شمیم سبز و ریحان در جهت مشام جهانیان را معطر  
و معبر نمود فراش صبا بسط غبار با فروش محل سنبه ها آراسته و زینت آرایش گلزار ارم  
تمثال میراسته ابواب نشاط و فرح و اندک بر روی ابل و زگار افتتاح پذیرد اسباب  
الشرح و زینت و چشم جهانیان جای گیر به میت هزار شکوه دران دلنواز رسید با زکات  
ایدل که کار ساز رسید اعنی جناب محلی القاب دست پرور کرم کسره قدوه لعله داران  
زبده امرای کامگار منج اخلاق شهر آفاق عظیم الاحسان کریم الامتنان از روشنی نور طبعش  
آفتاب از کلفت کوفه مضمون و ماهتاب از ظلمت خوف نامون صحیفه حمت و بیخ



# تاریخ مختار الاخبار

نقشه

که امت دانش پژوه و الا شکوه فلک اقتدار خورشید افتخار سید اسد الله صاحب  
میر نواب بعلقد ارضاع کل که شریف کتاب لاجواب المسبح مختار الاخبار بحال ایجاز  
تلخیص تالیف فرمودند که عبارت از رنگین طریقیان دلنشین اگر چه فصاحت گویند  
بجاست و مجموع بلاغت نامند زیبا عذوبت الفاظش کرشمه لب شکرین نورانیکه  
و غوا امض معانی راحت بخش روح و فزایش چون زلف مشکین دل آویز با به تمام کار پردازان  
مطبع دارالاصناف محسن کل که خصوصاً سید بدیع الدین داروغه حسن انصرام و زیور اتقام  
حلیط طبع پذیرفت و الله ولی التوفیق و الیه المکلان و هو المستعان و

## مختار تاریخ

گفتند مورخان تواریخ بے	مملو بواکحات و مشعر شنبه
از بزم زیمان و زر زم رستم	وز سلطنت و سیاحت اسکندر
و ان یکس خبری دهد ز طاق کسری	وز جام جهان نای جمشید و گر
در بعض ازان حقایق اجرام است	هم گردش چرخ اطلس و شمس و قمر
بعض است موضح بنا عی سالم	هم کاشف خلقت همه جن و بشیر
آقا پیدایش چو دستر پارینه	بیتار شده است و او فتاده ز نظر
ای باد صبار سان نویدی تازه	بر صاحب اخبار و دگر ایل سیر



# تاریخ مختار الاخبار

نقسط

<p>در حسن بزرگان ز مشک از فر          مینی است براحوال سلاطین مید          اسم و رسمش مهربان و روشن تر          فیض و کرم خود و سخاوت مصداق          از فضل خداست عالمی را سرور          لفظ و حرفش بهم چو سبک گوهر          بینند اگر یک نظرش ابل نظر          که مطلع بدرد نایابان بنگر</p>	<p>معنی شده مطبوع چنین تاریخی          مشهور با اسم تحفه الاخبار است          بدانند که سستی جدش          مشهور بعرف میر نواب بود          او ناظم صفحات حسن آباد است          فرموده چو این نسخه نادرتالیف          از فرط مسرت بخدمت چشم نهند          این مصرعه تاریخ بگفته است حسن</p>
---	--

## وله

<p>در فصل خزان رنگ بھاران بنگر          آثار کهن و دیرین نواب و ان بنگر          صبح و دهن و شام غریبان بنگر          لختی به چنین آئینه حیران بنگر          نقش بند و دیرین دبستان بنگر</p>	<p>چشمی بکش و دیرین کلستان بنگر          انوار سلف بین و دیرین مشہد بین          از مطلع این دایره بوقلمون          بندی بپذیر و چشم عبرت بکش          هر تجسرتی ازین ادب گاه طلب</p>
--	---



# تاریخ مختار الاخبار

تفسیر

<p>آن بدر که وقتی ارم و لکش بود کلک خردم نوشت تاریخ طبع</p>	<p>این خط ز چنان خط شایان بگر که مطلع بدر بدر تا بان بگر ۹۴ ۱۲</p>
<p>قطعه تاریخ از نتایج افکار نازک آیین سید خواجه قطب الدین میرنشتی علام مال ضلع کلک</p>	
<p>کتابی طرفه تاریخ ملک سید رشید مطبوع با اسرار دانش که از خاطر نهان بودند مضامین بلندش از سپهر آساست جا داد مقدس حضرت والای جانبی آنکه ذات او بنازم گزینا خونیست جا داد که از عمری بوصف ذات و هم الاکت بش و جبراهیم پی تاریخ طبع این کتاب از عقل رسیدیم</p>	<p>که صیت وصف او در ناحت با ارمغانی شد به تالیفی چنین بهر زمان و استانی شد که صیصنیش از چنان و الامکانی شد زمین فیض را گویا بهما یون آسمانی شد سر دم وقف هوای بهجو و الا آشنائی شد که تصنیف و مصنف یکی فردرمانی شد بکفایت و افتاب سید مطبوع چیسائی شد ۹۴ ۱۲</p>
<p>وله</p>	
<p>رفیع المقال و عظیم المنال ۹۴ ۱۲</p>	









بسم الله الرحمن الرحيم

تجربك يا مختار العالمين وفضل عليك يا خير المرسلين وعلى  
 الملك الطاهرين واصحابك المؤمنين اما بعد چنين عرضہ سید ار  
 سید اسد اللہ عرف میر نواب خلف سید حسین اصفہانی اصدا  
 سندھ حیدر آباد وطن کہ چون بخت از بند و طالع بلند مرا بطرف سواد  
 دوران فردوس نشان فرخندہ بنیاد حیدر آباد کن ہدایت فرمود بی اختیار  
 این اشعار در نشر کہ یکے از بزرگان روزگار گوہر میغی سفتہ بر زبان آمد

منظم

ز شادی رساندم بگردون کلا  
 طرب خیز عشرت گبی پر نشا ط

چو حیدر آبادم افتادہ راہ  
 خستہ نصاب بہشت انبساط



# تاریخ مختار الاخبار

۳

دیباچه

باب هوا اعتدال بهشت  
بر آب حیاتش گذر کرده رود  
بهر سوراخ چشمه چو نوش  
لوارا طبع چون شهید و شیر  
بهین انتخابی ز مصر و دمشق  
مصیقل در و بام و کاشانها  
ز بهر طاقش از طاق کسری نشان  
نمودار هر شهر و هر کشور  
ببازار و شهرش بهر شهر  
دردسته دسته گل از آسمان  
همه باغ و بوستان جهان تا جهان  
لر برده صحر او که دامنش  
نموده ز منظر و پیش طاق  
رصد بند تبریر بهر خانه اش  
ز شران و از کنه دار و سراغ

در و بوده به راه اردو بهشت  
شده زنده از زودا و زنده رود  
دل خاش از آب حیوان بجوش  
موافق بهر ذوق لذت پذیر  
خوش آئین بای همه حسن و عشق  
شده خانها آئین خانها  
بهر منظر قصر نو شیروان  
نشان داده هر قصرش از قصر  
همه رونق کو و بازار و شهر  
منارش بگلدسته اصفهان  
ز باغش یک نقش نقش جهان  
ز فرو و شیراز و ارگلشنش  
شمال خراسان نسیم عراق  
چو کاشان بهر کج کاشانه اش  
بسی کنه این گنج زادر سراغ



# تاریخ مختار الاخبار

۴

دیباچه

نشاپور و فیض دریوزده اش	شده خاک این خاک فیروزه اش
زرمورشین شط بغداد مات	بهرشیمه اش تشنه شط فرات
زکشیر و تخت سیاهان نشان	ولی خالی آن تخت این نشانه
فرزان از چشم حور و ملک	سوادش بچشم جهان مردمک

مهندس مثالش بنیکنده پی  
چه در مصروفشام و چه در مردم در

الحقیر توجیه حضرت خدایگانے ابوی مقایم مرحوم معتمد الدوله میرزا علی محمد خان  
شوشتری که از صغیر سن پرورده و امن تربیت ان مرحوم مغفور بودم بروی  
شرف ملازمت فلک جاہ اقبال پناه نواب شجاع الدوله مختار الملک  
سرسالار جنگ بهادر وزیر سلطنت اعلی حضرت قدر قدرت  
بنده گان نظام الملک آصف جاہ خلد الله ملکہ و سلطانه حاصل نموده بشرف  
خدمات مالی سر بلندی حاصل نمود چون بخدمت اول تعلق داری ضلع بیدر  
ماورقشتم آمینه عالیات و عمارات کیوان درجات را با انحال حوادث و زکا  
دیده این بیت بیادم آمد بیت از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید آ  
ضنادی عجبم را بقدر افتد از خود که از سرکار مرخص بودم توجیه تریم بعضی تعمیر



آئندہ ہر گاہ صاحب معرفتے وارد آن بلکہ می شد بملاحظہ چنین آثار با اقتدار  
جویای احوال باینے دنیای آن می شد لہذا از اقم از ہر کتاب و رقی و از ہر بنا  
سبقی بدست آورده بہ ترتیب این وجیزہ پر دہستم تا مشفقان آنرا پیشکش  
و جویای آنرا نزل خوش حاضر باشد لہذا این مختصر را موسوم ساخت بہ مختار الاخبار  
و مخففہ الاخبار و تقسیم یافت براغاز و نمایش و انجام و خاتمہ  
آغاز در بیان سلطنت سلطان علاؤ الدین حسن گانگوی بہمنی و اولاد و اخلا  
آن شہر یار با بجاز و اختصار نمایش در بیان رسیدن سلطان احمد شاہ  
بہمنی بہ سلطنت و کامرانی و انداختن بنیاد اقامت در سبزین پید  
و موسوم ساختن ببلکہ احمد آباد و انجام در ذکر گذشتن سلاطین بہمنیہ و  
بر بدیہ ازین دہرنا پدیدار و گذشتن ملک و مال دنیای بے اعتبار  
و درین دو مقالہ مقالہ اول در بیان ایالت ملک مرجان و تسلط عالم گیرانگ  
زیب بہادر و مقالہ دوم در تفصیل بعضی از حالات مختلف و توضیح آثار  
سلف و غیرہ و خاتمہ در ذکر اوایل ملازمت مولف در  
سکر کار عالی و بیان ترقی بدارجات عالی نوشتہ  
لنائب انجام میاید آغاز در بیان سلطنت سلطان علاؤ الدین حسن



بهمنی و اولاد و اخدادان شهریار با مجاز و اختصار برابر باب بصایر و بار یک نظران  
روشن ضمیر پوشیده نماید که چهره کشایان صور و حکامات کیفیت این ملک را  
چنین روایت کرده اند که در کتب برآمده دکن که پیش از پنجاه سال در زبان کنری  
تالیف شده مرقوم است که از قدیم شهر سیدر دار السلطنت رایان دکن بود  
و ملک مرثیه و تلنگ و کرناٹک در قلمرو داشتند خصوصاً راجه بهیم سین که  
دختر داشت و من نام که بران راجه ملال راجه مالوه فریفته و شیخ فیضی آن قصه را منطوق  
ساخته بعد و تشبیه هندوستان در تصرف سلاطین خلجیه در آمد و اسلام  
شیاع شد در سده هجری محمد تغلق شاه بطرف کنشگر کشیده قلعه دولت آباد  
متصرف گردید غرض عهد سلطان محمد تغلق بادشاه در دکن طوایف الملوک شده  
در بهرناحیه و هر طرف هر که دست قدرت یافت سران و لاغیری برداشت و در آن  
اشخاص کانگوی بهمنی در گلبه که یورش نموده عماد الملک تبریزی را که از جانب  
سلطان بسکاری انجام قیام داشت مقتول ساخته در سده هجری متصرف شد  
چنانچه بیان این وقایع بدایع صاحب تاریخ فرشته در کیفیت خروج و اصل و نسب  
سلطان علاء الدین حسن کانگوی بهمنی چنین نوشته که حسن نام شخص بدو از اتحادی  
در ملازمت کانگوی بهمنی بنحسب که نزدیک شاهزاده سلطان محمد تغلق منزلی داشت



## پانچ مختار الاخبار ۴ آغاز در بیاسطی سلطان علاء الدین

می بود در کمال فلاکت روزگار میگذرانید و در پی از تنگی معاش تنگ آمد  
از کالگو درخواست خدمتی و شغل نمود که بان قیام نماید کالگو یکفت گاو و دو  
اوراد او در حواله دلی زمین خرابه با و حواله نمود که زراعت ساخته او قات  
بفراغ بگذرانند حسن از غایت اضطراب احتیاج اطاعت نموده بامر زراعت و قلبه  
مشغول گشت ناگاه روزی قلبه در زمین فرو شده پیش نمی رفت مزدور حسن را  
خبر کرد حسن از حفر آن موضع قلبه در زنجیر بند شده یافت چون خوب ملاحظه کرد  
زنجیر در گردن طرنه که مملو از اشترنمه طلای غیر مس کوک بود افتاده یافت  
بی آنکه دست خیانتی بان دراز کند در چادر پیچید وقت شب بخاک کالگو  
بر حقیقت حال معروض داشت کالگو بر امانت و دیانت او آفرین گفت علی الصبح  
واقع عجب به را بعرض شاهزاده رسانید و شاهزاده از کمال دیانت و علمت  
حسن تعجب نموده او را بحضور خود طلبید و وضع طرز او خوش کرده بمسامع پذیرد و همه  
سلطان غیاث الدین تغلق مشر و حاکم معروض داشت سلطان غیاث الدین او را  
بر صحت خسروانه اختصاص داده در سلک امیران سده انتظام وادار و روزی کالگو  
گفت که از زایچه طالع تو چنان می یابم که صاحب اقبال باشی و از جانب حق پند  
موفق و موید گردیده غنی و بابر و اصل گردی بامن عهد شرط کن که اگر بخشنده



## نایخ مختار الاخبار ۸ آغاز در بنیاد سلطنت سلطان علاء الدین حسن

بی منت و ولایت عظیم تور و زیے کند اسم مرا جزو اسم خود گردانے  
 نامیاسن بقای نام تو نام من صفت بقا و دوام پذیرد و دفتر خود را بمن و اولاد  
 رجوع نمائے دیگر تقلیت که روزی حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره  
 در بلیطه الوان ترتیب داده صلاے عام در داد چنانچه شاهزاده سلطان محمد  
 تعلق هم بران مایده حاضر شده از خوان نعمت درویشان بهره برداشت و بعد از  
 رفتن سلطان و تفرقه مجلس حسن گانگو داخل خانقاه شیخ شده خواست که  
 عرض بندیگه نموده بشرف ملازمت مشرف گردد و حضرت شیخ در عالم کشف  
 انرا در یافته بزبان مبارک آورده که سلطانی رفت و سلطانے آمد پیش از آنکه  
 کسی آمدن او را معروض یار و به یکے از خادمان گفت که شخصیکه آثار شجاعت  
 از ناصیه او پیداست و بیرون در ایستاده او را حاضر ساز خادم طلبش رفته  
 از حقارت ظاهری و لباس نامناسب او را شناخت باز آمده معروض داشت  
 که ظاہر نمیشود که از تو ان گفت شیخ فرمود که خوب ملاحظه نمائے البتہ خواهد بود  
 خادم گفت مرد محبوبی نشستی شیخ گفت همان کس را طلب کن بظاہر درویش  
 بعضی بادشاه است چون حاضر شد شیخ التفات بسیار فرموده احوال پرپز  
 چون مایده برداشته برده بود و ندانیکه جهت افطار و رطاقی حجه گذاشته بود



تاریخ مختار الاخبار 9 آغاز و پیا سلطنت سلطان علاء الدین حسن

بر سر انکشت شهادت بوسه داد و گفت که این خیر سلطنت است که بعد از مدتی  
 دراز و محنت بسیار و در کین و دوزخ تو خواهد شد حسن را ازین بشارت سودا  
 حکومت و در سر افتاده و قریب انتظار اوقات میگذرانید - فرصت میخواست که  
 دران زمین متوطن گشته بتدریج گوهر مقصود بدست آرد - تا آنکه سلطان محمد تغلق  
 در عهد بادشاهی خویش بدکن رفته او ستاد و قلع خان با حاکم دولت آباد ساو<sup>جنت</sup>  
 حکم کرد که از امر او منصرف داران هر که اراده رفاقت او داشته باشد در دکن توقیف<sup>نمای</sup>  
 حسن فرصت یافته با اتفاق بعضی از امیران سده که با و خصوصیت و آشنائی<sup>داشتند</sup>  
 رفاقت قلع خان اختیار کرده قریه کوچکی و قریه چند دیگر از پرگنه رای باغ اقطاع  
 یافت و دران سنوات سلطان محمد تغلق حجت و دفع امیران سده بکمر آشک  
 کشیده بعضی از ایشان بجهت بدست افتادن و بقتل رسانید و بعضی را بنال کرده  
 باطراف و جوانب گزینید بسیاری بدکن پناه بردند و چون قلع خان در آنوقت<sup>جست</sup>  
 فرمان سلطان برادر خود عالم الملک را در دولت آباد نگاه داشته متوجه دگر<sup>گاه</sup>  
 شده بود و امرای دکن از عالم الملک حسابی بر نمیداشتند و در پناه دادن<sup>منهان</sup>  
 باغیان ملاحظه نموده نزد خود نگاه داشتند این خبر سلطان محمد رسیده خواست که  
 جمعی از امیران سده دکن پیش خود خوانده بعضی دیگر از امیران معتبر بجای ایشان<sup>دکن</sup>



## تاریخ مختار الاخبار ۱۰ آغاز و برپا شدن سلطنت سلطان علاء الدین حسن

فرستد بنابرین احمد لاجین و قلناش بیگ و ملک علی را نزد عالم الملک و ملک آباد  
فرستاد و فرمان شتمنبر تا کید تمام صادر فرمود که بجز در رسیدن فرمان جمیع پیران  
سده و کن راجرات فرست که لشکر ضرر است عالم الملک اطاعت نموده و او را  
جهت احضار ایشان به کلبه که - و رایچود و دیگر - و غیره فرستاد و انجمنه خپانچه  
رسم است به بیانه استعداد سفر پنج ششماه دنگ کرده چون تا چهار هزار  
سوار تمام براق بدولت آباد رسیدند از عالم الملک رخصت شده بهمراهی احمد لاجین  
متوجه گجرات شدند - احمد لاجین تا عاقبت اندیشی کرده از ایشان طع و توقع فراوان  
نمود چون توقعات او بفعول نیامد و سخنان بے صرفه بر زبان آورده غایبانه  
ایشان میگفت که ازین جماعت دو گناه بزرگ صادر شده که علت تا مقبل است  
یکی پناه دادن باغیان گجرات و دوم تاخیر و درنگ در رفتن حضور امیران سده  
این نعره جان خراش بگوش پوشش شنیده وقتی که بدو راه مانک گنج که سرحد دکن است  
رسیدند بمکی جمیع کشته انجمنی ساختند و گفتند که سلطان محمد بے پرشش تقبل میکند  
یا وجودیکه بدو گناه بزرگ منسوبیم هرگاه که بنظر او خواهیم رسید بی آنکه گناه کار را از  
گناه تیزتر کند بحکم تقبل خواهد فرمود مناسب آنکه از دکن بیرون نرویم و همچو گوئید  
دست و پا بسته خود را بقصاب پاریم و مفت و رایگان کشته نشویم باین قراینده



## پیرخ مختار الاخبار ۱۱ آغاز درین سلطنت سلطان علاء الدین حسن

و مدار از سرحد کن کوچ کرده عازم مراجعت گشتند و احمد لاجین بد که در مقام  
تشد و برآمده مانع ایشان میشد قتل آوردند و باتفاق تمام بدولت اباورد شد  
و خلایق دکن که از کشتن و غضب بادشاه بجان آمده بودند بعضی بایشان پیوسته  
بعضی کسان معتمد خود و نزد ایشان فرستاده اظهار کجی می نمودند و قصه کاده  
آهنکرو ضحاک ماران بوقوع انجامیده فتنه که دست تدارک از علاج ان کوتاه بود  
حادث شده ..... منظم

رجیت زبید ادبی شهریار	به چپید کردن سرانجام کار
چوبیداد پیشه بود شهریار	نماند برو مملکت پایدار

عمادالملک ترکان الملقب بسیرتیز که داماد سلطان محمد تغلق سپاه سالار بڑا  
و خاندیس بود و در ایچپور اقامت داشت چون تفرقه لشکر خود ملاحظه کرد  
و یقین داشت که زبده و خلاصه امرای خاندیس و مردم بڑا زبان کمی کرده  
در تیض او نیند - هر آینه صلاح در توقف ندیده به بیانه شکار از ایچپور بیرون آمد  
و با جماعتی قلیل از مخصوصان و معتمدان شکارکنان خود را سلطان پور و نندربا  
رسانید - و امرای القصب چون بر فرار او مطلع شدند بهگی اموال و اسباب



تیناخ مختار الاخبار ۱۲ آغاز در پیا سلطنت سلطان علاء الدین حسن

علاء الملک را متصرف شده بجانب دولت آباد فرستند و با اهل خلاف پست  
 اظهار اتحاد و کجیتهی نمودند و مردم حصار دولت آباد قوت و کمیت مردم سر  
 را بنظار آورده ایشان نیز با جماعت را بطل اتحاد و دوستی بهم رسانیدند عالم  
 الملک را گرفته قلعه را با خزانه و اسباب تجمل بحضرات مخالف سپردند و در  
 مدت سه ماه مملکتی مثل دکن که بهر خون جگر گرفته بودند از تصرف شاه و  
 بیرون رفته در آن خطه مطیع و متقاد شدند و چون امیران سده تکب  
 چنین امر خطیر شدند بایکدیگر مشورت نموده گفتند که امثال این امور بی سردار  
 و حاکمی صورت پذیر نخواهد شد شرط عقل آنست که از میان خود یکی را بشاهی بر دایم  
 تا مهلت ماصورتی در وقتی پیدا کند . . . . . نظم

بگنجینه تسلیح مارے نمازد  
 بسا خوب اسپان تازی نو  
 همه نیک رایان ثابت سخن  
 که بی شاه است است اتفاق  
 به بندیم ما جمله پیش کمر

چو در گلشن ملک فارسی نمازد  
 بسی گنج در دست ایشان نشاد  
 هر داند آنکه یکے انجمن  
 سران جمله گفتند با اتفاق  
 هم از ما بگردد یکے مرد سر



نیاخ مختار الاخبار ۱۳ آغاز دریا سلطان علی الدین حسن

بعد از گفت و گو و قیل و قال بسیار قرعه اختیار بنام حسن افتاد بران  
خاص و عام اتفاق کردند و باتفاق شهر دولت آباد آمد میان صدر الشریف  
سمرقندی و میر محمد مجسم بدخشی که از عمده دکن بودند و از علوم نجوم  
و ریاضی بهره تمام داشتند و میان منخان هندی که در آن اردو بودند  
در اختیار ساعت برای جلوس تخت گفتگوی بسیار واقع شد چون سحر  
از جانب منخان برآمده بود حسن بجانب ایشان رفت در مسجد سلطان  
قطب الدین صبح روز جمعه رست و چهارم شهر ربیع الاخر <sup>سلطنت</sup> شمس گشته نیاخ  
بر تارک او گذاشته چتر سیاه که نشان خلفای عباسی بود تمینا بر سر گرفتند  
و خطبه و سکه مملکت دکن بنام و سکه کردند و سلطان علاء الدین حسن  
خطاب دادند شهر گله را که بفال مبارک گرفته بود حسن آباد نام نهادند  
تختگاه اختیار نمودند - - - - - نظم

بنام حسن خسروی شد تمام	جهان زیر فرمان او گشت رام
بر او رنگ شاهی برآمد پگاه	پراورد بر سر کیا نه کلاه
بشمیر فرمانروائی گرفت	یداد و دوش بادشاهی گرفت



تلیخ مختار الاخبار ۱۴ ذکر جلوس و مدت سلطنت سلاطین

جهانرا ازوشد عمارت پدید همان شهر گلزار شد تحت نگاه بنام حسن شهر چون شد تمام	بهر مملکت نام نکیش رسید عمارت بر آورد بر آوج ماه نهادند زان حسن آباد نام
---	--

از ان زمان واسطه بواسطه چده تن از اولاد او مدت یکصد و هشتاد سال  
سلطنت باین ملک رانند و هشت تن از مجموع بهمنیه تا عهد سلطان احمد  
بهمنی تا شصت و هجده ساله لوای اقامت بدارالحکومت گلبرگه افراشته چون  
سلطان احمد شاه در شصت و هجده ساله بعد کمک نرسنگ حاکم کهر که باج گذار  
بهمنیان بود و شکست پوشنگ شاه والی مالوا و شاه آباد مند و لبوا و بیدریه  
اینجا را خوش کرد و برادر السلطنت گزید و این ملیده را بنام خود ابا و گردانید چنانچه مذکور خواهد شد

ذکر جلوس و مدت سلطنت و بیان حلت و جاک  
وقمن با یحیی و قایم ایام سلطنت سلاطین بهمنی

سلطان علاء الدین حسن در شصت و هجده ساله جلوس فرموده بامر سلطنت پرداخت  
یوعده و قانموده و دفتر محاسبه ممالک محروسه خود را به گانگوی برهن که در آن







## پانچ مختار الاخبار ۱۶ ذکر حبیب و سبط سلطین ہمنی

بادشاہ علاء الدین حسن کانگویی ہمنی چون بیت سوم شنید۔ بے اختیار  
 بہای نامی بگریست و پسران دیگر محمد و داؤد را حاضر ساختہ گفت کہ این  
 واپسین است بشما میگویم کہ اگر تقابلے دولت و سلطنت خود را میخواہید  
 برادران با یکدیگر در مقام موافقت باشید و محمد را جانشین من دانستہ  
 خدمت و اطاعت او را سرفرازی دنیا و آخرت دانید پس گنجور را طلبید  
 مسلخی کلی از نقد و جنس گرفت و بہ محمد و محمود و داؤد دادہ گفت بروید و  
 در مسجد جامع مشایخ و علما و مستحقین کہ خفی مذہب باشند تقسیم کردہ شد  
 چون ایشان بفرمودہ عمل نمودہ برگشتند بخدمت پدر عرض کردند باو از بلند  
 الحمد للہ گفتہ جان بحق تسلیم کرد صورت این واقعہ بعد از تکہ یازدہ سال و دو  
 و ہفت روز بادشاہی کردہ بود در غرہ الاولی ۵۹۰ھ روئے نمودہ در کلبہ کہ  
 شریف مدقون گردید مدت عمر او شصت و ہفت سال بود **والتعالی الملک المعبود**

گذارش یافتن سخن بد کس سلطان محمد شاہ بن سلطان علاء الدین حسن

گذاردہ شرح منی شناس	سخن را چنین می نہد در قیاس
کہ بعد از حسن شاہ تخت دکن	نوی در گرفت از محمد حسن



تاریخ مختار الاخبار ۱۷ ذکر حبس و منسلطت سلاطین سیمیه

سلطان محمد که بوفور عقل و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و شیخان  
 و از بزرگتر جمایون در آید و در اسباب تجمل و آلات شوکت بادشاهی  
 باقصی الغایت کوشیده قبه چتر را بجوهر نفیس ابدار بسیار است و همای مرصع  
 بالاسی آن قبه نصب کرده یا قوتی که راسی بجایگز بر اس سلطان علائق  
 حسن فرستاده بود و جوهریان از تشخیص قیمت آن عاجز بودند بر سر صورت  
 آن طایر جمایون بنشانند و در کثرت تو اچیان و سیلان سعی نمود و جهت امر  
 و منصب داران و یک جوانان چهار نوبت قرار داده بهر کدام خدمتی رجوع کرده  
 نامها بنام و چنانچه تو اچیان را چون احضار شکر و بار دادن خلایق بایشان رجوع  
 بود بار داران گفتند و بنا بر آنکه اسلحه خاص آن توکل گلشن اقبال از قسم شمشیر  
 سب و نیزه و علم حواله یک جوانان خاصه بود ایشانرا اسلحه داران خواندند و عدد و اینها  
 در آنوقت زیاده از دوست کس نبود و یک جوانان خاصه را که چهار هزار بودند  
 خاصه خیل نامیده حکم فرمود که هر روز بچاه سلیمان و یک هزار خاصه خیل وقت  
 صبح در دیوانه حاضر شده روز دیگر وقت صبح که نوبتیان دیگر حاضر شوند  
 بنمازل خویش مراجعت کنند و در هر نوبت از امیران و منصب داران موافق آن  
 در پای تخت حاضر باشند بدیوانخانه آمده ایشان نیز باسلحه داران چوکی دهند



و در هر نوبت یکی را بزرگ و سردار ساخته او را سر نوبت نام کردند و سر نوبت  
 چو کی اول را این سر نوبت خوانده بر سر نوپیان دیگر مرتبه برتری بخشیدند همچنین  
 هر یکی از طرفداران مملکت با خطابی معین شده طرفدار دولت آباد مسند  
 عالی و طرفدار بزرگ مجلس عالی و طرفدار بیدر و تلنگ اعظم بایون و طرفدار پاک  
 تحت حسن آباد گلبرگه و بیجا پور که منصب و کالت داشته باشد ملک نائب و  
 سپس با لار جمیع ممالک محروسه را امیر الامر اقرار داده و غیره و ز جمعه درایا  
 دیگر در وسطه ایوانی که فرشهای ابریشمین در کمال تکلف انداخته شامیانها  
 محل زربافت و دیگر نقشه نفیسه پیشانیاده کرده بودند تخت نقره بابت  
 سلطان علاء الدین حسن را میگذاشتند و سلطان محمد شاه وقتی که یک پر  
 از رزم میگذاشت بداجات شریف برده اول جهت تعظیم سجده تخت پدر کرد  
 بعد از آن بخت نشسته در کمال شوکت و صلابت بارعام میداد و بلوازم جهاندار  
 می پرداخت و پیش از آنکه موزن بانگ ظهر گوید از تخت برخاسته مجلس منقضي  
 میشد و از آنجا که طبع غیور داشت از سجده تخت پدر دلگیری بود تا آنکه راتی تلنگ خنجر  
 بیاید تخت فیروزه فرستاد و سلطان محمد شاه از دولت شگرف دانسته  
 در ایوان بارعام نهاد و تخت نقره در گوشه مانده دیگر کار نفرمود و سلطان فیروز



بهمنی در عهد فرزند خویش آنرا به دین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و اما از  
در شکسته ببادات قسمت کردند و در ابتدا عیال بر نسبت زمان سلطان  
علاء الدین حسن غیر از ملک نائب سیف الدین غوری احدی در مجلس سلطان  
محمد شاه هرگز نمی نشست لیک در همان چند روز ملک سیف الدین غوری  
چون دانست که نشستن او موافق طبع غیور سلطان محمد شاه نیست بفرمود  
که خوشایان و قرابتیان حضرت و امرای دیگر که حقوق خدمت برین دولت خا  
دارند چون بکلی ایستاده خدمت میکنند مرا نیز رخصت فرمائید که بخواهشان بپا  
تخت ایستاده باشم و این التماس چون عین مدعا ببادشاه بود مبدول  
گشته و او نیز بطریق سایر مردم بخدمت مشغول گشت و همچنین حکم فرمود که  
سکه بر زر بزنند و بر روز پنج بار نوبت شاهی نبوازند و جمیع مردم بوقت  
بارعام زانورده سر بر زمین نهند و بعد انقراض دولت بادشاهان بهمنیه  
در دکن چند فرقه بهمرسیده صاحب پتر و خطبه شدند اما اصلا سکه بر زر نزنند  
و پنج نوبت پادشاهی که لازمه پادشاهانست نخواستند مگر دایان تلنگ که مشهورند  
بقطب شاهی و ایشان نیز اگر چه سکه بر زر نزنند اما پنج نوبت پادشاهی بطریق  
سلاطین بهمنیه نخواستند و زر سلطان محمد شاه بهمنی از قسم طلا و نقره چهار گونه



فناج مختار الاخبار ۲۰ ذکر سلطنت محمد بن شاه سلطان علاء الدین حسن

بود باوزان مختلفه نهایتش از دو توله زیاده نبود و از ربع توله کم نه و در طرف  
 کله طیه و شهادت و نام چهار یار و در طرف دیگر نام پادشاه عصر و تاریخ  
 وقت ارتسام داشت ذکر پیشکش تحت مصع برین وجه است که چون راتلنگ  
 استیلای سلطان محمد شاه را از حد و نهایت متجاوز دید معتمدان خود را فوراً  
 در باب صلح و عفو جرایم پیغام داد و بعد از گفتگوی بسیار که درین باره نظر  
 به التزم اختصار گنجایش آنهمه طول بیانی نیست چنان مقرر شد که سلطان از  
 حوالی گلکنده عازم مراجعت گردد و آنچه والی تلنگ تعهد نموده است باز نیاید  
 نماید بمجلسه آن تختی از مصع که راس تلنگ براس سلطان محمد تغلق شاه است  
 بچمان در سر کار و سمانده بود حاضر گردانیدند سلطان محمد شاه از مشایخ  
 آن بقایت شکفته خاطر گردید و یلچیان را با عزاز و اکرام موفور رخصت میگردانست  
 فرمود و خود و تحمیل متوجه دارالسلطنه حسن آباد گلبرگ گشته در روز نوروز در آن  
 آن بلده شده و آن تخت را موسوم بفیروزه گردانیده در ساعت تحویل  
 بران جلوس فرمود و بهادران و مبارزان ظفر قرین را که در آن یورشها  
 مکرر آثار جلادیت بظهور رسانیده فدیایانه پیش آمده بودند بانواع لطف و  
 مرحمت و عاطفت بنواخت



<p>بر آوزنگ فیروزه بنشت شاد نشست گردان بگرد سریر</p>	<p>بجلس طرب راز میداد داد بشادی بزرگان دوشن صینیر</p>
<p>و تخت پدر را که از سجده و تعظیم آن دلگیر بود برسم تین و تبرک در خزان گذاشت ملا محمد قاسم و زبیر نایخ فرشته از معلومات خود نوشته که از جماعتی که بن سال که در عهد سلطان محمود شاه بهمنی تخت فیروزه را دیده بود و ند چنین شنیدیم که سه گز طول و دو گز و نیم عرض داشت و از چوب آبنوس ساخته بالای آن تخته های طلای مرصع بجوهر قیمتی نصب کرده بودند بنوعی که وقت نقل و تحويل تخته ها مرصع را در هم کرده جدا می پدیدند و در صند قهاری گذاشتند و هر یک از سلاطین بهمنیه که مالک تخت میشد نسبت سینه سلطان محمد عمل کرده بر شال درفش کاویان بجوهر و مروارید قیمتی بر آن می افزودند چنانکه در عهد سلطان محمود شاه بهمنی که میخواهند بعضی از آن جوهر بر آورده بساط مرصع حبه صراحی و پیاله مرتب سازند مبصران و جوهریان تخت یک کرور هون که عبارت از صد لک هون باشد قیمت تخت فیروزه کردند القصه حکایت بر آوردن جوهر از آن تخت و مبارک نیامدن این کار غفیر و بجا</p>	



نایب مختار الاخبار ۲۲ ذکر سلطنت محمد بن علاء الدین حسن

خود نوشته خواهد شد. و از ملا اسمعیل نوبیه که محافظت آن تخت در آن  
دوران بآباد اجداد او رجوع بود وجه تسمیه آن تخت را بفیروزه استفسار  
نمودم او گفت در ابتدای حال چون پوشش آن از میانس فیروزه رنگ بود  
سلطان محمد شاه بهمنی از آن تخت فیروزه موسوم ساخت اما در آخر بنیای آن  
در زیر زرد و جوهر دلائی آنچنان پنهان شده بود که رنگ اصلی آن اصلا  
محسوس نمی شد و سلطان محمد شاه بهمنی در آن سال که تخت فیروزه را بغض  
قدم خود در شک سپهر فیروزه رنگ گردانید مدت چهل روز زمانش را  
متداشته مجلسی بچوب بسیار است و قلم تکلیف شرعی و عرفی از میان برداشته  
حکم کرد که در آن ایام همه کس با جرای هوا و هوا پس نفس تازه سلوک نمایند و جمیع امرا  
و اعیان در گاه با و موافقت نموده در منازل خویش بلوازم عیش و عشرت پردازند  
و این اشیاء جمعی از استادان موسیقی دان که عمل و صوت امیر خسرو و امیر حسن  
دهلوی بخاطر داشتند و بعضی از ایشان خود بی واسطه از آن دو بزرگوار شنیده  
بودند با سیصد قوال از جانب دہلی بکس آباد مکه گز آمدند و سلطان محمد شاه وجود  
ایشان را در چنان وقت که هنگام نشاط و باد و خوردن بود مقتضی دانستند و در  
ایشان کوشید و در روز آخر جشن مجلسی مختصر ترتیب داده ملک نایب سیف الدین

و در آن مجلس  
سلطان محمد شاه  
بهمنی از آن تخت  
فیروزه موسوم  
ساخت اما در  
آخر بنیای آن  
در زیر زرد و  
جوهر دلائی آن  
چنان پنهان شده  
بود که رنگ  
اصلی آن اصلا  
محسوس نمی شد  
و سلطان محمد  
شاه بهمنی در  
آن سال که تخت  
فیروزه را بغض  
قدم خود در شک  
سپهر فیروزه  
رنگ گردانید  
مدت چهل روز  
زمانش را متداشته  
مجلسی بچوب  
بسیار است و قلم  
تکلیف شرعی و  
عرفی از میان  
برداشتند و حکم  
کرد که در آن  
ایام همه کس  
با جرای هوا و  
هوا پس نفس  
تازه سلوک  
نمایند و جمیع  
امرا و اعیان  
در گاه با و  
موافقت نموده  
در منازل خویش  
بلوازم عیش و  
عشرت پردازند  
و این اشیاء  
جمعی از استادان  
موسیقی دان که  
عمل و صوت  
امیر خسرو و  
امیر حسن  
دهلوی بخاطر  
داشتند و بعضی  
از ایشان خود  
بی واسطه از آن  
دو بزرگوار  
شنیده بودند  
با سیصد قوال  
از جانب دہلی  
بکس آباد مکه  
گز آمدند و  
سلطان محمد  
شاه وجود  
ایشان را در  
چنان وقت که  
هنگام نشاط  
و باد و خوردن  
بود مقتضی  
دانستند و در  
ایشان کوشید  
و در روز آخر  
سختن مجلسی  
مختصر ترتیب  
داده ملک نایب  
سیف الدین



نسخ مختار الاخبار ۲۳ ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بهمنی

و صدر الشرفی اجازت داد که در پاس تخت بشیند و بهادر خان ولد اسمعیل فتح را  
 خطاب امیرالامرای داده پایتخت و منزلت او را از فرقدان در گذر آید  
 و دختر او را که از براس شاهزاده مجاهد شاه خواستگاری نموده بود و در آنروز  
 عقد بسته باین شاهان کامکار بوی سپرد چون خاطر سلطان غازی رافع ابو غریب  
 و جهاد و افع ارباب شرک و عناد از امور تسخیر و ضبط مملکت فارغ گردید و جمع  
 رایان و راجهای قوی بنجبه مانند راس پچانگ و تلنگ و همه زمینداران دکن بر  
 شاه راه اطاعت و انقیاد ثابت و راسخ گشته در ارسال مال مقرری تخلف  
 نمی ورزیدند مطمئن گشته لشکر کشی را بر طرف کرده بجهان داری پرداخت لیکن  
 هر سال بطرفی از اطراف اربعه سواری فرموده سه چهار ماه اوقات شرفی را  
 صرف شکاری نمود و بهر طرف که جهت شکاری میرفت سپهسالار انجا پیشکشها  
 و تحفهای لایق گذرانیده بآدمشاه را بدارالملک رسانیده معزز و مکرم میگشت  
 و کوچک و بزرگ و وضع و شرف مملکت دکن در عهد آن بادشاه عدالت  
 گستره در مبدامن و امان زندگانی کرده بجز عیش و کامرانی کاری نداشتند و وجود  
 او را نعمت عظمی دانسته شکر و اهدای عطا یا بتقدیم میرسانیدند اما چون دایه  
 قاعده گرگ اجل است که هر دم بپوشی را از هم در د و بهر لحظه یعقوبی را قهرین خرن اندو



تاریخ مختار الاخبار ۲۴ ذکر سلطنت محمد شاه بهمنی

سازد بر آئینه نخبه در صید حیاتش زوده در بهیم و یقعه الحرام شسته سببین  
و سعادت از عشرت سرا جهان بیدار در ربود و یعقوب و ارجانیان را بگریه و  
زاری مبتلا ساخته چندگاه در تم فراغت و رفاهیت از صفحه احوال و کنیان بنوک  
ناخن عذر بستر و آن غفران سپاه در جنب پدر سبزی خاک عدم کرده زمانه  
آیت یا آیتها النفس العظيمة اخرجی الی ربك ارضیه مضیه  
بترش نوشت : : : : : نظم

خوشا پادشاه که چون گشت	از و باز ماند چنین سرگذشت
در ایام دولت بود و دو ستکام	بهنگام رحلت بود نیک نام

و بروایت سراج التواریخ بمقتضای و رفعنا بعضهم فوق بعضی مقدار ازیل  
و خزان که در سرکار سلطان محمد شاه غازی بهمنی جمع شده بود و بعد از و در سرکار  
بیکدیگر از شانان بهمنیه بهیم رسید چه که در عهد وی در سرکار خاصه از بهیم  
کوچک و بزرگ و نرواده سه هزار فیل لشبار درآمدند و در زمان شانان  
دیگر هرگز در سرکار خاصه از دو هزار زیاده نبود و همچنین مقدار خزان که در عهد و



## فیلخ مختار الاخبار ۲۵ ذکر سلطنت محمد شاه بهمنی

نشان میدهند در زمان دیگران نصف آن نبوده و نیز در آن کتاب مبطور  
است که پادشاهان دہلی و شاهان بهمنیه و غیره که پیش از سلطان محمد شاه بهمنی غازی  
و بعد از وی را قلم دکن فرمان فرما بودند چنین قباخی بر سر اگر کرناٹک نیاورده اند  
قصه کوتاھ نیست لکن بزرگان آن مملکت در مدت دراز از اقطار و امصا  
ہندوستان بسامی جمیلہ گرد آورده بودند یک قلم تصرف سلطان محمد شاه  
غازی صاحب طالع درآمد و اکثر خزاین و اسباب مفقود سالہ آن دو دمان  
کہ در سرکار سلاطین بزرگ مثل آن کتر بہم میرسید تبارج حوادث فیت  
ومن اولہ الی آخرہ قریب پنج لک کافر از رعیت و سپاہی و شہری و دیہی  
و مسافر و مجاور و مذکور و مونس معروض تیغ غازیان غنیمت گردیدہ مملکت  
کرناٹک چنان صفت ویرانی پذیرفت کہ بقبرنہای دراز کجالت اصلی با نینا  
ایام سلطنت سلطان محمد شاه بهمنی غازی ہفتہ سال و نہ ماہ و پنج روز بود

بیان متھن گردید سلطان محمد شاه بهمنی مسکد مرانی و کشیدن او  
بوقت مراجعت از بیجا پور و عننفوان جوانی از خنجر پیدا عم بد نہاد  
سلطان محمد شاه بهمنی دختر زادہ ملک سیف الدین غور سے بلوہ بعد از



نیاخ مختار الاخبار ۲۶ ذکر سلطنت مجاهد شاه بهمنی

بر تخت دکن جلوس نمود و او به شکل قوی و تناسب اندام و چهره خورشیدی  
از سایر اقوام خویش ممتاز و مستنی بود و در زور و تنومندی و جلاوت  
شجاعت عدیل و نظیر نداشت و زبان ترکی نیکو میگفت و مدار محالست  
و مصاحبت او با ترکان و فارسی زبانان بود و هم از عهد خردی به تیر و کمان  
میل داشت و حرف او بجز شمشیر و نیزه و خنجر نبود چنانچه ناظم بهمن نامه میگوید

نظم

ز گهواره چون پای بیرون نهاد بشند و گردنکش و پیل زور چنان بر سر کنگره میدوید	پیر و کمان دست و بازو کشاد که نشیند گفت کسی وقت شو که انگشت حیرت فلک میگزید
---	---

در نوزده سالگی شاه شده بنا بر آنکه از استقلال مسند عالیشان محمد متوهم بود  
اعظم بایون را طر فدار دولت آباد ساخته مسند عالیشان محمد را مغرول گردانید  
و بکش رای والی بجانگر نوشت که قلاع و بلاد باین آب کشنه و آب تمهیده  
میان ما و شما مشترک است و همیشه بین الفریقین نزاع و گفتگو واقع میشود صلاح



## نیلخ مختار الاخبار ۲۷ ذکر سلطنت مجاهدش بهمنی

در آنست که آب تمبهدره را سرحد سازیم آنطرف آب نیست بن را میر از شما  
 باشد و اینطرف آب شرقا و غربا از ما در نیصورت می باید قلعه نیکا پور و دیگر  
 قلاع و بلاد را بملازمان درگاه ما سپارید تا ما به التضرع زائل گردیده بطریق  
 مخالفت و موافقت مسلوک گردد و کشتن رای در جوا بش نوشت که از قدیم الایام  
 قلعه رایچور و مدگل تا کنرا آب کشته در تحت رایان بجا نگر بوده مناسب آنکه  
 آب کشته را سرحد ساخته قلاع مذکوره بجا گذرانند و میمانی که از ربونی بعضی  
 امرای کنهه سلطان محمد شاه غازی تبصره در آورده باز دهند تا که ورت  
 بصفا مبدل گردد و سلطان مجاهدش از شنیدن این جواب دو راز کار  
 دست بخزانه پدر کرده تهیه خیل چشم پرداخت و تختگاه و جمیع ممالک محروسه را  
 بعده ضبط ملک نائب سیف الدین غوری که جدا ماری وی بود رجوع فرمود  
 در سفر بجا نگر مصمم گشت و با حضار لشکر فرمان داد و بعد از آنکه لشکر دولت  
 آباد و بیدر و تیراژ بجس آب و گلبر که آمده بشرف بساط بوس معزز گشتند سلطان  
 مجاهدش پانصد فیل کوه پیکر و جمیع خزانه را همراه گرفته پای دولت در کرب  
 سعادت آورده شکار کنان از آب تمبهدره عبور کرده قلعه او دنی رسید  
 و بنا بر آنکه آنقلعه در دکن عدیم المثال است را غلبه بخیران گردیده صفدر خان سیستان را



با سپاه بزرگ حاضران مأمور ساخت و امیر الامر ارباب در خان و عظمی‌ها  
را در مقدمه روان کرد و چون شنیده بود که کشن رای در پرگنه گنگاوتی کنار  
آب بمبدره مقام دارد خود در کمال استیلا و تانی از عقب متوجه نظر  
گشت و کشن رای از قرب وصول امرای نقلی و روانه گشتن شاه آگاه گشته  
و رعب و هراس بر ضمیرش استیلا یافته با آنکه لشکر و افر بر او جنگ  
ترتیب داده از بیابانگرمشتر روان شده بود و از آن اراده باز آمده چنان  
مقرر نمود که بجنگگاه دور دست در آید اگر سلطان مجاهد شاه و بنای  
پایه‌های توپچی و کماندار در تفتیع و هلاک ارباب اسلام بکوشند پس بلده بجای  
بصنادید کفار حواله کرده خود از بیرایه سیان جنگل و کوه بجانب سیت بن رسد  
روان شد و سلطان مجاهد شاه بر اثرش رفته هر جا بجنگل میرسد و درختان  
بریده را بی که عرض آن صد گز نباشد می‌کشد و تا پنج شش ماه بدین پنج و نبال  
کشن رای داشت و کشن رای را بجای نقل و تحویل کرده اصلا مقابل سلطان مجاهد  
اختیار نمی‌نمود پس بجای شده از بیرایه خود را ببلده بجایگزیند و راهها  
مضبوط ساخته جمیع امر او سپاه را بشهر در آورد و خود در حصار ایستاد که بالایی  
از کوه‌های آن بلده واقع است متحصن گردید و سلطان مجاهد شاه چون بحوالی سیت



یاری مختار الاخبار ۲۹ ذکر سلطنت مجاهد شاه بهمنه

بن امیر سرسیده بود و جمیع امر را بتعاقب کشن رای روانه شهر بجانگر ساخته خود بنا  
 الامر ابا درخان و پنج هزار سوار جریده بجانب سیت بن امیر که از بجانگر تا اسخا  
 ششصد کرده راست به نیت تفرج و تماشا متوجه گشت و بقصد رسید به سید  
 که امرای سلطان علاء الدین خلجی و بلوی ساخته بودند تعمیر و مرمت نمود و  
 بتحانه مارا شکسته و ویرانه ساخته خود را بجالت و سرعت تمام به بلده بجانگر  
 رسانید و غیر از و تابحال بیچک از پادشاهان اسلام چنین خرابی ننموده بود  
 و چون شهر بجانگر و و راه دارد یکی لایق عبور شکرست که بزرگ و وسیع باشد  
 و دیگری کوچک و تنگ پس راه بزرگ چون سرکوب و کینگاه بسیار است  
 و تفنگ چیان در پناه جبال و قلال خریده میگذاشتند کسی ازان راه غفلت  
 داخل شود هر آنکه سلطان مجاهد شاه اردو را بیرون گذاشته از راه تنگ  
 که از اسوده میگفتد بقصد جهاد و غزایا خیل و شمش جریده بشهر درآمده و در نرسد  
 را با شمش هزار سوار و پیاده بسیار بهم خویش داد و دغان سپرد و کشن را  
 بر جزایر سلطان مجاهد شاه واقف شده لوطه بلوطه سوار و پیاده مستعد کرد  
 بدافعه لشکر اسلام میفرستاد و سلطان مجاهد شاه در رون محلات شد  
 و ایشانرا شکسته پیش میرفت تا رسید بکنارابی که فاصل بود میان او و حصار



تاریخ مختار الاخبار ۳۰ ذکر سلطان مجاهد

که رای مذکور در انجمنی بود و ذکر آن بالایی کوه تخانه بود از طلا و مرصع بجواهر  
که آنرا هندوان شیر رنگ میگفتند چه شیر رنگ بزبان کنهیری عنبهره مرصع را  
میگویند و چون آن تخانه سراسر مرصع بود بدان نام میخواندند سلطان مجاهد  
شاه شکستن آنرا از جهاد اکبر دانسته بر آن کوه برآمده آنرا شکسته و پاره  
کرده طلا و جواهرات صرف شده لشکر کفار چون تخانه مرصع را بچنان حال دیده  
شیون و فغان به فلک اطلس ساینده کشن را سوار کردند و هجوم  
عام آورده فدویانه متوجه میدان قتال گردیدند و سلطان مجاهد  
چون از شدت غلظت ایشان آگاهی یافت متحد قتال گشته ضعیفان را  
میمنه و میسره را که تعلق بامیر الامرا بیادر خان و اعظم بایون داشت  
بجنگ تحریر و ترغیب نمود و مقرب خان ولد صفدر خان سیستانی  
که حواله دار آتش خانه بود را با بای آتش بازی پیش برده آتش قتال و جلال  
افراخته شد و بعد حرب صعب کفار مغلوب گردیده منهدم گشتند و بنور سلا  
آسایش نکرده بودند که برادر کشن رای با بشت نزار سوار دشمنان کپ پیاده  
جزا را از اقطاع خویش بشهر بجانگر رسیده متوجه رزم سلطان مجاهد گردید  
و کشن رای بار دیگر لشکر پراکنده را جمع کرده معبر آمد و مجدداً جنگی که کشن رای

تاریخ مختار الاخبار  
جلد اول  
صفحه ۳۰



دشمنیده بود واقع شد و چند مرتبه بر یکدیگر حملهای موزانه کردند و رسم قانون  
مبارزت تازه کرده داد مردی و مردانگی دادند چنانچه از طرفین خلقی ابنوه تقبل آمده  
مقرب خان و بسیاری از مردم اعیان شربت شهادت چشیدند و سلطان  
نیز در آن معرکه متکب قتل گشته بهر جانب که روی می نهاد افواج مخالفان بسان  
گوسفند که از صدمه گرگ تیز خنک پراکنده شود از هم می پاشیدند داد و جان  
که بجا فطرت و نه سود و ریه تمام می نمود چون شنید که از صبح تا وقت ظهر آتش  
حرب افر و خسته کفار مغلوب مطلق میشوند و لحظه بلخه لشکر تازه زور بعد از ایشان  
میرسد بر آینه تیا گشته از راه کوتاه بینی و عاقبت نیندیشی و بنه را خالی گذاشته  
با بهجت هزار سوار بفرستاد و بجنگ مشغول شده الحق بنوعی کارزار کرد که سه  
کرت اسب او زخمدار شده پیاده گشت و به تیر و نیزه و شمشیر و مار از  
مخالفان بر آورده از خود و تقصیری را خالی نگشت درین اثنا چشم سلطان بر علم  
داد و دغان افتاد و سر اسیر گشت اما چندان صبر و زید که شکست بر اعدا افتاد  
انگاه داد و دغان را تر و خویش خوانده از روی آتش فکلی دشنام داد و گفت این  
چه کار بود که تو کردی که دهنه را خالی گذاشتی اگر آن دهنه بدست کفار در آید هیچ  
مسلمانی ازین شهر جان بر نخواهد شد چنانچه بعضی از اماران را بجا فطرت آن دهنه مرست



خود کربن را آب فرو داد و کچشن را از آب ایستاده بود و باز در صدد  
 جمع کردن لشکر بود اما کفار نامزد سودره چون دهنه را خالی دیدند فرصت نیامد  
 از آن تصرف کردند و امری که بحفاظت آن مجدد اما مورد شده بودند از  
 دفع ایشان عاجز گشته سلطان از حقیقت حال پیغام دادند سلطان مجاهد شاه  
 که چهل هزار کافر سوار و پیاده را در آن روز کشته بود و مردم او نیز بسیار ضلوع  
 شده بودند دیگر صلاح در توقف ندیده متوجه دهنه سودره گردید و کفار دهنه  
 سودره چون زبردستی آن شیر خشتناک را باو اجی میدانستند بجزد تو جه او ماند  
 بنات النخس از هم پاشیده بگوشه گرختند و چون کشتن باه تعاقب کرده بود  
 سلطان مجاهد شاه با فوجی از خاصه خیلان بر سر دهنه چندان بایستاد که کثیر  
 و کثیر لشکر اسلام بسلاست گذشتند و هر کس که آن شهر و مملکت را دیده میداند  
 که سلطان مجاهد شاه پهنی در آن سفر چه کارها کرده است که از دست فلک بر نی  
 آید القصه ولایت کنه که آنرا کرناک نیز گویند طول آن شمالا و جنوبا از کرناک شهر  
 تا سیت بن بامیسر ششصد کرده است و عرض آن غربا و شرقا تخمینا یکصد و پنجاه  
 کرده میباشد و هم از کرناک و ریا عمان تا سرحد مملکت تلنگ و ملک کرناک ششصد  
 است از جنگل و قلاع سخت و مردم آنحد و اکثر کنه های زبانند و بعضی تلنگی زبان و بعضی



نیاخ مختار الاخبار ۳۳ ذکر سلطنت مجاهد شاه بهمنی

و مردانه می باشند و در روز رزم کف زنان و رخص کنان میدان در می آیند  
لیکن در آخر شبات قدم نمی ورزند و صلابت و شوکت سپاه اسلام نیز خیر  
ایشان مستولی است بر این سلاطین بهمنیه با وجود قلت سپاه غالبانه با آنها  
سلوک میکردند و گرنه بحساب مملکت و سپاه رای بیانگر براتب زیاده از ایشان  
بود و خصوصاً در آنوقت که سلطان مجاهد شاه بهمنی نیز کتاز داشت فعال داشت چه که  
مملکت تلنگ هنوز با تمام تصرف بهمنیه در نیامده بود و بندر گوده و قلعه بلگام  
و غیره که داخل کرنا تک نیست در تحت رای بیانگر بود و بسیاری از ولایات  
تلنگ را نیز تغلب گرفته مملکتی مصفی از باغی در زیر حکم داشت و رای سیلان  
و بسیاری و حکام دیگر بنا در و جزایر رسولان بدرگاهش فرستاده بار سال  
نفایس و نظرافیه تقرب می جستند و آبا و اجداد کشتن رای مقصد سال پادشاهی مملکت  
کرده و چون اندوخته یکدیگر را صرف نمیکردند و درین مدت دراز حادثه  
روی نه نموده بود خراین رایان آن مملکت بخراین سایر پادشاهان رجب سکون  
برابری میکرد و در عهد پادشاه علاء الدین خلجی دهلوی جد کشتن رای که باقی بیانگر  
خراین آبا و اجداد خویش را به نیت ثواب و ذخیره آخرت در زمینها قون حنسته  
بالای آن تختهها بنا نموده بود و بعضی از آن خراین که در سرزمین سیت بن رسیده بودند



تیلخ مختار الاخبار ۳۴ ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه بهمنی

بود نصیب سلطان علاء الدین خلجی ملوئی گردید بقصد سلطان مجاهد شاه چون دانست  
 که بجا نگر باستانی مفتوح نخواهد شد از طاهران شهر کوچ کرد و بنابر عهدی که  
 سلطان محمد شاه بهمنی کرده بود و بقتل عایاد مساکین پیام نمودند و در قریب  
 بنزار و خضر و سپهر کافران را اسیر گرفت و چون ملازمان او قلعه او دنی را محاصره داشتند  
 با بجانب شتافت قریب نهمه ماه اوقات شاهی قلیل بقار اصراف می نمود  
 و در آخر تابستان نزدیک شده بود که کفار از بی آبی قتلعه را تسلیم شدند  
 نمایند که ناگاه باران شده از اراده خویش پشیمان گشتند و در شکر سلطان  
 آثار قحط و غله پدید آمده مرض اسهال و پنجش امعاشای گشت و خلیای بجان آمد  
 خوانان مراجعت گردیدند ملک نائب سیف الدین غوری در حسن آباد  
 گلبرگه این احوال خاطر آورده به سلطان نوشت که از افواه خاص و عام تعریف  
 او دنی می شنوم اگر فرمان شرف صد دریا بد آمده تفرج انحصار نمایم فرید  
 سایر عنایات خواهد بود و سلطان مجاهد شاه التماس او را با جابت تفرج  
 داشته ملک در نهایت سرعت به بساط بوس مشرف شده و در خلوت  
 خاطر نشان کرد که فتح این جوار که پانزده قتلعه گرد گیرد دارد و با لاجپن کوی  
 رفیع و وسیع واقع شده بزودی میسر خواهد شد شرط کشور کشائی است



که نخست قلاع و قیاع بامین و آب را از بندر کوه و بگرام تا اینجا پور تصرف  
در آورند و بعد از آن عازم تسخیر این قلعه شوند و چون سلطان مجاهد  
بمراجعت راضی گشت ملک نائب صلح کونه باراسی بیجا نگر در میان آورده  
انگاه سلطان عثمان غریمت بصوب مملکت خویش انعطاف داد و  
ملک نائب را پیشتر بحسن آباد روانه گردانید و رایات بادشاهی چون  
از بمبهن دره گذشته بحوالی مدگل رسید

### ذکر کشته شدن مجاهد شاه

فلک شعبده باز در تمهید مقدمات قتل سلطان کوشیده چنان نمود که  
خسر و شجاعت آیین لشکر را در مدخل گذاشته با جمعی از مخصوصان دارباب غرمت  
که عدد ایشان چهار صد نفر رسید بشکار پرداخت و داد و خان و سندی  
خان محمد و صفدر خان سستانی و اعظم همايون از جمله آنجماعت بودند سلطان  
مجاهد شاه گرم شکار گشته تا حوالی قلعه رایچور رفت و صفدر خان سستانی  
و اعظم همايون که بسیار دلی پروایی شاه را میدادند همه وقت در لوازم  
هوشیاری کوشیده شراطی محافظت بجای می آوردند و از نیکو انجناب



تمام روز لشکار پرداخت وقت شب بهر کوه و صحرا که میسر مییافتی تاخت خانه  
فرمود می آمد داود خان که از دشنام دهی از رده خاطر بود بفرستاد  
قاصد قتلش گردید و سندها را محمد که از عزل امارت دولت آباد  
و استیلای اعظم مایون قرین اندوه بود و سعد و خان ولد مبارک خان  
تنبول از خاصه که کینه قتل پدر در سینه داشت با داود خان همداستان گشته  
در یکین عذر نشستند و در لشکار گاه چرب که سعی کردند از رگدز شکاری  
صفدر خان سیستانی و اعظم مایون میولای خیال ایشان صورت پذیر  
نشد لیکن چون تسلیم تقدیر بران رفت بود و قضای آسمانی دیگرگون نمگرد  
و سلطان مجاهد شاه بعد از فراغ از لشکار صفدر خان سیستانی و اعظم مایون  
خواه مخواه حضرت انصاف بملکت بزرگ دولت آباد از زانی فرمود و ایشان  
ناچار و باکراه از وجد شده روانه قطع خویش گردیدند سلطان مجاهد  
به لشکر گاه رفت با همان جماعت که در لشکار همراه بودند بجانب حسن آباد  
مگر که توجه فرمود اما وقتی که از نهر گشته عبور فرمود دیگر روز در کنار آن نهر مقام  
کرده بصید بای پرداخت و آن روز در چشمی بهر سیده وقت شب  
بسر پرده رفت داود خان و سعد و خان با برخی از جوانان و سواران



نسخ مختار الاخبار ۳۷ ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه بهمنی

یکدل و بجهت شده به بهانه نوبت و چو کی نزدیک سر پرده بادشاهی آمدند  
و بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت و مردم جا بجا شدند و غیر از ایشان کسی  
در بار نماند و او دختان مستعد گشته مسند عالی خان محمد را با چند کس بیرون  
گذاشت و خود با سعد دختان و دو کس دیگر داخل سر پرده شده سلطان  
مجاهد شاه بهمنی را بالای پلنگ بر و سادۀ ناز و تنعم در خواب یافت و یکفر  
خواجه سرا و غلام چپ چشتی که وی را مالش میکردند و او دختان را بنجی در دست  
دیده فریاد برداشتند سلطان مجاهد شاه بیدار شده هر چند دست چپش  
مالیده سعی کرد که دیده رمد رسیده را بکشد فایده نکرد و او دختان خفا کار را  
فرصت یافته خود را بوسه رسانید و چنان بنجی رسید و اثر بر شکمش زد  
که رو در بایرون افتاد سلطان مجاهد شاه با وجود چنان خشم و رید  
و دیده از کمال تهور دست بجانب ضارب دراز کرد و قضا را دست او دختان  
با بنجی بدستش در آمد نزد خود کشید و غلام چپ چشتی با آنکه حربه در دست داشت  
بسعد دختان در آویخت سعد دختان غلام چپ چشتی را به یک ضرب شمشیر از پای  
در آورده بید رنگ قبضه شمشیر خود را آنچنان بر بنا گوش بادشاه زد که بیکبار  
از کار افتاده بجا عالم عقی خرامید

منظوم



تاریخ مختار الاخبار ۳۸ ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه

<p>پس از تحت برتخته انداختن زمانه نخستین چنین کار کرد یکی را نجاک سینه در نهید</p>	<p>اجل خانه تن پر و آختن جهان کار زمینگونه بسیار کرد یکی را ز زبر سر افسر نهید</p>
<p>داود خان از زیر شاه برخاسته بیرون رفت و در همان روز جمیع و اولاد امرار که جمیده همراه بودند حاضر ساختند سلطنت خویش دعوت نمود و چون او داشت ملک بود و سلطان مجاهد شاه فرزندی نداشت همگی اطاعت کرده تسلیم فرود آوردند و داود خان هر یک را بغایتی و محترمی نوازش نمود سرت افراسر و گر دانی و علی الصباغ جازه برادرزاده شهید را بخشید گلگیر فرستاده خود و دوشه روز در آنجا توقف کرد تا لشکر بدو پیوسته بدید و گوئی پادشاهی متوجه دارالملک گردید و واقعه سلطان مجاهد شاه یعنی شهید در شب هفدهم ذیحجه الحرام ۹۷۷ شمع و سبعین و سبعه و بیستم بدست فرماندهی او به سال کشید و از تاریخ جامی محمد قنداری چنین مستفاد میگردد که مبارک نام شخصی که از مرتبه تنبول دار به مرتبه قرب امارت رسید و خزان نیز حواله او بود شبی دید که سلطان مجاهد شاه دروازه خزان را شکست</p>	



بدره برآورده بر اطفال مبارزی خود دستت کرد پس مبارک تنبول را خاصه  
حقیقت حال را بعضی سلطان محمد شاه بهمنی رسانید و سلطان محمد شاه  
نخشم رفته چند چاکر به پسر زد و سلطان مجاهد شاه آن کینه را در خاطر داشته  
مبارک تنبول را بر تبر سید که مبادا بعد از وصول بدارالملک انتقام بکشد  
پس باداؤد خان و غیره در ساخته سلطان را تقبل رسانید و بعضی بر زبان قلم  
جاری ساخته اند که مسعود خان ولد مبارک خان تنبول را خاصه این کار کرده  
است و الله عالم بالصواب

شرح غدر اینکین داؤد شاه بن سلطان علاء الدین کانگونی بهمنی  
و همکاران او برودی از درگاه حضرت بجای

مرقوم ملک مورخین دکن گردیده که چون خبر شهادت سلطان مجاهد شاه  
انتشار یافت از هر طرف فتنه خوابیده بیدار گشت صفدر خان سیستان و اعظم  
همایون که بجوالی بجای پور رسیده بودند بایکدیگر موافقت نموده بر آهنتی بجای پور  
فرستند و فیلمان و اسپان بادشاهی که در بجای پور بودند متصرف شده راه  
الچپور و دولت آباد پیش گرفتند و بداد شاه نوشتند که بواسطه اشتراک



نسخ مختار الاخبار ۴۴ ذکر سلطنت داود شاه بهمنی

خیل و چشم ولایت خود رفته چشم انتظار بر شاهراه عنایت میسکاریم هرگاه از  
 کمن جابه و جلال فرامین طلب مشرف صد و ریابد بدرگاه فلک پایگاه خواهم  
 شتافت و بهمنین شکر بجا نگر که برای محافظت مملکت خویش و ز مسجد <sup>مست</sup> اقامت  
 داشتند خبر قتل سلطان مجاهد شاه شنیده لوازم خوشحالی و شادمانی بجای  
 آوردند و تا آتش نه ناخه قلعه را بچور را احاطه نمودند و مردم حسن آباد گلبرگه نیز  
 دو فرقه شده بعضی خوانان داود شاه شدند و بعضی بسطنت محمود شاه  
 که کو حکمترین فرزندان سلطان علاء الدین حسن بهمنی بوده و حکم سلطان مجاهد  
 در حسن آباد گلبرگه می بود را غلب گردیدند و ملک نایب سیف الدین خور  
 که مرد عاقل جهان دیده بود گفت چنین آثار باعث زوال دولت و خلل مملکت  
 است اکنون که داود شاه کلاه شاهی بر سر نهاده مناسب چنان می نماید که  
 همگی اطاعت او نموده موجب فتنه و فساد گردیم و چون ملک نایب سیف الدین  
 غوری رکن اعظم آن دولتماند بود جمیع مردم تنگناهی حتی خواتین حرم باوی  
 موافقت کردند مگر خواهر اعیانی سلطان شهید که ملک نایب سیف الدین  
 غوری جد مادرش میشد سرزنش نموده اضطراب بینایی بسیار می کرد اما  
 بودند بیغاده آنجناب کالت و تنگناهی خطبه بنام داود شاه خواند و با اتفاق



## بیان مختار الاخبار ۴۴ ذکر سلطنت داود شاه بهمنی

ایمان و شایخ و صدور با استقبال موکب داود شاه بهمنی رفت و او را به شهر  
 در آورد و بر تخت فیروزه نشاند خود از منصب و کالت استعفا جست داود شاه  
 نیز مبالغه و ابرام او را از اندازه بیرون دیده التماس او را مبذول داشت و از رد  
 استقلال بهیات سلطنت مشغول گردید و جمیع امرا و ارکان دولت سریر خط  
 فرمانش نب و ندیکین خواهر سلطان مجاهد شاه که روح پرور اغانام داشت در  
 عداوت او یکجبهت گشته مبارکباد گفت و هر چند داود شاه ملائمت می نمود  
 او در صد جواب نشده بود و وعده شش یکسان می پنداشت و از نیک و عهد  
 سلطان محمد شاه معزز و مکرم بوده بر تمام اهل صرم تفوق داشت داود شاه  
 عزت و ادب او نخواهد داشت چنین ادانا را از وی میگذرانید و هیچ نمی گفت  
 تا آنکه با که نام جوانی که بسبب وفور اخلاص و شجاعت مقرب سلطان مجاهد شاه  
 شده براتب علیه فایز گردیده بود به تحریص و ترغیب روح پرور آغا از سرجان  
 در گذشت و قصاص خون ولی نعمت خود بر ذمت بهت خویش فرض نمود و در  
 کمین فرصت نشسته تیر قصد در کمان توجه نهاد و قضا را در همان شو و کور و جمعه  
 بست و یکم ماه محرم ششمه ثمانین و سبعهاته داود شاه با اتفاق مسند عالمی  
 محمد بهت ادای نماز بمسجی جامع رفت و با که در صف عقب داود شاه جا گرفته نماز



تایخ مختار الاخبار ۴۲ ذکر سلطنت داود شاه بهمنی

مشغول شد و چون فرصت دید چستی و چالاکي نموده شمشیر انتقام از نیام بر کشید و تا واقف شدن مردم وراثت های سجده چنان ضربتی رسانید که داود شاه بهمنی بر جای خویش سرود شده سر بگریبان عدم کشید و مسند علیان محمد زاده خود را کشته دیده از جای چسب و فرصت بیرون رفتن از مسجد ندا و سر با که را از تن جدا کرد و مضمون شبرا القاتل با قتل بطور رسیده قدرت قادر حقیقی ظاهر و با هر گردید القصد ایام حکومت داود شاه بهمنی یک ماه و پنج روز بود و البقاء  
للملک العبد

ذکر سلطنت سلطان محمود شاه بهمنی بن سلطان  
علاء الدین حسن کان گوی بهمنی طاب ثراه

چون بعد از کشته شدن داود شاه بهمنی مسند علیان محمد عازم ان گردید که محمد سحر ولد داود شاه را که نه ساله بود جانشین پدر گرداند پس تهنیت بکفین و بر بعضی مردم رجوع کرده خود بطرف قلعه متوجه گشت و روح پرور آغا پیران حال آگاه گشته در وازه بر روی او بست و گفت هرگز نباد که فرزندی چنین نایزد  
تربس ظالم که برادر مرا کشته باشد پادشاه گردد پس شایسته خلافت محمود خان



## بیان مختار الاخبار ۴۳ ذکر سلطنت محمود شاه بهمنی

خلف سلطان علاء الدین حسن است و بنابر آنکه محمد بن محمد بن داود شاه درون  
قلعه بدست روح پرور آغا گرفتار شده بود مسند عالینان محمد با اخوان و  
انصار خود بمنزل ملک نائب سیف الدین غوری رفتند و او را بسلطنت محمد بن  
ولد داود شاه بهمنی دعوت کردند و ملک نائب سیف الدین غوری جواب داد که  
محمود خان و محمد بن محمد بن داود درون قلعه میباشند و مردم بالتام از صلاح  
و صواب دید روح پرور آغا بیرون نمیند و خوبی در آن می بینم که بساط مناعت  
در هم پیچیده بزودی برویم و مهم سلطنت با اختیارش گذاریم و مسند عالینان  
محمد چون دانست که ارکان دولت از کافر و مسلمان و ذکور و اناث از  
گفته ملک نائب سیف الدین غوری بیرون نیستند و او را مختار ساخته  
همراه وی بقلعه شتافت و روح پرور آغا بعد از گفت و شنفت بسیار  
محمد بن محمد بن داود شاه را نابینا ساختند و باتفاق جمیع امرا و ارکان دولت  
محمود خان را بجای برادر مقتول بر تخت فیروزه نشاندند و دانید القصه سلطان محمود  
خسروی بود سلیم النفس و کم آزار و سلطانی خوش خلق و عدالت آثار و نیز در  
امور دنیوی نظیر باریک داشته در عدل و داد میگوشتید و در ابتدا جلوس  
مسند عالینان محمد را خیمه رای فساد دانستند و در قلعه ساغر مجوس و عقیده



# تیلخ مختار الاخبار ۴۴ ذکر سلطنت محمود شاه پهنی

گردانید و او در همان روز دی و در آن جنس با چل طبعی در گذشت و مسعود خان ولد  
 مبارک تینولد از خاصه را که در قتل سلطان مجاهد شاه شریک بود مشکله کرده برادر  
 کشید و ملک نایب سیف الدین خوری بمبالغه و ابرام تمام باز پنج ساقی خلعت  
 و کالت و پیشوا و طرفداری پاکت تحت سرفراز گردانیده بی مشورت او پیرامون  
 امور عظیم مطلقاً نیکو دید و این معنی بر او مبارک آمده و در مدت سلطنت او اصلاً  
 فتوری و قصوری بقواعد دولت راه نیافت درین اثنا بهادر خان و صفدر خان  
 سیستانی و اعظم همایون اطاعت کردند و بر سبیل سرعت  
 بدار الخلافه آمده و لازم تهیت بجا آوردند و راهی بجا نکرد و وی در حساب  
 شده ترک محاصره قلعه رایچور کرد و به نسبت زمان سلطان محمد شاه غازی  
 باز بار باج و خراج بر گردن گرفته هرگز قدم از خط فرمان بری بیرون ننهاد و سلطان  
 محمود شاه قران را نیکو بخواند و خط خوب می نوشت و طبع نام داشت و این ابیات از دست

نظم

بخت سیاه و طالع میمون بر آبر	انجا که اطف و دوست می رضب مراد
------------------------------	--------------------------------



عاقبت در سیاه روحان فاسد رسید و سنی این را از آن سیر  
و از علوم متداوله با خبر بوده فارسی و عربی را فصیح میگفت و هرگاه فتوحی رو  
مینمود سر و کبر و غالب میشد و چون مکر و بی باو میرسید نمکین میگشت  
و در مدت عمر بغیر از زن عقدی بدیگر زن نیکرد و با علما محبت  
نموده کما ینبغی رعایت خاطر ایشان مینمود و در عهد و سعادت  
و عجب بدکن آمده از محترمشم الغام و احسانش مستفید میگردد و چون از  
سخاوت و هنر پروری و قدر شناسی آن شاه فرزند بخت عالمگیر  
گشت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه نیز راغب سفر و کن گردید لیکن بواسطه  
بعضی موانع اراده اش از قوه افعال نیامد و این خبر به فیض الله بخور رسیده خبری  
زاد را حله جهت خواجه بشیر از فرستاده پیغام داد که اگر بایند و دلشرف  
مشرقیب از دانی فرموده مملکت و کن با وجود فیض بخش خویش رشک  
فردوس برین گردانند امالی این دیار بشکر قدم مینیت از دم بجای آورده  
قرین حصول مطالب و مقاصد روانه شیراز خوانند گردانند و خواجه از توجبه و سپردن

عفت و محراب  
و تون در یک غزل  
علا و طریقه ایست  
خلیج گویند که در این  
بدر است و هرگز  
عین صدف و عین  
عواست نام

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



تیارخ مختار الاخبار ۴۶ . ذکر سلطنت محمود شاه بهمنی

کرده و سامان راه نموده از شیراز برآمده تا وقتی که بلارسید آنچه داشت یکی از  
 آشنایان فارت زده پیشکش کرده تهدیدست گردید و خواجه زین العابدین  
 و خواجه محمد کازرونی که از تجار معتبر بودند و داعیه هندوستان داشتند متعهد  
 راه خواجه شده بهروز آوردند و در بعضی امور کوتاهی کرده ویرا از خود رنجانیدند  
 و با وجود اینحال خواجه باتفاق ایشان در شتی محمود شاه که از دکن آمده بود سوار  
 قضا را هنوز شتی روانه نشده بود که باد مخالف وزیده دریا بشورش درآمد  
 خواجه بیکاره از آن سفر متفر شده بیاران گفت که بعضی از دوستان که در روز  
 میباشند و داع نموده ام ایشان را دیده و در ساعت بر میگردم و بدین بیان  
 چون از شتی بیرون رفت این غزل گفت مصحوب یکم از آشنایان  
 نزد سیر فیض الله انجو فرستاد و خواجه خود به شیراز رفت

نظم

بی بفرودش دلق ما کزین بهترینی از زد  
 زهی سجاوه تقوی که یک ساعتی از زد  
 چه است دایره را که خاک در نمی از زد

دی باغم بسر بر دین جهان گیر نمی از زد  
 بکوی میغوشانش بجای بر نمی گیرند  
 رقیبم سزانش بهاک و کز این بارخ تبار

نظم  
 و غرض از این  
 است که خواننده  
 را به این  
 امر آگاه  
 سازد  
 و بدین  
 جهت  
 این  
 نظم  
 را  
 در  
 این  
 جا  
 درج  
 نموده  
 ام  
 و امید  
 است  
 که  
 این  
 نظم  
 را  
 در  
 این  
 جا  
 درج  
 نموده  
 ام  
 و امید  
 است  
 که  
 این  
 نظم  
 را  
 در  
 این  
 جا  
 درج  
 نموده  
 ام



تیاخ مختار الاخبار ۴۷ ذکر سلطنت محمود شاه پهنی

<p>بر اسان منيو و اول غم دريا بويي سود شکوۀ تاج سلطانی که بیم جان در و درت بشو این نقش و لشکر که در بازار میگرد چه حافظ در قناعت کوشش و از دنیا دو بگذر</p>	<p>غلط کردم که نه خوش بید بوی برنی ارزد کلاه و لکشت ایا بدر دسرنی ارزد بنقشهای گوناگون می احمر نئے ارزد که یک جونت دونا بعد من زر نی ارزد</p>
<p>و چون این غزل بر فیض انداخته رسید روز تقریبی کرده در مجلس سلطان محمود شاه قصه خواجه را از آمدن بهر روز و برگشتن و غزل فرستادن به تفصیل باز گفت سلطان محمود شاه فرمود چون خواجه بقصد دریافت مجلس ما قدم در راه نهاده بود بر ما واجب و فرض است که او را از فیض خود محروم سازیم پس ملا محمد قاسم مهدی را که از فضلای آن دولت خانه بود و هزار تنگه طلا تحویل نمود تا انواع امتعه هند خرید کرده برای خواجه بشیر از برد و سلطان محمود شاه پیش از شاهی جامهای قیمتی در کمال تکلف میپوشید و چون شاه شد مدار بر لباس بے تکلفانه بود و میگفت شاه امانت دار خراسان الهی اند زیاده از قدر احتیاج تصرف در آن ننمودن خیانت است در وقتیکه در عهد و کفلی در دکن بدید شد ذره نگر گاو سرکار خاصه بکبریات و مالوه فرستاده علی الدوام غلبه میطلبید و بقیه از زبان</p>	







## تیلخ مختار الاخبار ۴۹ ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین

و روز دیگر ملک نائب سیف الدین غور سے کہ رکن اعظم خانوادہ بہمنیہ بود بعد از  
طی یکصد و ہفت مرحلہ از مراحل عمر شربت عات چشیدہ مہر خوشی بر لب  
نہاد و مردمان حسب الوصیتہ در جوار گہنہ سلطان علاء الدین بن  
بہمنی بد فون ساختہ چو ترہ از گچ و سنگ بر سر تر تیش تعمیر کردند فی الجملہ  
ایام پادشاہی سلطان محمود شاہ بہمنی نوزدہ سال و نہ ماہ و بہت روز بود

## ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بہمنی بن سلطان محمود شاہ بہمنی

چون مملکت دکن از وجہ شاہ عدالت گستر سلطان محمود شاہ بہمنی خالی گردید  
پسر بزرگش شاہ غیاث الدین در مقبکہ ساکنی تحت فرمانروائی را بمیان قسطن  
مشرف گردانید و در جمیع امور رسوم و قواعد پدر را منظور داشتہ با خاص و  
عام سلوک مرضیہ و مستحسن گرفت و با ملازمان و دولت خواہان قدیم  
طریق رفق و مدارا و مواساسہ پرورہ ہر یک بنوازش و لطف غیر مکرر بنواخت و چون  
در بہان اوقات بخر فونت صفدر خان سیتانی از ایلچور رسید پسر او <sup>خان</sup> سلطان  
را کہ مبارزی شاہ غیاث الدین بود و در یک مکتب یا کدیکہ خواندہ بود نہ خطا



## نایخ مختار الاخبار

۵۰

ذکر سلطنت نایب الدین بهمنی

مجلس عالی داد و بجا پیرزوی ارذانی داشت و بشوکت تمام و عظمت الکلام روان  
ولایت بزرگروانید و احمد بیگ قزوینی را عهده پیشوایی و محمد خان خلع اعظم  
همایون را خدمت سرنویتی داد و ده دینار و توقیر الشیان کوشید و این معنی موافق  
مراجعه تعلیم که از غلامان ترک معتبر سلطان محمود شاه بود دنیا مدد در صد و تضرع وی  
بر آمد چه که اراده آن داشت که منصب و کالت با و داد و پسرش حسین خان با سر  
نوبت سازد و با وجود آنکه مدعی تعلیم بحصول موصول نگشته و دلگیر و دلتنگ میبود  
سلطان غیاث الدین غایبانه و حاضرانه او تقریباتی بر زبان میاورد که نزد مردم  
قبیحه است که غلامان را بر سر خلافت که در آن میان جمعی کثیر از اولاد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه  
و آله وسلم خوانند و حاکم گردانم و خلاف سالی آباد و پیش گیرم و تعلیم که از امر  
بزرگ بود و اعیان و انصار بسیار داشت کینه شاه را در سینه جای داده بگلی  
همت بر غزل او مصروف میداشت و او را دختر بوی و بخت و جمال موصوف  
و معروف و در علم موسیقی منهد و قوف تمام داشت و در حسن صورت  
عبدل و نظیر نداشت سلطان غیاث الدین را غیب و یگشته غایبانه اطهار محبت  
می نمود و قضا را تعلیم در آن زد و دی در منزل خود اسباب ضیافت ترتیب داده  
از شاه التماس نمود و سلطان بدان امید که شاید دختر خود را پیشکش نماید و



## فناج مختار الاخبار ۵۱ ذکر سلطان غیاث الدین

و شوق بی نهایت بخانه و سرفت و تعلیمین لوازم مهانداری بود و در آنجا  
آورده مجلس بزم میاراست و چون نشاء شراب شاه را خوش وقت گردانید تعلیمین  
ادای کرد که مشعر بر خالی ساختن مجلس از مردم نامحرم بود و غیاث الدین شاه  
که مشتاق وصال و خرب و غریق لجه شهوت گشته لوازم حرم را کار فرمود و  
تا مل ناکرده جمیع متعلقان خود را حکم فرمود که بیرون روند و تعلیمین بیروت خواهد  
سرای طرب نام که از غلامان قدیم او بود ساقی شاه گردانیده اشارت نمود  
که پیاله چند بوشش باد کارش کنند و خود میبانه اینکه بحرم سرارفته و خرابیا  
بیرون رفت و بعد از لحظه خجسته شده از خانه بیرون آمد سلطان غیاث الدین  
در عالم کیف آنحالت مشاهده نموده با وجود آنکه صبر در دست نداشت  
همت بر دفع تعلیمین بر گماشت اما صرف شراب او را از پای در آورده بود  
و در چنین قیام پایش بر جای خورده از پای در افتاد و تا تعلیمین غوغا بکوبید  
به هر حال که بود بر خاسته افتان و خیزان جانب زردبان و دید که خود را زردبان  
انداز و تعلیمین و نبالش کرده زردبان آخرین بوی رسید و موی سرش گرفته  
زیر کشید و بفر اقبال ستهای شاه را با اتفاق خواهد سرارشت بسته بی تو  
بنوک خنجر هر دو چشمش را بکند و دوستی کسان متعلقان خود را مسلح ساخته طرب را



بیان مختار الاخبار ۵۲ ذکر سلطنت غیاث الدین بهمنی

لحظه بجز بیرون میفرستاد تا یگانگان از مقبران و دولت خوانان او را ببینان  
 طلب پاوشاه بدرون آورده بقتل میرسانید چنانچه بدین هیچ سبب و چهار کس  
 معروض تیغ هلاکت گردیده از دولت خوانان بزرگ کسی نماند انگاه برادر کنتیش  
 سلطان شمس الدین بهمنی را بنام سلطان اعمی طلبید چون سلطان شمس الدین بزرگ  
 رسید تعلیم زینت آئین با جوانان خاصه و هواداران خویش بطریق استقبال  
 و پیشوا بیرون رفته مبارکباد سلطنت داد و درون قلعه برده جمیع مردم را حاضر  
 ساخت و بر تخت فیروزه نشاند هر یک از اعوان و انصار را بمناصب و اقطاع  
 لایق بزرگ گردانید و سلطان غیاث الدین را دو ماه قلعه ساغر فرستاده  
 محبوس ساخت و این واقعه در مقدمه رمضان ۹۹۹ شمس و تسعین و سبعمائة  
 نمود و مدت سلطنت سلطان غیاث الدین بهمنی حکم شاه ابدی الحکم زیاده از یکماه و بیست روز بود

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین بهمنی بن سلطان محمد شاه بهمنی

سلطان شمس الدین بهمنی در پانزده سالگی بعد از غزل و جسر را در مسند خلافت را  
 متصرف شد و بنابر آنکه صحبت سلطان غیاث الدین را دیده بود و از سلطنت بیگانه  
 قناعت کرده تعلیم لام ترک نژاد را خطاب ملک نایب و منصب جنگی نوار داد



## نبأ مختار الاخبار ۵۳ ذکر سلطنت سلطان شمس الدین بهمنی

دارکان و دولت تختگاه که بقیة السیف اوبو و ندب بحر اطاعت چاره ندیده بهر برخطا مر  
 و نیش نهاند و ماور سلطان شمس الدین که جاریه والده سلطان غیاث الدین بود  
 بنجد و مہ جهان مدعو گردیده در ہر باب پارس خاطر تعلیمین یافت و در اعانت  
 امداد او کوشیدہ فرزند را نصحت میکرد و میگفت کہ بحسن سعی تعلیمین برتر بنبد  
 شاہی فایز گشتہ دولت خواہی مثل او نداری میاید کہ از گفتہ او تجاوز کنی سخن  
 ارباب غرض را در حق او شنوی و تعلیمین نیز ہر روز و ہر ساعت تحفہ و ہدیہ غیر  
 بنجد و مہ جهان گذرانیدہ خود را در دل او شیرین می ساخت و سلطان داؤد شاہ  
 بہمنی مقتول را سہ سپر بود یکی محمد بن خپانکہ مذکور شد روح پرور آغا خواہ سلطان نجاشی  
 شاہ بہمنی اورا کھول گردانید و دم فیروز خان سیوم احمد خان و این ہر دو برادران یک  
 ماور بودند و در زمان قتل پدر ایشان از شش ہفت سالہ زیادہ نبودند و عظیم الشان  
 سلطان محمود شاہ بہمنی در تربیت ایشان کوشیدہ انچہ لائق بحال پادشاہ <sup>ست</sup> آوہ  
 از قسم تیر اندازی و چوگان بازی و نوشتن و خواندن بیاموخت و فی فضل اللہ  
 انچہ صدر کلاز سادات عظیم المرتبہ شیراز و از تلامذہ ملا سعد الدین افشارانی بود  
 حسب الحکم سلطان محمود شاہ در تربیت ایشان سعی موفوق تہتہ ہم رسانید  
 و بنا بر آنکہ در الوقت سلطان محمود شاہ را ہنوز پسری شدہ نبود ہر دو برادر زادہ



## نیاخ مختار الاخبار ۵۴ ذکر سلطنت شمس الدین بهمنی

و خرداوه گاه گاه بر زبان میاورد که فیروز خان ولیعهد من است و بعضی اوقات او را  
 همراه خود بر تخت نشانیده میگفت که در دودمان ما رشید تر ازین نشده و خوا  
 شد و چون حق سبحانه تعالی او را پسران کرامت فرمود سلطان غیاث الدین ولیعهد  
 گردانید و در حین فوت فیروز خان و احمد خان را با طاعت و انقیاد او وصیت فرمود  
 و ایشان در لوازم صداقت و اخلاص تقصیر نکرده مگر موافقت او بر میان  
 جان بستند و چون تغلچین او را نابینا کرد و زنان فیروز خان و احمد خان که خواهرهای  
 سلطان غیاث الدین بودند شوهران خود را بر مقام تحریر و ترغیب نمودند  
 پس هر دو بر او قبول این معنی نموده در صد دفعه او گردیدند و تغلچین این معنی را فهمیده  
 سخنان وحشت آمیز بجمع سلطان شمس الدین میسرانید اما سلطان با وجود  
 صغر سن باور نکرده تجویز آن نمی فرمود تا آنکه در خلوت بمحمد و مه جهان من جمیع الوجوه  
 در ساخته گفت که درین دوسه روز اگر فکر این دو برادر کنی پیرت را از میان  
 برداشته و ترا که بدوستی من بهی انواع فساد بظهور خواهند رسانید القصه  
 محمد و مه جهان به عنوان که بود سلطان شمس الدین را قبل نبی اعمام راغب و مایل سا  
 و فیروز خان و احمد خان برین معامله اطلاع بهم رسانیده بصوب ساغر گزختند و  
 نام حاکم آن بلده که از غلامان آن خاندان بوده بمهرت شکست و حشمت امتیاز داشت



بقعه در آورده در مقام امداد شد و اسبابش هی آنچه در دست او گنجید میگردانید  
که خدمتگاری و جان سپاری بر میان همت بر بست و در نیصورت فیروز خان و احمد خان  
نحس سلطان شمس الدین و ارکان دولت نوشتند که مقصود ما دفع تغلچین است که  
اعمال ناشایسته از مثل اعمی ساختن سلطان غیاث الدین و دیگر چیزها که مخجل ناموس  
است بر خلائق و افح و لایح است اگر او را بجز او سزاسانند هر آنکه بر جاده مضار  
مستقیم و راست بود سلطان شمس الدین را شاه خواهیم دانست و الا یقین دادند  
که آنچه از دست ما خواهد آمد و در آن تقصیر نخواهیم کرد سلطان شمس الدین را تصویب  
تغلچین و محمد و نه جهان جوابی که موجب تعالی یزید فتنه باشد قلمی ساخته ایشان را در  
دشمنی خود تیز گردانید پس هر دو برادر بر سر کاری سد هوسه هزار سوار و پیاده  
به هم رسانیده بگمان آنکه لشکر تنگناه با ایشان ملحق خواهد شد متوجه حسن آباد گلبه گره  
شدند چون از آب بهرور گذشتند و کسی از مردم دار الخلافت نزد ایشان  
نیامد در آنجا توقف نموده گفتند که فکر بر اصل کرده پیشین باید رفت پس چون  
شاهی بر سر فیروز خان گرفت احمد خان منصب امیر الامرائی و سد محبوب  
سر نبوتی و میر فضل الله انجو منصب و کالت نامزد گشتند و همچنین هر یک از مردم را که  
همراه بودند بمناصب مناسب نوید داده از کنار آب بهرور پیشتر شدند و بعد از آنکه



## نسخ مختار الاخبار ۵۶ ذکر سلطنت شمس الدین بهمنی

بچار که و حی حسن آباد گلبرگ رسیدند تعلیمین زرو و افزا خزانہ بر آورده با هر دو  
 قسمت نمود و سلطان شمس الدین را بر داشته بتقابلہ فیروز خان شتافت  
 و در حوالی قصبہ مرقول غا ذات صفین و مواجبات طرفین اتفاق افتاده  
 حربی در کمال صعوبت و شدت واقع شده فیروز خان و احمد خان شکست یافت  
 با احوان و انصار بجانب ساغر متوجه گشتند و استقلال محمد و جهان و تعلیمین بدرجہ  
 اعلیٰ رسیدہ بمابین خلایق در گاہ متفر گردید و اکثر نیکوگان شاہی بجانب فیروز خان  
 میل کرده پیغام دادند کہ صلاح در آنست کہ عہد نامہ از سلطان شمس الدین حاصل کرد  
 بحسن آباد گلبرگ در آئی و در صین فرصت کار خود بسازی و فیروز خان مرد محتک  
 را با خود بیکدل و بکویت دانستہ میرغیاث الدین ولد میر فضل اللہ انجو و سید  
 کمال الدین طویل القدر و بعضی دیگر از سادات و علمای از نزد محمد و جهان تعلیمین  
 فرستاده کہ بگفتہ بعضی از مردم تو ہم گشتہ ترکب چنین امور گردیدم اکنون  
 از ان پشیمان و شرمناک اگر از سلطان امان نامہ حاصل کنند کہ ما ہر دو برادر  
 بدار الخلافہ آمدہ در ظل عطوفت شایانہ زندگی نمایم نہایت اشفاق خواهد بود  
 جهان و تعلیمین ازین سخن خوشحال گردیدہ استمالت نامہ مستلک نمود و مواشین فرستاد  
 و ہر دو برادر در رفتن بدار الخلافہ متفکر گشتہ بالای بامی مرتفع نشستہ بودند کہ



دیوانه کشید از حسن آبا و گلبرگه رسیده فریاد کرد که ای فیروز خان روز افزون آمده  
که ترا بحسن آبا و گلبرگه برده باد شاه سازم برادران آنرا بفال نیک گرفته در عت  
بحسن آبا و گلبرگه آمدند و خلعت شاهی پوشیدند اما تغلچین فیروز خان در سوخته  
شده هر دو پیشیاری خود میو و نند تا بعد از دو هفته روز خشنه سبت سوم  
ماه صفر ششمانه فیروز خان باد و از ده سلاحدار بدر بار آمده باندرون  
واز عقب او صد جوان به باد و که با وی یکجبهت بودند حسب الوعد یک یک دو  
دو و درون قلعه مجتمع شدند آنگاه فیروز خان کس لطلب احمد خان فرستاد  
چون او برق آسا حاضر گشت فیروز خان به تغلچین گفت که کس از خوشان من  
از قطع من آمده اند و اراده پای بوس شاه دارند اگر حکم شود آمده بسلام شاه  
مشرف شوند تغلچین قبول انمعی کرده بعضی سلطان شمس الدین رسانید و حکم  
شد که هر کرا فیروز خان بطلب بد پرده داران مزاحم نشوند فیروز خان تغلچین  
بحرف و حکایت مشغول داشته احمد خان را فرستاد تا آن دو سه کس را با  
بیاورد و احمد خان دو از ده سلاحدار را که با ایشان راست آمده بودند نزد  
دروازه آورده خواست که بدرون بیاورد پرده داران ایشان را با شمشیر  
دیده مزاحم نشدند و احمد خان چون دید که کار ازین وان گذشته و طشت او از آب



افتاده است باتفاق آن دوازده کس شمشیر کشیده چند نفر از پرده داران  
 قتل رسانید و بی توقف بدرون درآمده پیران تعلیمین را شمشیر بر گرفتند و جمیع  
 نزدیکان که با فیروز خان زبان داشتند علت را بطبیعت گذاشته بیک  
 گبوشه و حجره گرختند و سلطان شمس الدین این صحت مشاهده کرده او نیز بجای  
 زیرخانه که در آن نزدیکی بود گرخت و پنهان گشت و سه صد شکری که بیرون  
 بودند ایشان نیز بموجب قرار داد با متعلقان تعلیمین که در دیوانخانه بودند در  
 اوختنه بنیاد حیات آنها را زیر و زیر گردانیدند و آنگاه حکم فیروز خان سلطان  
 شمس الدین و تعلیمین را زنجیر کرده در همان زیرخانه محبوس ساختند و فیروز خان  
 باتفاق ارکان دولت بدیوانخانه شتافته مجلسی بسیار است و بر تخت فیروز شاه  
 جلوس فرموده جهت تین و تبرک چنانکه بر زبان دیوانه کشمیر جاری شده بود  
 خود را ملقب بر وزیر افروز شاه گردانید و شمشیر سلطان علاء الدین حسن گانگی  
 بهمنی بریان بست و بعد از چند گاه که مهلت سلطنت را قمراری و مداری  
 پیداشد سلطان شمس الدین را مکهول گردانیده بقلعه بیدر فرستاد و سلطان  
 غیاث الدین از ساغر آورده تعلیمین را بوی سپرد که انتقام خود از وی کشند سلطان  
 غیاث الدین با وجود نابینائی او را مقابل نشاند و بیک ضرب شمشیر کشت



## نیاخ مختار الاخبار ۵۴ ذکر سلطنت فیروزشاه

و محمد و مہ جہان و سلطان شمس الدین از سلطان فیروزشاه الملقب بفرزافروزن شاہ  
 بالحاج و مبالغہ تمام رخصت زیارت مکہ مظلومہ حاصل کردہ از بندرجول بدان مکان  
 شریف شتافتند و اور حیات بودند ہر سال پنجنہار فیروزشاهی طلا و دیگر تحفہ  
 جہت ایشان میفرستاد تا آنکہ آن شاہ عاقبت بخیر در لاشہ ست عشر و ثمانماتہ  
 در مدینہ منورہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم فوت شد و در آن  
 زمین عنبر الگین مدفون گشت مدت سلطنت سلطان شمس الدین پچاہ و ہفت روز و نو

و از سلطان ابوالمظفر سلطان فیروزشاه الملقب بفرزافروزن شاہ بن دیشاہ

چو فیروزشاہ آتش را ستین	بر آژندہ تاج و تخت و نگین
بتاسید نیروان و نیروی بخت	خداوند کشور شد و تاج و تخت
بروز خجستہ ترا ز مہر و ماہ	بسربزہا و اوکیانیہ کلاہ
در گنج نمکشاہ دولت شکر بخواند	بدامن زر و وسیم و گوہر شانند

از بہمن نامہ دکنی و قوچ السلاطین منظوم معلوم و مستفاد می گردد کہ سلطان فیروزشاہ  
 بہمنی شکوکت و عظمت از دیگر شاہان بہمنیہ امتیاز تمام داشت و آن خاندان بابو



بلند آوازه گشت و از رایان مجایگر که هیچ کشورشائی را غیر از انبای جنس خود و خضر  
 بودند و بفر گرفت و در لوازم غذا و جهاد از خود و تقصیر راضی نشده در ایام  
 خویش سبب و چهار کارزار کرد و در عهد او فضای مملکت بهمنیه وسیع تر گشته قطع  
 سکا و ر و خلاصه مملکت تلنگ منجر بابا سلام گردید و او نخستین کسیست از شاهان  
 دکن که بصورت دستار تاج مرصع ساخته بر سر نهاد و در سخاوت که پادشاهان  
 را خوشتر و بهتر از آن صفتی نیست کوشیده نام نیک یادگار گذاشت و از محرمات  
 غیر از استماع نغمه و خوردن شراب پنهانی پیرامون محرمات دیگر منگیشت  
 و اکثر روزهای متبرک را بصوم و صلوة گذرانیده هیچ فرضیه از وفوت نمیشد  
 و همیشه بر زبان میآورد که من از ارتکاب این دو منهنی شرعی دلگیر و آزرده ام اما  
 چون نغمه مرانیک حق مشغول میسازد و آن دیگر نفس من انگیزفته نمیدارد و گاه  
 غفار استار امید دارم که مراد بین دوام مواخذ و معاقب نگرداند و آن اورنگ  
 نشین ملک دکن اکثر زبانها را یاد گرفته با مردم هر ولایت بزبان سخن آشنایی  
 و قوت حافظه بسیار داشت و چیزی که یکبار یاد و بار می شنید دیگر از خاطرش  
 محو نمیشد و اشعار متقدمین را خوب می فهمید و گاه گاه خود نیز شعر میگفت و چندگاه  
 عروجی تخلص میکرد و چندگاه فیروزی و حمیت یادداشت بخشی از اشعار او اینست







تاریخ مختار الاخبار ۶۴ ذکر سلطنت فیروزشاهی

و اشرف المخلوقات صلی الله علیه و آله و سلم بر طرف شده است و سلطان  
فیروز شاه چون خطبه و سکه و کتب بنام خود کرده چتر بر سر گرفت برادر خود  
خان را خطاب خان خانان داده امیر الامر گردانید و استناد خویش  
میر فضل الله انجوشی از بی را که از میان سعی آن سید بزرگوار کسب قابلیت  
و کمال نموده بود وکیل السلطنة ساخته ملک نائب خطاب داد و سکه  
از بهایمنه را نیز صاحب دخل گردانیده ایشانرا بزرگ نمود و با اتفاق مویر  
بست و چهار مرتبه غزایا کفار کرده است و ملا داؤد بیدری و صاحب  
سراج التواریخ و غیره چند جنگ مشروطه قوم ساخته اند و از باقی ساکت  
گشته و از انجمله مصنف گلشن ابرامی محاربه پادشاه بارای بچانگر ذکر ساخته و گویا  
مجموعه سخن نیز کلیت ازان گلشن همیشه بهار مگر نظر باختصار را قلم تبرکات  
محاربات صرف بر قیم حالات و افعات و محلی از احوال رسمی آن سلاطین  
کامکار و درین رساله بر رسم یادگار پرداخته اگر کسی را رغبت بطلعه مضامین  
مطول آن باشد بدان کتاب رجوع نماید الحاصل در شانسه عشر و ثمانیه سلطان  
فیروز شاه که از علم ریاضی و هندسه و قوف تمام داشت و سرآمد علمای  
زمانه نردو حی جمع آمده بودند حکم فرمود که در بالا گهات دولت آباد



نظم

بدان مثابه رخم دیر دلم ننگست مطلع که دل بلذت سودا عشق در ننگست  
 دماغ طبع عروبی چه دلکش چمنی ست مقطع چمن گویی که آن آسمان ننگست  
 کرشمه بنش آموخت مخان درازش را مطلع ستم کردست واجب هیزان تعلیم نازش را  
 فیروزی قامت و رخسار آن خوش تیوبان مقطع بسر و مال می بخد که بنید امتیازش را

و ملا داد و دیدری تاریخ تحفه السلاطین با بنام او نوشته و در اکثر علوم خصوصاً تفسیر  
 و حکمت طبعی و نظری مهارت تمام داشت و از اصطلاحات صوفیه با خبر بود و  
 در هفته سه روز شنبه و دو شنبه و چهارشنبه در میگفت بدین تفصیل <sup>الذین</sup> <sup>الذین</sup>  
 و شرح تذکره و ریاضی و شرح مقاصد در کلام و تحریر اقلیدس در هندسه و مطول ملا سعد  
 در علم معانی و بیان و اگر احیاناً بر وز فرصت میشد طالب علم را از شب حاضر ساخته  
 بدرس و افاده می پرداخت و از برکت میر فضل الله آنجو که از شاگردان خوب  
 ملا سعد الدین تقی ازانی است آن شهنشاه بی نظیر اینهمه کسب حیثیت و فضیلت  
 نموده بود و از قیاس خیال مفهوم میگردد که دانش و زیاده از دانش پادشاه  
 محمد تغلق شاه بوده و اول کسی که بسادات آنجو وصلت کرده دختر بایشان داد و



از ایشان برافزندان دختر گرفت سلطان فیروز شاه بهمنی بود چنانکه دختر  
ملک تائب میر فضل الله انجور ابقد نکاح شاهزاده حسن خان در آورده یکی  
از نبات خود را که از دختر سلطان محمود شاه بهمنی شده بود با پسر صدر جهان الموسوی  
بمیر شمس الدین محمد انجوتزیج فرمود و طرفدار دولت آباد گردانید و سلطان فیروز  
چون بزبان پری سپیکر طاؤس زیب رعبت تمام داشت شهری در کنار نهر  
موسوم بغیر و آباد بنا کرده تختگاه خویش گردانید و بازار و دکان در غایت پاکیزگی  
و مطبوعی و کوچه در غایت فراخی و راستی ساخته قلعه که یک صلیح آن با  
مقتل است از کج و منکاصات فرموده آب به پوره را بریده بدرون قلعه  
در آورده و آب و کوشکهای عالی هم مشایه بهیا گردانیده هر یکی را یکی از حرمها  
خود از زانی داشت و از اثر دحام و کثرت زمان اندیشیده ضابطها مقرر کرد که  
مادام الحیات از آن تجاوز ننمود و القصه از جمله قوانین و یکی اینست که در محلی که زنان  
خاصه نگاه میداشت بهر کدام زیاده از سه کنیز خد مسگار که آنها هم زبان ایشان  
نمیداد و چون بکلام عربی میل وافر داشت عربی محل را بعد از محل دکنی که دختر سلطان  
محمود شاه بهمنی باشد جای داده بودند و نه نفر از زنان عرب که در حجاز و مکه و اندک  
نشود نمایافته بودند و کمال فصاحت و بلاغت داشتند و در عربی محل نگاهداشته



## تایخ مختار الاخبار ۶۵ ذکر سلطنت فیروز سیهنی

در سیفورت حکیم حسن گیلانی و سید محمود کار زوئی که بمیزدانش امتیاز داشتند  
 باتفاق جمیع علمای آن امر مشغول شدند لیکن بنا بر بعضی امور که یکی از بجملة فوت حکیم  
 حسن گیلانی بود و صد تمام شد و انکار تمام ماند و در هشتاد و شش عشر و ثمانیا  
 شکار بولایت گوند و اژه رفت قریب سیصد فیل گرفت و آن مملکت را تاراج  
 کرده لوازم جهاد و غزایا آورد و بکند دولت مراجعت نمود و در آن سن  
 سنهیان سعادت نشان در فیروز آباد بسبع سلطان رسانیدند که از جانب علی  
 سیدی عالی مقام عرش احترام میر سید محمد گیسو در آن بدکن تشیف آورده بوالی  
 حسن آباد گلبرگه رسیده است بیت چراغی رشع نبی تافته یا که خورشید  
 مه نور از ویافت سلطان فیروز شاه که همواره خوانان مردم عزیز بود ازین  
 بشارت شادمان شد و از فیروز آباد بجن آباد گلبرگه آمد جمیع امرا و ارکان  
 دولت و اولاد را باستقبال فرستاد و با غزاز و اکرام تمام شهر در آورد لیکن  
 سلطان فیروز شاه حکیم طبیعت بود و چون سید محمد گیسو در آن علم ظاهری  
 خصوصاً متقولات خالی دید چندان توجه نمود مگر احمد خان خاننانه بخلاف برادر  
 اعتقاد تمام بستید پیدا کرده خانقاهی جهت اوساخت و اکثر اوقات بجلوس  
 حاضر شده از سخنان متصوفانه او محفوظ و بهره مند میشد و هرگاه که سماع میشد حاضر



گشته در ویشان خانقاه او را با انواع احسان مینوآنانکه سلطان فیروز شاه در سنه  
 عشر و ثمانیاته فرزند کلان خود حسن خان را که شانزده عیاش و تخفیف العقل بود و  
 گردانیده کلاه و کراشانه و چتر و سر برده سیاه و فیل و تخت عنایت فرمود و از  
 عظمای درگاه چیت او بیعت گرفته کس نزد سید محمد گیسو دراز فرستاد که در حق  
 او دعای خیر کرده فاتحه بخواند سید جواب داد که چون شما شاهی با و داده آید چه حاجت  
 بدعا و فاتحه فقیر است سلطان فیروز شاه دیگر بار کسان فرستاده درین باب  
 الحاج و ابرام نمود سید گفت از عالم بالا تاج شاهی بعد از تو میرد ورت احمد خان خانان  
 نامزد گشته است کوشش بر آویز کنی نمودن بیفایده است سلطان ازین سخن  
 متالم شده آثار بخش طاهر ساخت و پیغام داد که خانقاه تو قبله نزدیک است  
 و از دحام خلق میشو و از شهر بیرون باید رفت سید محمد گیسو دراز بی علاج گشته  
 با اهل و عیال خود از بلده حسن آباد گلبه گیسو بیرون آمد و در کنار شهر چایکیه بالفعل مقد  
 اوست فروکش گردید و میردانش هجوم آورده خانه در کمال تکلف جهت آویز  
 دادند و در سنه عشرين و ثمانیاته سلطان فیروز شاه ایلچی نزد رای تلنگ گشته  
 باج و خراج چند ساله طلب کرد و او اطاعت نموده از نقد و جنس آن مقدار بدرگاه  
 مرسل داشت که موجب بی خاطر او گردید و در او اسط سال مذکور قاصد خیر قلعه یکن



درین ایام به بیل کنده شهرت دارد گردیده بدانصوبت کشید و قریب سیالای  
محاصره امتداد پیدا کرد چون اراده بجان بفتح آفتاب تعلق نگرفته بود در اردوی و  
مرگی بهر سینه اسپ و آدم بنشینان تلف شدند و بسیار از لشکریان گاه و بگاه بکشته  
بجا گیرای خود رفتند درینوقت دیو را فرصت یافته سوار و پیاده از حد و حجاب  
بیرون از اطراف و ممالک جمع کرده جمیع راجها حتی راجه تلنگ را بمد طلبید  
با حشری عظیم متوجه جنگ پادشاه گردید و پادشاه اگرچه میدانست که حریف آن  
نیست اما غرّت پادشاهی را نمیکشده او را بمصاف کشید و هر چند امیر فضل الله انجو  
و دیگر مردم منع کردند سودمند بیفتاده بمجا با مصاف داد و امیر فضل الله انجو که لشکر  
اسلام بود جمله های مردانه نموده طلحه کفار را در شکست و متوجه مینه آنها شده بکشت  
بود که در اینجا گل فستخ و فیروزی بشکفته یکی از کفار کشته که در سلک کفرانش انتظام  
داشته سالها از دولت آن سید کامرانیها کرده بود بوعده امارت از دیورا  
قریب خورده در عین گرمی معرکه زخمی بر سر مبارکش زده شربت شهادت چشید  
چون امیر فضل الله انجو که عمده لشکر بود شهید شد و امرای مسیره نیز اکثر شهید شدند  
سلطان فیروز شاه منهرم گشته به نیروی بازوی احمدخان خانخانان با برخی از  
لشکر مجروح خسته بساحل نجات رسید و کفار قتل عام مسلمانان کرده از سرهای ایشان



## بیان مختار الاخبار ۶۸ ذکر سلطنت فیروز شاه بهمنی

در جنگ گاه چو تیره تابستند و تعاقب سلطان کرده اکثر ممالک او را تصرف کردند  
 و در کستن مساجد و غارت و قتل عام را باب اسلام توقیف نمی کردند کینه خدین  
 از سینه بر آوردند و سلطان فیروز شاه عاجز گشته میر غیاث الدین ولد فیض الله  
 انجور را بگجرات فرستاده طلب کمک نمود و چون احمد شاه گجراتی تازه تاج پشیده  
 مهات شاهی او قرار می نگرفته بود آن پیغام را اثری مترتب نشد غایتش احمد خان  
 خانخانا در گنج کشاده و لشکر جمع آورده دیوار را از مملکت شاه بیرون کرد و  
 حسن آباد بگلبرگ بخدمت برادرشرف شده نوازش بسیار و سلطان فیروز شاه  
 و عظامی آن دولت خانه در فکر انتقام شده کلام جمیع بامان لشکر مشغول شدند اما  
 سلطان از نیکه در وقت پیری شکستی چنان بوی رسید پشت طاقتش خشم  
 از غصه و اعراض می پاشد و چون ایام مرض امتداد پیدا کرده زمام مهام انا مقبضه  
 اختیار و غلام کی هشیار عین الملک و یکی بیدار نظام الملک سپرده دست ایشان  
 را در امور سلطنت قوی گردانید و قوی این امر باعث تنفر خاطر خان خانان گشت

بیان مخالفت و عتبات سلطان فیروز شاه با احمد خان گجراتی و جویو  
 بر چندان پای چون امور مملکت بمالو کی تعلو گرفت



آنها از اوضاع احمد خان خانان استنباط دعوی سلطنت کرده سلطان معروضه شدند  
 که دارائی دکن وقتی بفرزند تو حسن خان قرار خواهد گرفت که عرصه ملک از شوکت برادر احمد خان  
 خانانان تپی گردد و دوم سلطان با سخن سید محمد گیسو دراز یاد آمده قاصد آن گشت که  
 رفوز دیگر چنان احمد خان خانان را بنابر مصلحت دینوی از حیلۀ نوری بهره سازد  
 و احمد خان برین اراده مطلع گشته قرار بر فرار داد و بوقت شب با اتفاق فرزند خود علامه  
 بمنزل سید محمد گیسو دراز رفته بعد از مشورت و اعلام احوال التماس فاتحه نمود سید محمد گیسو در  
 دستار خود را دو پارچه ساخته بدست خویش بر سر پدر و پسر بسته این بیت در تهنیت خواند  
 زهی در شان تو نمل ز نوایات سلطانی ز جنی در طالعیت منظم علامات جهان بانی  
 و بهر دو مشرود سلطنت داده جهت فاتحه دست برداشت و برای مهینت و شگون  
 ماحضری که داشت در میان آورده هر سه در یک طبق با اتفاق خوردند و احمد خان خانان  
 بمنزل خود رفته تمام شب در تهنیه فرار شد و علی الصبح با چهار صد جوان مسلح که در  
 حاکم نام مجروری بر آورده بودند از خانه برآمد درین اثنا تا جری موسوم و معروف بخلیف  
 حسن بصری که دانشنامی قدیم احمد خان خانان بوده اراده اش فهمیده بیرون دروازه  
 ایستاده بود پیش آمده برویشی که شاهان را سلام کند سلام کرد و احمد خان از آنجا بآرام  
 گرفته گفت بجهت تمام بمنزل خود رو مباد از رگد زار شنائی بابتوا سبیه سید خلیف



نایخ مختار الاخبار ۷۰ ذکر غافلت فریب و زشتی و اخلاص

بصری گفت وقت فراغت و آسایش مجلس ندیم بودن و در محنت و تعب خاک سوختن  
 در دیده مردمی پاشیدن و در کیش ارباب و فاسدیده نیست تا جان در تن و تن  
 در بدن من باشد چاشاک از رکاب ظفر انتساب تو دوری نایم بیت سری که از  
 تو بچپ بریده باد چو زلف یا دلی که از تو بگرد و سیاه باد چو خال یا و دیگر  
 همچنانکه شایان زانو کران بزرگ احتیاج است به بندگان حقیر نیز افتخار است چه که کاری  
 از تو وزن آید نیزه سرافراز دران قاصد و همی که قلمش خفیه سر کند شمشیر بران  
 در استقامت آن عاجز باشد اگر خداوند مر این کمترین را در سلک بندگان جای دهد و بنظر  
 عنایت ملاحظه گرداند امید هست که خدمات شایسته از این خاکسار در سینه بظهور آید  
 من بسوچ خاک و عارم و تواناب و ابر یا گله و لاله همه را ترمیت کنی یا احمد خان  
 خانخانه اخلاص و یکجتنی او خوش آمده همراه گرفت و گفت اگر زمام پادشاهی بدست من افتد  
 تو سهیم و شیم ما خواهی بود پس دانه شد و در آن روز در خانه پور مقام کردند و خذرو که  
 اگر شاه شود آن قصه را رسول آباد نام کرده وقف سادات مک و مدینه و کربلائی معلی و نجف  
 اشرف نماید و چون بشیاء بن الملک و بیدار نظام الملک از خواب غفلت برخاسته  
 خبر فرار احمد خان خانانانشینند مضطرب و از بخدمت سلطان فرستد و حقیقت  
 حال عرض کرده حضرت تعاقب حاصل کردند و با سه چهار هزار سوار و چندین فیل نامی جنگی

من



بدینال احمد خان شتافتند و احمد خان بواسطه قلت رفیقان و کثرت خصمان سوت  
که میان ولایت در آمده بعضی از امرار با خود متفق سازد خلف حسن بصری مانع  
چتر سیاه بر سر او گرفت و کسان بحسن آباد گلبه که و بیدر و کلیانی فرستاده جمعی از  
ملازمان شاه و او باش و بیکار را بوعده می و لغیرب و زطل را بیت احمد خان در آور و دوتا  
انزمان پهلواز جنگ هتی کرده در حوالی و حواشی حسن آباد گلبه که جا بجای گشت و چون دیگر  
ملک از دار الخلافت بهشیا عین الملک و بیدر نظام الملک رسید آنها از چهار طر  
هجوم آورده کار بر احمد خان تنگ ساختند چه که هشت هزار کس از سلطان بودند و هزار  
کس از احمد خان قضا را بقالان که با صطلاح بنیدیان آنها را بنجاره خوانند باد و هزار گاو  
از جانب ولایت برار بجوالی کلیانی فرود آمدند و همچنین سید اسپ سوداگران را  
آورده بواسطه آشوب راه در کلیانی توقف کردند خلف حسن بصری که در باب جنگ  
ساعی بود با احمد خان گفت که صلاح کار دران می بینم که اسپان را قیمت کرده ازجا  
بگیریم و گاوها را از بقالان برسم عاریت گرفته بروش و کن بر قهای رنگارنگ و چوبها  
به بندیم و بدست پیاده داده هر یک را بر گاو می سوار کنیم و بر اسپان نیز سوار  
پیاده ها سوار کرده پیش فوج دشمنان در ایم و طرح جنگ انداخته در عین  
گرمی هنگامه فوج گاوها را از یک طرف اردو نمایان سازیم و او از ما اندازیم که امر که



نمایه مختار الاخبار ۷۲ ذکر خلافت و بیعت فیروز و احمد علی :

در جای که می نمودند بیدار آمدند شاید بوقی بجای برسی در دل این غلامان مست و فرار  
 نمایند احمد خان این سخن را بی ته و تشو دانسته اصلا بان باطنی نشد و چون افواج شاهی بسیار  
 شدند کوچ کرده در همین طی مسافت تفریح و محزون و رسایه و رختی فرود آمده خواب کرد  
 و در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی در لباس درویشان تاج سبزی و دوازده ترک  
 کف دست گذاشته بجانب او سیایا احمد خان استقبال کرده سلام کرد و آن درویش  
 تهیت بجا آورده تاج را بر سر او نهاد و گفت این تاج شاهیست یکی از مشایخ گوشه نشین بر  
 تو فرستاده است احمد خان قیرین شوق از خواب برخاسته خلف حسن بصری را طلبیده  
 خواب را باو نقل کرد و گفت ورین مدت در باب جنگ متردد بودم اکنون چون چنین  
 بشارتی از غیب سیده عازم حربه ام باید که آن تدبیر که اندیشیده از لطیفه عینی دانسته  
 بوقوع آوری خلف حسن بصری زمین خدمت پوشیده باد و سیت بهادر با یلغار بجایانی رفت  
 و بشیرین زبانی و لطف و خوشی اسپهان و گادوان را از خاوندان او بناگرفته مراجعت کرد  
 و چنانکه کسی مطلع نشود و شب بشب بر قمار نگین میان او و صبح روز دیگر دانه جنگنه کوچ کرد  
 و میمنه و میسر و قلب ترتیب داده در راه تکی با استقبال افواج شاهی و آتش و آوازه انداخته  
 جمع امر افغان فلان با احمد خان یکی شده و اینک بدو سه گروهی رسیده مردم احمد خان با  
 قلت ازین سخن متعالی شته در جنگ حریفان شدند و شیارین الملک و بیدار نظام الملک اگر چه



تاریخ مختار الاخبار ۷۳ ذکر خالفت بنی غنیمت و احمد خان عالمجا

سخن طبل خورد و بدو دندما از راه سپاهگری صفها آراستند بنیدان جنگ آمدند و چون  
 محاذات طرین بوقوع پوست خلف حسن بصری رسید سوار اسپان تجار را به پیش  
 افواج فرود داشتند با حسن و جی از یک جانب معرکه که صحرا می طلوع بود و دودار ساخت و شبها  
 عین الملک و بیدار نظام الملک آمدن امراتین کرده متشرزل خاطر گردیدند و درین وقت  
 احمد خان با هزار جوان یکدل و یکروی حمله بر قلب افواج خالغان آورد و بسیار عین الملک  
 و بیدار نظام الملک که در قلب بودند چون دیدند که امرای مینه و مسیره رو برگزینهاوند  
 خود نیز اندک تلاشی نموده رو بفرار آوردند احمد خان خالغان بفتح و فیروزی اختصاص یافت  
 تعاقب گرنجیکان نمود و اسب و فیل و غنیمت بسیار بدست آورده و چسپ کرد و بی  
 حسن آبا و کلبه که نزول نمود و بسیاری از لشکر حسن آبا و کلبه که بوی لمحق شدند و سلطان  
 فیروز شاه با وجود ضعف بیماری باستقواب بسیار عین الملک و بیدار نظام الملک  
 بر حسن خان گرفته خود و پراکلی نشست و قلعه را بمحمدان سپرده با جمعی از امرای او سه چهار هزار  
 سوار خاصه خیل و توپخانه و فیل بسیار باستیصال احمد خان خالغان روان شدند و چون  
 این معنی بمیر احمد خان پرتوان داشت نهضت نموده باستقبال شافت و در سه کرد و بی آبا  
 کلبه که از طرین بصف آرا می مشغول شدند و چون تقدیر چنین مرتبه بود که احمد خان خالغان  
 بتاج شاهی شرف گرد و در آنوقت ضعف سلطان فیروز شاه غالب شد از پیش رفتن او

عبد خدایت  
 بنی غنیمت  
 بنی غنیمت  
 بنی غنیمت



تاریخ مختار الاخبار ۷۴ ذکر مخالفت و بغاوت فیروز و احمد علی جا

فوت او تنگ گشته کوچک و بزرگ ترک رفاقت کرده در لحظه با احمد خان پیوستند  
و شیارین الملک و بیدار نظام الملک مضطرب و هراسان پاکی شاه را برداشته  
بسرعت راه قلعه پیوندند و وقتی که بدر وازه قلعه رسیدند سلطان بهوش آمده از بازی و کار  
متعجب گشت و احمد خان خانان رعایت ادب کرده تعاقب نمود و بعد از آنکه سلطان قلعه  
درآمده متوجه دارالملک احمد خان گردید و قلعه فرو داده شیارین الملک و بیدار نظام  
با اتفاق حسن خان بالایی برج برآمده بانداختن توپ و تفنگ قیام نمودند و بحسب اتفاق  
گلوه ضربزن جرنیه احمد خان رسیده جماعتی از نزدیکیان او را ضایع ساخت بناء علی مذاکوح  
کردند و اندکی عقب تر فرو دادند و این خبر گوشش و سلطان شده حسن خان را گفت با دشمنان  
با اتفاق لشکر و موافقت آنهاست هرگاه خلافت درگاه با تمام جسم تو گردیده باشند صلاح  
ملک در انست که بساط نزاع که موجب خرابی و فساد است در نور دیده اطاعت نمایی  
پس در وازه قلعه را کشاده احمد خان خانان با جماعتی از معتمدان بدر وون در آوردند  
و بر بالین برادرش بردند احمد خان بر سر پا سلطان نهاده زار زار گریست و این دو بیت خواند

ازین سر نوشته رسودوزیان از نیشستاندانش و بد	پیت	فلک را بهانه نمم در میان کند هر چه خواهد بجا بر بند
--	-----	--



و سلطان فیروز شاه اظهار بشاشت نموده گفت الحمد لله که ترا در زندگی خود شمه دیدم  
و قابلیت شاهی و استحقاق سلطنت تراست نهایتش شفقت پذیری باعث بود  
که پسر را و یغینگر را هم حتی المقدور تلاش سعی نمایم اکنون ترا بخدا و حسن بگو سپردم  
بر خیر و بهیات سلطنت سپردم و چند روز که مهمانم از احوال من غافل مباش از احوال من  
روز که پنجم شهر شوال ۸۲۵ هجری و ثمانمائه بود و پنج مختصر برادر بر سر منلوه بر تخت  
فیروزه برآمد و خود را سلطان احمد شاه بهمنی خوانده خطبه و سکه دکن به نام خود گردانید  
و چون سلطان فیروز شاه روز دوشنبه پانزدهم ماه مذکور نقد جان بخازن داشت  
سپر و جازه او را باین سلاطین برداشته بشهر گلبرگه در جنب آب و اجداد مدفن  
ساختند و مدت کشورستانی بست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز نشان میدادند  
و در بعضی کتب بنظر در آمده که احمد شاه بوسوسه و تحریک خواهر زاده خود شیر خان سلطان  
فیروز شاه را خفه کرده بکشت  
والله اعلم

نمایش پورسان سیدن سلطان احمد شاه الملقب ببولی الهی  
بسیر بر سلطنت و کامرانی و انداختن بنیاد اقامت  
در سرزمین سدر و موسوم ساختن بملکه احمد آما و  
و هر روزی که بزار هفت و آرد و بی همسر بیلن بزار عم حول شده در

دران مدون است  
و گنبدیکه اکنون  
حاکم ساخته و در  
گردید و با بوی  
زیاده از صفت  
و احوال آن بزرگوار  
بود و از آن وقت  
آن تصانیف  
چندین تصانیف  
از سیرت شاهی  
مانند کار شاهی  
شاهی و طبیب  
سکالیه و آصف  
جامع فیروزان  
داشتند و از او  
و از شاهی  
و بایده و بعضی  
عقبن دارند ۱۲



عهد شاه بهمنی قوانین لشکر کشی و آداب فرمانروایی نیکو دانستی بر آنکه  
 ناه منصب سرداری سپاه تعلق باو داشت و پیروی برادرش  
 سیم ساوات و علما و شایخ به تفسیر از خود راضی نشدی و به  
 ناپذه آن کرامات که در حق وی ظاهر شده بود سید محمد گیسو در  
 بطریق الناس علیه دین بلو که خلائی دکن باو رجوع آورده سده سینه  
 ده و سلطان بخلاف سلاطین با صیبه با ارادت از خاندان  
 سید محمد گیسو دراز شد و چندین قصبه و قریه از سرکار حسن آباد  
 ف او کرده منزلی نجاست بزرگ جهت او متصل شهر تری تپ  
 نت دکن تحت سرکار نظام الملک آصف جاہ خدا شد لواء دوله  
 قریات و قصبات بمحمان در تصرف اولاد آن سید است و مر  
 بوی دارند تا بحدی که شخصی از مرد دکنی پرسید که محمد رسول الله  
 یا محمد گیسو دراز جواب داد که حضرت محمد رسول الله اگر چه نعمت خدا  
 است

در سر از باغ  
 کینه استخار یافت  
 سلطان با برکت

از  
 از



# تاریخ مختار الاجل

MUSLIM UNIVERSITY

بسا زو سامان پرداخت و خلف حسن بصری را وکیل امور و هزار و دویست و هشتاد و سه سال  
سابقا تجارت پیشه بود ملک التجار او را خطاب کرد و حسن و قاضی و قاضی و قاضی  
داشتند هشتاد و سه سال را امیر الامر خطاب داد و هزار و پانصدی ساخت و پانصد  
نظام الملک را سرشکری دولت آبا و تقویض فرموده و دویست و هشتاد و سه سال  
ششده شد که در ورگاه سلاطین هشتاد و سه سال از لشکریان اطراف اربعه منصب  
داشتند و امیر الامر هزار و پانصدی وکیل السلطنة هزار و دویست و هشتاد و سه سال  
و منصب اران از هزار و پانصدی کمتر نبود و هر که از امرای هزاری میشد  
طوق و علم و تقاره می یافت و حسن خان ولد سلطان فیروز شاه با آنکه وارث ملک بود جمع  
ارکان دولت و قتل و صحن و کور ساختن او بخان میکشید و سلطان احمد شاه خلاف  
ایشان عمل کرده او را پانصدی ساخت و چون او مردی عیاش بود و بکار دیگر  
چندان نداشت فیروز آباد را با قشاقش مقرر فرموده حکم فرمود که با بخارفته و قلعه و  
که برکنار آب تنیده است بعشرت مشغول باشد و هرگاه خواهد تا چهار کروی فیروز آباد  
برسم سیر و شکار سواری نماید ولی فرمان و حضرت قدم از چهار کروی بیشتر نگذارد  
او این حالت را براتب بهتر از شاه می دانست تا آنکه او در حیات بود و بغیر از گذرید  
و هرگز نوعی نکرد که غبار کلفت و از رنگی بهر شد لیکن بعد از آن که کشته شد در

و گنبدی که در آن است  
در آن مدفون است  
بجای ساخته و پخته  
گردید و باقی است  
زیاده از وصف و عطا  
و اطراف آن بزرگوار  
بود و از آن وقت تا الان  
آن قصبه را شاهی نام  
بهمنه و قنبره  
از شهرت شاهان  
هفتاد و سه سال  
شاهیه قطبیه  
که از قنبره  
جای بهر زمان و اسم  
داشتند و از او  
و قنبره شاه  
و قنبره شاه



فیروز آباد مجوس گردید و در بهانجا و ولایت حیات سپرد و القمه سلطان احمد شاه با خلافت  
 حجت و عنایت سرشار خاص عام را مطیع و متقاد خود ساخت و سرحد گجرات با بام  
 معتبر سروده خاطر از انطرف جمع کرده با چهل هزار سوار حجاز را مادر معمر که گذار متوجه ولایت  
 کرمانک شد و دیو را آن واقعه را یاد الله اول کرده با حضار لشکر فرمان داد و را در گنجان نیز  
 بعد و خود طلبید و بالشکری که حجاز و بامون از آن بستوه آمدندی با ستیصال باب  
 اسلام روان شد و کنار آب تمیذره را مضرب خیام گردانید و سلطان احمد شاه نیز  
 بعد از طی مسافت در کنار آب رودند که مقابل و مقابل کفار شده و ما را از روزگار دیو را  
 بر آورد و شمشیر انتقام در شکر اشرار نهاده جسم و شفقت یکسو گذاشت بهرگاه که  
 بنسبت هزار بند و کشته می شد و بقلع می آمد سه روز مقام کرده چشمنهای عظیم حیات  
 انالی بجا که بجان رسیدند و پنجه را کس با بکد یکم برگ عهد بستند و قصد سلطان کردند و او  
 با طایفه قلیل در شکارگاه یافتند سلطان بچو طه پناه برویشان بجا صر و پرداخته و نزدیک  
 آن شد که در آیند و او را بقتل رسانند عبد القادر پیره عماد الملک که از امرای سلطان  
 بود با سه هزار مرد و رسید و بران مخاویل حمله برد و ظفر یافت سلطان جهان روز  
 عبد القادر را برادر جهان بخش و یار حق گذار و جهان جهان خطاب داد و حکومت بزرگ  
 تقویض فرمود و برادرش عبد اللطیف خان را خان اعظم لقب نهاد و امارت



داو خان جیان عمری در زیافت و چهل سال در بزرگ حکومت کرد با جمله چون سلطان  
از ان مهلکه نجات یافت شهر بجا نگر را محاصره فرمود و دیو رای را بجا فرآمد و سخن صلح  
در میان آورد سلطان گفت خراج چندین ساله بر سپیدان بار کن و با نقاره و سنبل  
و نفیر و سپر خود و تابدرگاه آورد و دیو رای بی خان کرد و در ششده شان و عشرين  
و ثمانه چون از اتفاق رای و رنگل باری بجا نگر آمده بود بعزم تسخیر و رنگل و سیا  
بلا و تلنگ پای در رکاب نظر آورد و بعد از آنکه بگلنده رسید خان اعظم محمد  
را با خود و بر سر منقلاهی روانه ساخت و خود نیز پس از یکماه و بست روز روان  
شد و در ان اثنا کفخانه و رنگل رسید چه که خان اعظم چون بوالی و رنگل رسید  
رای تلنگ لشکر از اطراف بهر سائیده فرصت غنیمت شمرد و هنوز سلطان نرسیده  
بود که جنگ صف کرده با صفت هزار تلنگ از سوار و پیاده کشته گشت و و رنگل  
تبصرف درآمد و سلطان بفرغبال بوزنگل سیده جمیع خزان و دفاین رای انجا  
که آبا و اجداد او بصد نهرا مشقت و حجر ثقیل از دست و نهیب و غارت سلطان محمد  
تعلق شاه در گوشه و کنار نگا داشته بودند بی مشقت و تعب با سهول و جوه متصرف  
گردید و خان اعظم عبداللطیف ده فیل بزرگ نامی بوست فیل کوچک و یک ک  
مرصع و چهار تبیح مرارید و چهل هزار بون نقد غنایت فرمود و بجهت گرفتن دیگر بلاد



تاریخ مختار الاخبار ۸۰ ذکر سلطنت احمد شاه بهمنی

تعیین گردانید و او در مدت سه چهار ماه اکثر بلاد تلنگ را مسخر ساخته بجایگاه نشین  
 بملازمت سلطان در ورنگل مشرف گشت و سلطان دیگر بار خان اعظم اللطیف را  
 نواز شها فرموده بقلع و قمع بعضی از وراثان مملکت تلنگ که در قلاع متین مستحص گشته  
 اعلام مدافعه افراشته بودند نامور ساخته خود قرین فتح و فیروزی بدارالملک حسن آباد  
 مگر که مراجعت نمود و آرزوی که شاهان ماضیه بهمنیه حاصل نکرده بودند نصیب او گشت  
 و در شش و شصت و نهمین و ثمانمائه بر قلعه مهور که بقریه بی از تصرف سلاطین بهمنیه بیرون  
 رفته بدست یکی از کفار زمینداران افتاده بود لشکر کشید و با آنکه حصار را اصلح و اما  
 گرفت خلاف عهد کرده آن زمیندار را با پنج شش هزار هندو بقلع رسانید و دختران و پسران  
 ایشان را به بند گرفته بقید اسلام در آورد و حصار کرم گرفته معدن الماس را که در تحت کرم  
 گونداره بود بقبضه در آورد و بسی تجارها را شکست و بجای آنها مساجد ساخته مقبری  
 و خادم در و غنچراغ مقرر ساخت و قریب یکسال در این محوطه مکرده قلعه کاویلا احداث  
 نمود و قلعه ترناله را مرت کرده برگشت

مقتضی از این تاریخ  
 سلطنت احمد شاه بهمنی  
 در ورنگل مشرف گشت  
 و سلطان دیگر بار خان  
 اعظم اللطیف را نواز  
 شها فرموده بقلع و قمع  
 بعضی از وراثان مملکت  
 تلنگ که در قلاع متین  
 مستحص گشته اعلام  
 مدافعه افراشته بودند  
 نامور ساخته خود قرین  
 فتح و فیروزی بدارالملک  
 حسن آباد مگر که  
 مراجعت نمود و آرزوی  
 که شاهان ماضیه بهمنیه  
 حاصل نکرده بودند  
 نصیب او گشت و در  
 شش و شصت و نهمین  
 و ثمانمائه بر قلعه  
 مهور که بقریه بی از  
 تصرف سلاطین بهمنیه  
 بیرون رفته بدست  
 یکی از کفار زمینداران  
 افتاده بود لشکر کشید  
 و با آنکه حصار را اصلح  
 و اما گرفت خلاف عهد  
 کرده آن زمیندار را با  
 پنج شش هزار هندو  
 بقلع رسانید و دختران  
 و پسران ایشان را به  
 بند گرفته بقید اسلام  
 در آورد و حصار کرم  
 گرفته معدن الماس را  
 که در تحت کرم گونداره  
 بود بقبضه در آورد  
 و بسی تجارها را شکست  
 و بجای آنها مساجد  
 ساخته مقبری و خادم  
 در و غنچراغ مقرر  
 ساخت و قریب یکسال  
 در این محوطه مکرده  
 قلعه کاویلا احداث  
 نمود و قلعه ترناله  
 را مرت کرده برگشت

بنیان میل کردن احمد شاه بهمنی بدارالعمارست و ساختن انجارا  
 مستقر سیر بر سلطنت و بنای قصرهای متین بر آن سرزمین



چون سلطان احمد شاه در سنه ۸۲۳ هجری تحت نشین شد و خطبه و سکه دکن بنام خود خواند  
 و در اوایل مدت هفت سال بشهر گلبرگه سلطنت راند پس از آنکه دایره مملکت بهمیه روز  
 بروز وسعت گرفت در سنه ۸۲۵ هجری سرنگه حاکم قلعه کهر که باج گذار بهمنیان بود از تو  
 بهوشنگ شاه مالوی آگاه شده از سلطان مدد خواست سلطان بهوشنگ نوشت که  
 ما تو بهر دو مسلمانیم و سرنگه مطیع ماست بهر اوسیان ما و تو محاربه بنر اوار نیست بد یا  
 خویش باز گرد که ما باز گشتیم پس متوجه گلبرگه شد بهوشنگ جواب نه نوشت و او را تقاضا  
 نمود سلطان باز گشت و رزمی صعب کرد و طفیر یافت و بهوشنگ بمالوه گریخت و در  
 گرفتار شد سلطان او را بجزمت بمالوه فرستاد و بکهر رفت و سرنگه یکن جو آشپز  
 نمود از آنجا سلطان کامگار بکوالی حصار بید رسید و با فرزندان و مقربان بغرم شکار  
 از لشکر جدا شده مانند فلک و آستیار گردید در اثنای سیر نظر خجسته اثر سلطان لهور  
 افستاد که در وسعت و حضرت مانند سپهر انضر بود و در لطافت و صفای مانند چشمه خور  
 ناگاه در آن صحرای واهی نظر در آمد سلطان جهت تفریح حکم فرمود که چند قلاوه بگمان برود  
 تا در فضایی انصحر استیلاج و سرور حاصل آید و باده را چون نظر بر سر گمان افتاد بمقتضای  
 پیمت وقت ضرورت چونماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز را بغرم تیر  
 و آویز بر سر گمان حمله آورد و شهر یارا انگشت تعجب بدندان گرفته از چشمت آن سرزمین



حیرت فرمود و بخاطر آورد که این جامی باشد نشین تخته دار الملک خود گردانم تا جرم ما الضیق بر این که تقریر نمود

## نظم

<p>شهنش به پیران سخن بر کشاد  میسازم من اینجامی خوب جای  بر آرم کمی قلمه از سنگلخ  نشتن گهی بر سر ازم چو ماه  یکی شهر ازم بدیخای من</p>	<p>که اینک بر د بوم فرخ نهاده  که باشد بشادی مرار همنای  بود اندر دباغ و ایوان و کاخ  چنان کوبود در خورتاج گاه  که خیره بماند در و انجمن</p>
---	--

القصه بیکی زبان بدعاوشا کشوده گفتند بیت ای شهنشاه مبارک که حاصل میکند  
اختران آسمان از طلعت نیک اختر می باشد آنچه در خاطر افتد که مہبط انوار بر  
و مورد الہامات سبحانیست پر تو انداخته صلاح دولت ابد پیوند است القصه چون بزرگان  
صاحب جہان تحسین ارادہ سلطان نمودند بختان و اختر شناسان بخواوند و تحقیق فرمود  
کہ نزدیک صابریدر شہر ساختن و دارا الخلافہ گردانیدن بحسب تاثیرات اجرام علوی و سفلی چه

صورت دارد



نظم	
ز اختر شناسان بر سر سید شاه از وفرو نخبتم بامان بود بگفتند یکسر رشاه گزین!	که گرسازم اینچایکے جایگاه ویا کار با جنگ سازان بود که خوب است و فرخنده انجام این
<p>و چون ایشان این معنی را خوش کرده فرود مبارکی دادند مهندسان اقلیدس شعار و طراحان مانی آثار بدایع نگار که از اقطار و امصار پیایه سیر بر ثریا نظیر جمع آمده بودند بگلک بصائر صورت شهر و عمارت را بر لوح مہارت نگاشتند و بمسامع جهان بانی رسانیده در که کیوان بلند ایوان بیت الشرف خویش را مشرف ساخته بود و نایب عیش گسترده بر برج توین سادہ و قمر سرخ السیر فلک و برج شیر که اشیائے خورشید است منظر گاہ خود ساخته و مشتری سعادت اثر در جلوہ گاہ خویش حل قامت انداختہ اختیار بنای نمودند و معماران دانشور و بنایان صاحب ہنر بکار خویش مشغول شدہ در جایکہ قدیم الایام حصار بیدر و تالاب بود و دار الامارۃ ساختند و منازل و مساکن شانمانہ در اندک زمانی بتقدیم رسانیدند پس امراء اعیان در گاہ و سایر پامہیان و و عمارت</p>	



این بیت در کتاب نظم  
او بیت  
من ترک بند و حیفه  
و حیل گفتم  
بالا و بر تو نیکی و غرض  
و از این به اسرار  
با دعا و عبادت  
گنجینه شمسال و  
عمر که در زمانه  
دافع و مکرر

۱۳۳۵



سید محمد گیسو دراز کلفتی عظیم رو نموده بودن تو را قیام مواعظم و الم است میسند که  
بفراق تو نیز مبتلا گردم آخر الامر شیخ بسیار نشا بنه زاده علاء الدین بعرض سلطان رسید که  
حضرت اگر حضرت فرمایند نیمه صواب حج اکبر که کرده ام مشکاش منایم شاه از این معنی شاگرد  
و ساعت باحضار شیخ فرمان داد و بخیر انجی حکم کرد که چهل هزار تنگه سفید که هر یکی یک توله نقره  
میباشد جهت شیخ حاضر سازد و چون چشم شیخ بران زرافت و گفت لایحی عطا یا کامیاب  
شاه بخندید و گفت میت هزار تنگه نیز جهت خرج راه و وجه کرایه حاضر گردانند و چون وقت  
کار رسید بود در همان مجلس خلعت خاصه پنج غلام هندی عنایت فرموده رخصت معاد و  
ولایت ارزانی داشت و گویا این دو بیت در شان آن گفت شده

صواب کرد که پیدانگرد و هر دو جهان	رباعی	یکانه داور داد ارببی نظیر و بهال
و گرنه هر دو بخشیدی او بوقت کرم		امید بنده نمائی باز و متعال

و شیخ اذری بنابر آنکه حین و داع در حضورش عهد کرده بود که مادام الحیات در گفتن  
خود را معاف ندارد و هر آنکه در خراسان تا در قید حیات بود برخی از اوقات شریف  
بگفتن بهمن نامه صرف می نمود و بعد هر سال آنجه گفته میشد از آبدار الحلاقه ذکر میفرستاد و چنانچه



پس نامه دکنی تاجا و استان بایان شاه بهمنی از شیخ آذرلیست بعد ملا نظری و ملا سامعی و دیگر  
شعرا و انقضای دولت بهمنیه هر کدام که توفیق یافته اند و استان و حکایت شاهان و دیگر  
لاحق نموده و در سلک نظم کشیده از ملحقات بهمن نامه شیخ آذری گردانیده اند القصه سلطان  
احمد شاه عاقبت اندیشی کرده علی زرع شاهان مالوه و اعیه نموده با فیض خان حاکم آسیر که خود  
از اولاد حضرت عمر فاروق میگرفت وصلت نماید و دختر او را جهت پسر خود شاهزاده  
علاء الدین خواستگاری کند پس عزیز خان نامی که از مقبران او بود نزد فیض خان رفت  
و طالب پیوند گردید و او که پیوسته از شاهان گجرات متزلزل خاطر بوده بیم آن داشت که  
سبا و ولایت خاندیس را از تصرف او برآورند و از او سلطان احمد شاه را غمی شکوف  
داشت قبول بنجام نمود و جشن و طوی بزرگ ترتیب داده بطریق شاهان روزگار دختر  
خود را روانه دار الخلافت احمد آبا بدید گردانید و سلطان احمد شاه عروس را در باغی سر  
شهر که احال موسوم به اعل باغ هست فرود آورد و در شهر آیین بندی کرده نامت و دو  
بلو از جشن و طوی گذرانید و در ساعتی که شناسندگان عالم علوی و سفلی اختیار کرده بودند  
آن گوهر درج عصمت را بشهر در آورده بشهرزاده سپرد و بعد ازین جشن و طوی سلطان  
ممالک خود را بر اولاد قسمت کرد و ولایت رام گهڑ و ماہور و کلم با برجنی از مملکت بڑار  
بشاهزاده محمود خان مقرر داشت و روانه انجانب گردانید و شاهزاده داود خان را

۱۲  
 کما یخفیست  
 علام الدنیا حسن  
 اولی قضی سلاط  
 خراف تقریب  
 استفاد یاروشی اند  
 یشتی یلم  
 و منسوب  
 از شایع جیب  
 مؤلفان  
 بنیبر از شرف



اثاثه شاهی داده و امرای قیدی معتبر همراه او کرده حکومت تلنگ با و از زانی داشت  
و شهرزاده علاء الدین که بزرگترین فرزندان بود ولی عهد گردانیده برادر کوچک او  
شاهزاده محمد خان که کوچکترین فرزندان بود شریک شاهی وی گردانید و در زمان قیام  
و عدم مخالفت با برادران سوگند گرفت و کاری که هرگز پیش منیر و پیش گرفت و غف  
حسن بصری ملک التجار زاد و هناری گردانیده سپه لار دولت آباد کرد و در سال  
مذکور حصار ارک احمد آباد بیدر که طولش از دلی دروازه تا به لکن دروازه قریب  
هزار درع و بلندی دیوارش پانزده درع و سه خندق و شوارگذار و پنهانی خندق  
اولین اجراض سبت و پنج و عمق یازده درع و دیوی و سیومی از اقل عریض تر پساشد  
از گچ و سنگ با تمام رسید سلطان لوازم شکر بجای آورده در همین سال شیرخان  
خواهرزاده خود را که بر نمونی او سلطان فیروز شاه را خفه کرده بود و وجود او را  
عدم حصول سلطت بجبهت فرزندان خود میدانست بگنای موافق ساخته قتل رسانید  
و در همان چند روز سلطان احمد شاه بمالک تلنگ رفته بعضی از زمینداران را  
که باشاهزاده داؤد خان ترموی ورزیدند قتل آورده مراجهت کرد و در یک نعل  
احمد آباد بیدر رسید و چون دوازده سال و دو ماه از مدت سلطنت او در گذشت  
بجغوز شده در بیت و ششم ماه حرمه ثمان و ثمانه در گذشت و در سال

غیر از این  
شروع نسخه در  
چهارم



قصبه آشتور شرق رویه فاصله دو میل شهر سیدرد فون گشت

ذکر واری پشطان علاء الدین ثانی پشطان احمد شیا بهمنی پدار رب

بعد از پدر بموجب فیت تحت احمد آباد سید جلوس فرمود و در رعایت خاطر برادرش  
شاهزاده محمد خان تقصیری نکرده اسب و فیل سیار و اقطاع خوب غایت فرمود  
و دلاور خان افغان که از امرای آند دولت خانه بود و کیل الشاهی و خواجه جهان پیر  
را وزیر کل کرده در امور مملکت و شاهی قودیت ساخت و عماد الملک غوری را  
که مرد کهن سال بود و عمر خود را در خدمت سلاطین بهمنیه بدولت و حشمت میگذرانید  
امیر الامر ساخته با تفاق شاهزاده محمد خان و خواجه جهان بشوکت و تجمل تمام بر کفار  
بچانگه که پنجساله خراج گاهداشته در ادای آن تعللی و برزیدن تعین کرد و ایشان  
بولايت کنهه در آمده چون تباخت و تاراج و اسیر گرفتن مشغول شدند را بچانگر  
مضطرب گردیده بسیت فیل و شست لک هون نقد و رویت کینز قاص و شهنش  
و دیگر چربا بشاهزاده محمد خان داده باز گردانید و چون بکوالی قلعه مدکل رسید بعضی  
از مفتیان دکن که مشهور افاق بودند بسمع و رسانیدند که سلطان احمد شاه تره  
سلطنت گردانیده مناسب آنست که سلطان علاء الدین شاهی یکی ازین دو کار کند



یا ترا برسد فرماندهی پهلویش خویش شنیده با اتفاق امور سلطنت را کسند و یا محاکمات  
 دو حصه کرده یکی را خود متصرف شود و دیگری را بتوگذار و اکنون صلاح دولت در است  
 که همین جانشین منم ملک را بقبضه خود در آوری شاهزاده محمد خان فیرب خورده عماد الملک  
 غوری و خواجه جهان را در موافقت خویش ترغیب بسیار نمود و چون ایشان را با کرده  
 از اراده اش سرچسپدند بدلت مقتنان هر دو را بقتل رسانیده با ست چهارم محاکمات  
 لشکر بسیار گرد آورده مدگل و رایچور و شولا پور و نندرگ را از دست ملازمان شاهی  
 در آورد و سلطان علاء الدین از کشتن عماد الملک غوری قرین حزن و الم گردید گفت  
 او خدمت آباد اجداد و ارجاسی پدر و جد بود پس چنین کسی هلاک کردن نتیجه خوب نخواهد  
 بخشید پس سر و فاین و خراین کشاد و سازش کرده بغرم رزم برادر از دار الملک  
 بهتضت نمود و بعد از تلافی حالتی میان دو سپاه آن دو برادر کامگاندار واقع شد  
 که ترک جنگجوی ملک را کشتگان معرکه دل سوخت لیکن نسیم مراد از گلشن مستح بر شقه  
 را بایت سلطان علاء الدین جلوه نمود و چنانچه اکثر از امرای که اعلام استبداد افراشته  
 مصدر چنان فتنه و فساد شده بودند دستگیر شدند و شاهزاده محمد خان بکوه و جنگل و  
 دست با معبد و از خواص فرار نمود و سلطان با محمد آباد مراجعت کرد و از سرگناه آن حاکم  
 در گذشته از بند و زنجیر آزاد گردانید و مکتوب نصیحت آمیز برادر نوشته بهر نوع عکس بود



پیش خود آورد و مشمول عواطف بیکران ساخت و چون برادر دیگرش شاهزاده داود خان  
در مملکت تلنگ به زبست گاه عالم آخرت خرابیده بود و را پچو را که از جمله مالک تلنگ  
است باقطاع شاهزاده محمد خان مقرر ساخته با انانته شاهی بدانجا نیت فرمود و او را <sup>المید</sup>  
در انجا بوده و او قاتلش قرین عشرت و نشاط پایان رسید و دلاور خان او را روز نور  
منه اربعین و ثمانه مخرج ساخته بر سر رایان کوکن که عجب جماعتی سرکش بودند تعین فرمود  
و راجه قلعه را بنیل سنگیسر چون گردن نرم کرده بقتل جزیه و خراج نمودند دلاور خان دختر  
رای سنگیسر بهیت سلطان گرفته و خزان چندین ساله بدار الخلافه احمد آباد بدرست  
نمود سلطان علاء الدین شاه ابتدا از خدمت او خوشوقت گردیده و دختر رای سنگیسر را که  
بخوش شکلی حسن صوت و موسیقی دانی بی نظیر بود منظور نظرات ساختن نام زیبا  
چهره ممتاز گردانید و چنانچه آوازه عاشقی و معشوقی ایشان منتشر گشت اما در آخر  
بعثت آنکه دلاور خان اموال بسیار از رایان کوکن به شوت گرفته و در قلع و اتمیصال عجم  
نکوشیده بود شاه را بادلاور خان دل در گون گردید و او را بمعنی را فهمیده انگشتی کالت  
پیش شاه فرستاد و از ان خدمت بتضرع و زاری بسیار استعفا جسته خود را از ان  
مهلکه خلاص ساخت پس آن منصب بخواجه سرائی دستور الملک نام رجوع شده خلافتی از خلق  
نشت او بجان آمدند و بهر چند شکایت او بشاه معروض میداشتند محمول بر غرض شده



اثری بران مترتب نمیشد و روز بروز غرضش بیشتر میگشت تا آنکه شاهزاده همایون و  
 بزرگ سلطان علاء الدین شاه روزی باو گفت که فلان معامله را بجا نیاوردی و نه سرانجام  
 نمائی او جواب داد که امروز آن نمیتوان پرداخت و قی دیگر بجا خواهیم آورد و شهنشاه بعد از  
 دو سه روز کس نزد او فرستاد و پیغام نمود که هنوز آن مهم شخص نشده است اگر شما  
 آنرا سامان دهید بهتر خواهد بود و خواه سرای خون گرفته این دفعه جواب داد که چنین کاری  
 بمن تعلیق دارد و ایشان را درین کار ماسعی نمودن مناسب نیست شهنشاه که به تنزی  
 مزاج موصوف بود پیش از آن تاب نیاورده یک از سلاهداران شاهی را خفیه طلبیده گفت  
 بهرگاه دستور الملک از دیوانچانه برآید و را کشته خود را ببرد من برسان که در محفل  
 نقضیری نخواهند کرد و آن سلاهدار چون از دانه زده خاطر بود در همان روز به بیانه عرض  
 حال پیشرفته بیک ضرب خنجر کار او ساخت و مردم شاهزاده که در آنجا حاضر بودند در آن  
 حمایت او کرده گنדה شدند که آسیبی بکوسد و در درگاه شاهی چون غوغا بلند شد شهنشاه  
 همایون که پیش پدشسته بود بموجب حکم جهت تفتیش حال بیرون آمد و معامله را بجا نیاورد  
 بعرض رسانید که فلان سلاهدار که خدمتگار قدیم است و حقوق خدمت بسیار دارد و در  
 که باحوال او نمی پرداخت و مع ذلک امروز دشنام و محض نیز او میداد و تنبیه داده او را  
 و سپاهیان من که در آنجا حاضر بودند او را گرفته بجا کشته اند و درین باب چه حکم است و سلطان



از نیکه و راویل کشتن کسی حکم نمی فرمود و از طرز کلام شهراده نیز شفاعت و حمایت او می نمودند  
حکم مجس و قید قاتل کرده منصب مقتول را بمیان من المد و کنی که از دانشمندان آن عصر و  
فیروزشاهی بود و بشمار حسنه انصاف داشت رجوع فرمود و در لشکر آهنگ و اربعین و ثمانه  
روزه سلطان مسماة باغازین و مخاطب بملکه جهان بیدر خود نصیر خان از استبدادی  
زیاده بجز و کم عیاشی شویب شکایت نمود نصیر خان از سلطان علاء الدین بجزیده بابت بصواب  
سلطان احمد شاه گجراتی عازم تسخیر مملکت بزار گردید و مخفی کسان نزد امرای بزار فرستاد  
بطمع فراوان باطاعت خود ترغیب نمود و ایشان متفق اللفظ و المعنی قرار دادند که نصیر خان  
از اولاد حضرت عمر فاروق است اگر نوکری او اختیار کرده با مخالفان او شمشیر زخم غازی پوشید  
خواهم بود پس عریضه مبنی بر وفور اخلاص و اعتقاد و التماس تدوم مرسول و نگاه  
نصیر خان گردانیدند و او بی توقف بالشکر غاندیس و دو هزار سوار و پیاده بیشمار که از بزار  
گوند و آره بحد و آمده بودند بولایت بزار درآمد و امر آخر محو خواستند که شکر خود  
خان جهان را که از فدویان شان به بنیه بود و عقیده ساخته پیش نصیر خان بر ندخان جهان برادر  
انها مطلع شده خود را بقلعه تر ناله رسانید و متخصیسه تحقیق حال را بخدمت سلطان علاء الدین  
شاه نوشت که امرای این ولایت به نصیر خان پیوسته بی ملاحظه و تامل خطبه او خواندند و قلعه  
تر ناله را محاصره کرده در اندیشه تسخیر گشتند بابر آن سلطان علاء الدین به جمیع امرا و ارکان دولت



حاضر ساخته مجلس گشایش منعقد ساخت پس امرای معتبر دکنی و حبشی معروض داشتند که  
علاج این امر منحصر بر توجیه شاه است چه هرگاه که بدخانب لشکر کشیم شان گجرات و مند و ویرا  
گوئد واره بمرد و خواهند آمد سلطان ازین استشمام را بجز اتفاق نموده در همان مجلس  
حسن بصری ملک التجار لشکر کرد دولت آباد را بدان یورش تکلیف کرد و او تسلیم نمود  
معروض داشت که مانند کان را بجز اطاعت و جانب پاری چاره نیست اما برخلافی درگاه  
واضح در روشن است که شکست جزیره مه ایم از اتفاق امرای دکنی و حبشی واقع شد چه که ایشان  
از راه رشک و حسد میخواهند که از انبای حبش ماکه ایشان را غریب میگویند خدمات شایسته  
نظیر رسد اگر سلطان جمیع امرای مغل را با خاصه خیل همراه بنده نماید و احدی از دکنی و حبشی درین  
کار دخیل نسازد امید که به توفیق صمدی و میامن اقبال خداوندی با حسن و جوه این معامله را مفروض  
سازم پس از آن سلطان با امرای دکنی و حبشی گفت که درین باب مصلحت چیست میان من  
و خان زمان که عمده ایشان بودند گفتند که این مصلحت بزرگ است میباید که برای ایشان  
همه غریبان را با التمام برسم مقدمه روانه ساخت اگر ایشان کاری ساختند فهو لمرد و الا  
از عقب سلطان روانه بایند سلطان علاء الدین شاه را مغل تیر انداز را که از جمله  
خیل بودند یک قلم همراه و تعیین نمود و چنین امرای عرب که بعضی پرورش یافته سلطان  
فیروز شاه و اکثر تربیت کرده سلطان احمد شاه بودند بدان خدمت مامور گردانید و ای

مجلس گشایش منعقد ساخت  
پس امرای معتبر دکنی و حبشی  
معروض داشتند که  
علاج این امر منحصر بر توجیه شاه  
است چه هرگاه که بدخانب  
لشکر کشیم شان گجرات و مند و ویرا  
گوئد واره بمرد و خواهند آمد  
سلطان ازین استشمام را بجز  
اتفاق نموده در همان مجلس  
حسن بصری ملک التجار  
لشکر کرد دولت آباد را بدان  
یورش تکلیف کرد و او تسلیم  
نمود معروض داشت که  
مانند کان را بجز اطاعت و  
جانب پاری چاره نیست اما  
برخلافی درگاه واضح در  
روشن است که شکست جزیره  
مه ایم از اتفاق امرای دکنی  
و حبشی واقع شد چه که  
ایشان از راه رشک و حسد  
میخواهند که از انبای حبش  
ماکه ایشان را غریب میگویند  
خدمات شایسته نظیر رسد  
اگر سلطان جمیع امرای مغل  
را با خاصه خیل همراه بنده  
نماید و احدی از دکنی و حبشی  
درین کار دخیل نسازد امید  
که به توفیق صمدی و میامن  
اقبال خداوندی با حسن و  
جوه این معامله را مفروض  
سازم پس از آن سلطان با  
امرای دکنی و حبشی گفت که  
درین باب مصلحت چیست میان  
من و خان زمان که عمده ایشان  
بودند گفتند که این مصلحت  
بزرگ است میباید که برای  
ایشان همه غریبان را با  
التمام برسم مقدمه روانه  
ساخت اگر ایشان کاری  
ساختند فهو لمرد و الا  
از عقب سلطان روانه  
بایند سلطان علاء الدین  
شاه را مغل تیر انداز را که  
از جمله خیل بودند یک قلم  
همراه و تعیین نمود و چنین  
امرای عرب که بعضی پرورش  
یافته سلطان فیروز شاه و  
اکثر تربیت کرده سلطان  
احمد شاه بودند بدان خدمت  
مامور گردانید و ای



انجمت بدین بحیثیت قاسم خان صف شکن قراخان گرد و علینان سینستانی میر علی  
 کافرکش افشار الملک همدانی احمدیکه تاز رستم خان مازندران حیدر خان حبشی خضر خان  
 اوزبک بهادر خان اوزبک مجنون سلطان شاهرقلی سلطان که هر دو بشان را در جنگ پیروز  
 بودند از خلف حسن بصری نخست باین جماعت بدولت آباد رفت و جمیع امر دکنی  
 و حبشی آنحد و در اجا بجایب محافطت سرحد مخصوص سرحد گجرات و مند و باز داشته  
 بامت هرات و عرب و بحال سامان و تحمل متوجه بزار شد و خان جهان فرصت یافته از قلعه  
 برآمده باستقبال خلف حسن بصری شتافته در قصبه مکر ملاقات نمود و خلف حسن بصری  
 خان جهان را با بعضی از امر دکنی که همراه او بودند بجانب ایلمچور و مالاپور فرستاد که  
 در آنصوب بوده نگذارند که رایان گویند واره بمزد و نصیر خان آیند و خود کوچ بر کوچ بجانب  
 برگنه روئیکه که معسکر نصیر خان بود روان شد و بر سر گهات روئیکه با خاندان  
 جنگ شده غیر بیان بفتح و نصرت مخصوص گشتند و نصیر خان این شکست را بخود مبارک گفته  
 از روئیکه کوچ کرده بتجیل بر مقام تبریز بران پور رفت و جمیع آوردن لشکر مشغول گشت  
 و خلف حسن بصری آنحد و در آنصرف مردم نصیر خان بر آورده متعاقب او برانپور رفت  
 و نصیر خان تاب نیآورده بقلعه لنگ گزخت و خلف حسن بصری شهر را غارت کرده از  
 کلاه تمول انجا ز رو جا هر واقمشه فراوان گرفت و نهیب و غارت و لایست خاندان را



و کار خود ساخته باز بشهر برانپور آمد و عمارات شاهی را سوخته و کنده آوازه مراجعت  
انداخت لیکن پاسی از شب گذشته بود که کوچ کرده بیک گاه جانب لنگ ایلیار برود  
با چهار هزار سوار بجوالی انجا رسیده نصیر خان قتل و کوفتگی کنیم و ماندگی ایشان بجای آورد  
با دوازده هزار سوار و پیاده پیشمار با استقبال شتافت و در دو کوهی قلعه تاقی فتن  
دست داده خاندن بسیار منهدم گشتند و بسیاری از مردم معتبر نصیر خان و امرای بی  
گشته شدند و خلف حسن بصری مقتاد فیل و توپخانه بسیار بدست آورده مظهر و منصور  
متوجه آمو بید گردید و سلطان قدر شناسان نهاده همایون را با جمیع امر و اركان دولت  
تا چهار کوهی استقبال فرستاده بشهر در آورد و بجلست خاص و چند بخیر فیل و شمشیر و کمر  
و غیره نوازش فرموده رخصت دولت آباد داد و دیگر غریبان را بگونه گونه التفات  
و عنایت نواخته بزیادتی مناصب و اقطاع خوشدل گردانید و بشاه قلی سلطان که عیشت  
وافر ظهور یافته بود و دختر داده بدامادی خویش مغر ز ساخت و مقرر کرد که مجلس  
سواری بدست راست غریبان باشند و بدست چپ و کنیان و حبشیان باین  
التفات انان تا پنج تا حال در دکن میان و کنیان و غریبان عداوت قایم شد پس  
و کنیان فرصت یافتند غریب کشی کرده اند چنانچه بعد ازین نوبت خسته خواستند  
و در همین سنوات بعد از و بیک دیو را چون میان سلطان و او ابواب مفتوح گشت



پادشاه علم مراجعت بصوب دارالسلطنت افراشت و در او آن شاهی خود و محمد  
 پسر و ارشقای در محال لطافت و صفا ساخته چند قریه وقف آن فرمود تا محصول  
 آنها صرف ادویه و اغذیه و اشتریه شده اطباء مسلمان و هند و بمبعلی بر بخوران  
 پروازند و قطعات امین و محاسبان خداترس در شهر ولایت باز داشته باشند  
 شرب خمر ننمود و حکم کرد که هیچکس شراب نخورد و قمار بنزد و قلندران و بوزه خواران و  
 طوق آیین بر گردن نهاده بپاک ساختن قاذورات و کشیدن سنگ و گل و سایر اعمال  
 شاقه تعذیب میفرمود تا منته شده بکسب معشیت مشغول شوند یا از قلمرو او بیرون  
 روند و اگر احیاناً احدی با وجود چنین ضبط و گرفتگی بی باکی نموده بشراب خمر یا مسکری  
 دیگر اقدام نمید و شرب گداخته بخلق او میبخشید و از هیچکس نگذشت چنانکه یکی از بنیره های  
 سید محمد گیسو دراز با فاشه سر و کار بهم رسانید و شبی بطغیل و شراب خورده و مجالتی  
 گیسوی او را بریده شلاق بسیار زد و چون این خبر کو تو ال سید همان شب خود  
 زاده و محبته را بند کرده هر دو را مجبوس داشت و در روز دیگر بوقت فرصت بعض  
 پادشاه رسانید که قضیه چنین است شاه در ششم شده حکم فرمود که محمد و م نادره را نزد یک  
 سندوی در میان باز آ که همه بنشینند و عبرت گیرند و دست تازیانه بر کف پای بنشینند  
 و سوگند دهند که دیگر شراب نخورد و قهقهه را و حرم خر کشیده گرد شهر گردانند و اخراج







روضة مینویشال و قصری مانند فردوس بن بر از غم و ملال بنیاد نهاده اکثر اوقات در آن  
 باغ تجرغ باوه اصل نام و بلند و از لعل لب لبران سیم اندام و استیغ نعمات مطربان  
 کلام مشغول گردیده بنظم امور صالح جمیع القات نیفرمود و بعد از چهار ماه یا پنجاه یکمتره  
 سلام عام میگرفت و دکنیان دور او فرد گرفته میان من الله دکنی و کیل الشاهی بالاستقلال  
 شده بود در آن سنوات عازم تسخیر قلاع سواحل دریا شده خلف حسن بصری ملک التجار  
 با هفت هزار سوار دکنی و سه هزار سوار عرب بدان خدمت تعین فرمود و خلف حسن بصری  
 در قصبه جالند که نزدیک بلده چنبرست نشین ساخته و قلعه اش تعمیر کرده و دفعه بدفعه لشکر کوکن  
 میفرستاد و راجه نامی از طرف زیر میگردانانکه اجل متقاضی گشته خود بدان صوب توجه نمود و یکی  
 از حصار آن خود را که در تصرف سرکه نام زمیسد آریو و بجبر و قهر میکشود و آن را میخیر ساخته که  
 یا بخوزه اسلام در آید یا گردن بر تیغ سیاست نهند سر که طریق مکر و غدر پیش گرفته معرود  
 که بیامش و رای سنگی که در حوالی قلعه گندهانه است همسیرت اگر بحلقه اسلام در آیم و او چنان  
 در مقرر دولت خود متمکن باشد بعد از مراجعت شمار بان طعن و راز کرده عشار و قبایل مرا  
 از من منحرف خواهد گردانید و ملک چندین قرن آباد و اجداد مرا متصرف خواهد شد اگر عطف  
 عنان بدان جانب فرمایند باندک توجهی او را بدست آورده آن خود و در این بر بنده رجوع  
 فرمایند و یا سر و انداختن و ور کرده آن مملکت را یکی از امرای سپاه ندیده کلمه طبعه توحید



گفته در ملک غلامان شاهی نظم خواهم شد و بهر سال فلان مقدار مال بخزانة عامه خواهم رسانید  
 و درین نواخی بعد ازین اگر کسی تردید در دیار ادای مال تعلل نماید این کینه آنرا جواب خواهد گفت  
 خلف حسن بصری گفت چنین شنیده ام که راه دخول و خروج آن بسیار تنگ است و با بخاری  
 کمال تعذر و صعوبت دارد و سرکه گفت هرگاه مثل من و دولتمایان مقدمه الجیش باشد را هیچ خواهد کرد  
 که از آن جنگل خار آزاری بدامن سواری نرسند و بی تعب گل مقصود بدست افتد آخر الامور چون  
 قلم تقدیر لشباعت آن دلاور رفته بود و بهر آئینه بر قفل دشمن اعتماد کرده آنرا مقدمه الجیش شکر  
 ساخته در شصت و هشتاد و هشت هزارم آن بهمت شد چنانچه اکثر و کثبان و بهشتیان نفاق  
 و زریده جدا شدند و همراه حسن بصری به پیشیه و ریتامند و خلف حسن بصری بتقلید اوقات  
 خود روان شد و سرکه و دور و ز راه فراخ خوب که آنرا هیچکس ندیده بود سرگرد و کوچکی و زنگ  
 از خوشوقت شد ندیکین بر و ز سوم آن گمراه برای برد مصرع که از بول و شیر زیاد بود  
 القصه چون طی مسافت بمحوراه بافتان و خیران نمودند بجهنگلی رسیدند که باور از مسالک اوراق  
 اشجار آن گذار و شوار بود و سه طرف آن جبال سربلک دوار کشیده در دامن آن دره  
 واقع شده که عمق آنها بخت الشری رسیده و از یک طرف آن غلجی از دریا محیط بجنگل و کوه و غلج  
 پیوسته و بجزر امیکه آمده بودند را بشی در انحال خلف حسن بصری اسهال خونین داشت و در  
 چهل مرتبه بر سر قدم میرفت بهر چند سیحها کرد که مردم تبریب و قاعده نزدیک هم فرو آیند



سو و مندی قیاد یکی آنکه خسته و مانده تا نماز شام می آمدند و زیر درختها هر جا که می رسیدند  
نزول میکردند و مردم آنکه در آن بیشه چنان جای نبود که دو کس پهلوی هم خمیسه استاد کرد  
آتش توانند بپایان رسانند و درین وقت که مردم بحال خود گرفتار بودند سرگز کافر سر که  
فروشی کرده در میان درّه با چوبهای نایاب و برای سنگی سپهرام داده بود که چندین شکاری  
بدام تو آورده ام و مقصود بهتیر ازین بدست نخواهد افتاد پس آنچه توانی بجای آر و تقصیری کن  
القصه رای سنگی سسی هزار پاره تو بچی و کماندار و خنجر گذار از جهت جمع آورده و سر که تیرها  
خود با دو پوسته چون شب ازینمی بگذشت از اطراف و جوانب درّه ما و غار با بیشه و کوه  
و کار و و خنجر قرب هفت هشت هزار کس را در زیر درختها بطریق گوسفندان پنج کرد و چار و زین  
باد و صد گرگ و خنجران فیاد و ناله مقتولان بگوش بکد بگریه رسید و همسایه از احوال بسیار خبردار  
نمی شد و تا یکی شب بنوعی بود که صد راه گوش گم میکرد و از دشت و چشت آن تاریکی  
و ظلمت زبان ناطقه تکلم فراموش نمیداد و چون آن کافران از کشتن مردم اطراف فارغ گشتند  
و دیدند که یکس نفر یا کسی نمیرسد بخاطر جمع رفته بر سر خلف حسن بصری ملک التجار رفتند و  
باسهل و جوی او را با پانصد سیدی حسن که مدنی و کر بلای و بخنی و غیره بودند بقتل رسانیدند و  
بقینه السیف آن لشکر که بحسب تقدیر زنده مانده بودند بشقت فراوان از آن جنگل سر برد  
آمدند و بجماعتی از امرای دکنی که با خلف حسن بصری اتفاق ورزیده بآن بیشه در نیامده بودند



تاریخ مختار الاخبار ۱۰۱ ذکر سلطنت علاءالدین شاه ثانی

مخوف شدند و آنها گفتند که احوال شما بسیار پریشان است مناسب آنکه بجایگاری خود فرستاده  
 کرده زود بیاید پس دکنیان و حبشیان غارت خورده با طاع خویش رفتند و مغلان گفتند  
 که جایگاری ما دور واقع شده است بحکم پادشاهی نیرویم بی بقیه جالنه که شیشگاه خلف  
 حسن بصری و بسیار نزدیک است رفقه بقرصن و غیره سامان خود کرده زود میآئیم و چون  
 امرای مذکوره تجویز این معنی نمودند ایشان متوجه جالنه شدند اما درین وقت بعضی از مغلان  
 مانع اقبال اندیش بر زبان آوردند که نفاق این امر خلف حسن بصری ملک التجار و سادات  
 و غیره را بکشتن داد چون بقیه جالنه میسریم عرضیه مشتمله بر حقیقت حال بدرگاه میفرستیم و این  
 بدکنیان رسیده ترسیدند و پیشدستی کرده از راه نکر و حیدر شاه نوشتند که خلف حسن  
 برهنونی یکی از زمینداران سرکه نام و مرغیب سادات و سایر مغلان بطلان همیشه درآمد  
 و به چند ماخیز خوانان و قاضی و قاضی آن امر را بطایفه لیل منجواستیم خاطر ایشان  
 او کنیم چون غشاوه تقدیر جیشم او فروخته بود و اصلا بسنج دولتمردان انعام نکرد  
 و باور رسید آنچه رسید و بعد از واقعه خلف حسن بصری به چند با امرای مغول سادات  
 و خاصه خیل گفتیم که مناسب دولتمردانی است که از شاه مرشک طلب نمایم و اتفاق کرده از  
 سرکه و رای سنگیستیم قبول ناکرده سرکشی نمودند و دشنام و سخنان بآنها  
 بر زبان آورده بقیه جالنه رفتند و از اوضاع ایشان چنین معلوم میگردد که میخواهند قلع جان



مختص گشته باریان کون بسیارند و علم مخالفت افزاشته قصبه برانگیزند و عریضه را نزد مشیرالملک  
 و کنی که اعداء و مغالان بود و قرب و منزلت بسیار نزد سلطان داشت فرستادند  
 و او در انشای مستی عریضه را بنظر سلطان در آورده قصه گشته شدن خلیف حسن بصره و مرد  
 غیربان را بصورتی قبیح تقریر کرد سلطان بر آشفت و از غایت غضب و غفلت بکنه معامه  
 نرسیده مشیرالملک کنی و نظام الملک بن عماد الملک غوری را که تشنه خون غیربان بودند  
 و از تفوق و استیلائی ایشان آزار داشتند بقتل امرای قصبه جانانه تعیین فرمود و آنها را محو  
 عید الله زیاد و شمر ذی الجوشن جوین عداوت او را در سال ۶۵۰ هجری قمری علیه آله و سلم در بر  
 بالشکر بسیار بتوبه آنطرف شدند و سادات عرب و عجم از امر او غیره اینچنین شنیده اتفاق  
 کردند و در حصار قصبه جانانه مختص گشته قصبه را محکم ساختند و عرضداشتی مبنی بر کیفیت امور و  
 احوال و یکجندی و آنرا احمد بابا وید گردانیدند لیکن چون عرضداشت ایشان در اثنای راه رسید  
 مشیرالملک و کنی افتاده پاره پاره کرده نگذاشت که بدار الخلافت برسد و غیربان بخال  
 اطلاع یافت و عرضداشت دیگر نوشتند و چون محبوب انبیا ضعیف فرستادن متعذر بود بدست  
 نفران هندوستانی که سالها پرورده نعمت الشیطان بودند داده هر یک از راهی روانه  
 کردند و آن پنج تن را رویا نیز عداوت بجای را کار بسته هر دو عرضداشت را بمشیرالملک  
 و کنی رسانیدند و او نفران را بخلعت و اسب و خرمی وافر نواخته هر دو عرضداشت را بر نسبت



سابق پاره پاره ساخت و در خط راهها بیشتر از پیشتر کوشید و بر نیورت سادات بچو  
 جراج خویشا نام حسین علیه الصلوة والسلام حیران کار خویش شده رضا بقصد او دهند و با اتفاق  
 سایر امر اغریب غله و آذوقه بقدر امکان بدرون کشیدند و در مقام مدافعه شدند  
 چون این خبر بمشیر الملک دکنی رسید امر ای دکنی را که در کوکن بودند و این فتنه بنگیخته ایشان  
 بود مجدداً و طلبیده و از جنیه و آن نواحی نیز پیاده بشمار جمع آورده جانب قصبه جالند  
 آمدند و احاطه کرده در تنقیق محصورین کوشیدند و قریب دو ماه التماس و جدال مشغول  
 پیوسته عراض دکنیان بسطاطان میرسید که غریبان بر جاده مخالفت و حرا محوری را بسخ  
 و ثابت قدم اند و از سلطان گجرات مدد طلبیده میخواهند که قلعه را با و دهند و دکنیان  
 صاحب دخل که عمده و ولتخانه بودند عراض حسب المدعا بنظر سلطان در آورده و حوا  
 آن فرامین متوالی و متواتر میفرستادند که در قلع و قمع جماعت غریبان طاعی و باعی کوشیده  
 در قتل و سیاست ایشان نوعی مساعی جمیده بظهور رسانند که عبرت دیگران شود و عراض  
 غریبان اگر مشقت و محنت فراوان بدار الخلافه میرسید چون دکنیان اطراف سلطان  
 فرو گرفته بودند و در آن ایام بجز مخصوصان دکنی کسی او را نمیدید هر آنکه ایشان عراض را  
 از متعلقان غریبان گرفته بوی نمی نمودند و با ایشان جواب میدادند که ما عراض را  
 سلطان میسرانیم و او از غایت قهر و خشم جواب ملتفت نمیشود و غریبان بپاره



تاریخ مختار الاخبار ۱۰۴ ذکر سلطنت علاءالدین شانی

احوال دولته بنیوالشیده قرار دادند که چون آذوقه روی بکمی آورده است زن  
و فرزند خود را با جمعی از مردم جنگی درون حصار بگذارند و خود با اتفاق تمام بیرون آید  
با یلغار با حمدا بآید و روند و بساطان عرض حال نمایند شیر الملک و کبی و نظام الملک  
و دیگر و کینان براراده ایشان و فکر آنها مطلع شده گفتند اگر غریبان چنین کنند ما و نبال  
ایشان نمایم تا جمعی کثیر از ما کشته نشود غالب نخواهیم شد و در حصار مقصود ما که قتل  
ان جماعت است بعمل نخواهد آمد پس مجددا در مقام حیل و دغا شده پیغام دادند که ما چون  
پیغمبریم دعوی اسلام مینمایم بر عابری و یکسوی شما و فرزندان شما که اکثر سواد آید  
کرده از سلطان و خواست عفو گناه شما را کردیم و سلطان این ملت را مبدول داشته  
حکم کرده است که از ارجانی و مالی بشمار ساینده بگذاریم تا بهر جا که خواهید بروید و بعد از آن  
فرمان مرز بر طبق گفته خود و انمودند هر دو سردار نیز یحیى بصفه الله و بالله و  
مصحف اقدس و رسول خدا قسم یاد کردند و عهد نمودند که از ارجانی و مالی با ایشان  
غریبان اعتماد کرده بالتمام که عدوانها بدو نهرار و پا نهد میسرید و از انچه بیکدیگر دوست  
نفر از سادات صحیح النسب بودند با زن و فرزند و مال از حصار بیرون آمده برای اهل و عیال  
و اسباب چون مرکب و بارکش داشتند جهت سامان آن در ظاهر قلعہ فرود آمدند و  
دکبی و نظام الملک غوری قلعہ در آمده سه روز بعد وفا کردند و اسبب بایشان



امروز چهارم امرا و رؤسای انجاعت را بر سر ضیافت بقعه طلبیده چنانچه غیر از قاسم بیگ  
صف شکن و قراخان گرد و احمد بیگ یکده تا جمیع امرا با مشایخ و غریبان قریب بیست و یک نفر  
حاضر شدند و وقتیکه بر سر میز نشستند و بطعام خوردن مشغول شدند جماعتی از وکیان که  
مسلم شده و یکین بودند حسب اشاره آن سرد و عهد شکن از گوشه و کنار با شمشیرهای  
بیرون دویدند و ضیافت را بالای طاق لیسان نهاده بکلی غیربان را بجای آتش  
شهابوت چشاندند و چهار هزار و کنی زره پوش که جا بجای استاده منتظر غدر بودند بهشت  
مجموعی روی بخیمه و خرگاه غریبان آوردند و دست بقتل و غارت غریبان دراز کرده آنهم  
نذر از یکساله تا صدساله را شهید کردند چنانچه یک هزار و دویست سید صیحح النسب و قریب بیست و  
و پنج شش هزار طفل معصوم در آن روز از دست ظالمان دکن خانه تن از نقد روح  
بپر و افتند و حشرات دکن بعد از قتل تاراج مشغول شده انواع دست اندازی بر زبان  
ایشان کردند که در پیچ عیدی بعد از واقعه جناب امام حسین علیه الصلوٰه و السلام چنین مصیبتی  
روی نموده بود زهی بخیای قومی که محض افترا و تهمت فرزندان پسر خود را باین وضع بکشند و  
و خود را از امانت آن سلطان بارگاه نبوت دانند مصرعه زهی تصور باطل زنجیری ای  
و از طایفه مغلان قاسم بیگ صف شکن و قراخان گرد و احمد بیگ یکده تا که در یک کروی  
ار و دی غریبان جدا فرو داده بودند از آشوب کنیان واقف گشته حجت پوشیدند و



خود را جانب مردانه پوشانیده متوجه احمد آباد و بیدر گردیدند در صورت مشیر الملک دکنی  
و نظام الملک غوری و دو هزار سوار بسرکردگی داود خان بتعاقب الشان تعیین کرده عیال  
و جاگیر داران سر راه نوشتند که این جماعت حرا مخوراند و با اینکه دم اخلاص و دولتخواهی  
سلطان میزنند سیاید که بقتل الشان اقدام نموده اسبان و اموال اغارت  
تا راج نمایند و در هیچ موضعی آرام و قرار نهند قاسم بیک صف شکن و دیگر امرابا بسید  
سرویش آنگاه میرفتند و هر جا که دکنیان با الشان میرسیدند برشته جنگ مردانه  
میکردند و خسار از ضربتیر متفرق ساخته باز پیش می افتادند و شبها در صحرا فرو می آمدند  
و چون در حوالی قصبه پیر داود خان سر راه بر الشان تنگ گرفت بحسب خان جاگیر دار بیک  
از امرای بزرگ دکنی بود پیغام کرد که این مردم حرا مخوران سلطانند باید که از انطرف  
نیز بالشک خود متوجه دفع الشان شوی تا با اتفاق سران این حرا مخوران را از تن جدا  
کرده بدرگاه فرستیم چون قاسم بیک صف شکن سابقه آشنایی با حسن خان داشت  
و در یکی از معارک بجایگزینک او کرده از دست غنیم خلاصی داده بود حسن خان در وقت  
منظور داشته جواب داد که اگر این جماعت حرا مخوری بودند خود را بسر حد گجرات که از آنجا  
به روزه راه پیش نبود میسر نمایند پس داود خان از اعانت حسن خان مایوس گشته  
چون تمامی لشکر پس مانده با و پیوست قریب دو هزار و پانصد سوار صفها را آهسته و



قاسم بیگ صف شکن جمیع یاران او دست از جان بسته ذل یزیدک نهادند و  
 بمقابل دشمنان درآمده بحرب مشغول گشتند قضا را در جمله اول و دویز یک دفعه بر مقتل  
 و او دغان آمده و دیعت حیات سپرد و دکنیان اینحال مشاهده کرده در قتل انجمت  
 بیشتر کوشیدند و کار بر ایشان تنگ ساختند درین اثنا حسن خان با جمعیت خود پیدا  
 و غیر سان گمان بردند که بلای دیگر روی بایشان نهاد ناگاه کسان حسن خان رسیدند  
 خبر ساینده که بیدل نشده در جنگ ثابت قدم باشید که اینک بدو شما  
 رسیدیم قاسم بیگ و سایر غریبان متعال شده به بقای حیات خود امیدوار گشتند  
 و حسن خان چون نزدیک شده در مقام مقابله و مدافعه برآمد دکنیان جازه داو  
 را برداشته راه قصبه جالنه پیش گرفتند و قاسم بیگ بیرون قصبه بیرون و آمده  
 باتفاق حسن خان عرض داشت بدرگاه نوشت و بعد از آنکه مضمون عرض داشت  
 معلوم شد فرمان طلب قاسم بیگ صف شکن رسید غریبان بقیمة السیف باجمع  
 متوجه درگاه گردیدند سلطان علاء الدین الشیخ را بحضور طلبیده در مقام تعقیب حال شد  
 پس از انکشاف این معاملت مطلقاً خان سرآمد کار ملکی که عرایض غریبان را مخفی داشته  
 میسر ساینده در ساعت گردن زده بفرمود تا جسدش را در کوچه و بازار گردانیدند  
 و قاسم بیگ صف شکن را با خائف حسن بھری ملک التجار داده سرش کرد دولت آباد و



گردانید و قراخان گرد و احمد بیگ یک تاز را نیز منصب بهاری و دیگر نواز شات سمرقند  
فرموده بار دیگر تربیت غیر بان مشغول گشت و بسیار از ایشان را صاحب دخل گردانید و خان  
مشیر الملک کنی و نظام الملک غوری را علاقه شاهی کرده بفرمود تا آنها را با بسیار از  
وکن که باعث این قسده بودند طوق و زنجیر در گردن انداخته پیاده از قصبه جالند بهار الحلا  
آوردند و کسانی را که مرتبه اول عرض داشت افترا و تهمت فرستاده بودند بقتوت تمام  
گشته باز ماندگان ایشان را محتاج بنان یک روز گردانید و بر وایت طبقات محمود  
مشیر الملک کنی و نظام الملک غوری در همان سال بعزت برص گرفتار گشته پسران  
بجای شادان بازاری میگشته فلکف و خزان ایشان در ششمه بحر میسج و حسین و ثمانا  
ساقی پادشاه مجروح گشته هر چند بمعالجه کوشیدند اثری بران مرتب نگشت و بدان سبب  
از خانه کتیر برون میآمد و اکثر اوقات بخرافات او انتشار سیافت تا آنکه جلال خان اما و سلطان  
احمد شاه بهمنی که از اولاد سید جلال بخاری بود و در تلنگ بسکرنلگنده اقطاع داشت و او را  
یقین کرده بسیار از آن نواحی بخراف خویش در آورد و ولد خود سکندر خان را که دختر او  
احمد شاه بهمنی بود تقویت نموده بر آن ولایت مسلط ساخت و اکثری امر تلنگ با سکندر خان  
متفق شده خواستند که او را بتاهی بردارند چون سلطان علاء الدین با وجود در دست  
در تهیه لشکر کشی شد جلال خان پسر سکندر خان آگاهی یافت بمجموعه جملی پیغام نمود که اگر اخذ او نمودم



تاریخ مختار الاخبار ۱۰۹ فکر سلطنت شاه ثانی

اینصوب فرماید بسبب فحش سلطان علاء الدین که اعیان درگاه مرگ او را بر مقاصد خود  
 پنهان داشته اند مملکت بژاژ و تلنگ بی نزاع و جنگ بقصر شاه خواهد آمد و محمود  
 باور کرده بمشورت والی آسیرو برهان پوز و زرتشمه هجری با استعداد و شوکت تمام روانه  
 و از اینطرف سلطان علاء الدین خواجه محمود گیلانی الشهور کادان را با بعضی امرار بر جلالی  
 تعیین نمود و لشکر بژاژ را مقابل حاکم برانپور که با محمود خلجی اتفاق کرده بود بازداشت  
 و قاسم بیگ صفشکن سر لشکر دولت آباد را در منقلای روانه کرده خود بغیر قتل محمود  
 متوجه گشت و محمود شاه چون دانست که شاه و کن و حیات است نیم شب کوچ کرده  
 مملکت خود گرفت چنانچه در بهمان روز دی جلال خان و سکندر خان بوسیله خواجه کادان  
 از سلطان امان نامه حاصل کرده بخدمت شاه شتافتند و باز نکلنده را جاگیر یافتند  
 سلطان در زرتشمه هجری بهمان در دپا از پامی در آمده علم فابرا فرشت و مدت سلطنت او  
 بیست و سه سال و نه ماه و بیست روز بود و بعد در جوار آبای خود در گنبد ضعیف کاشی مدفون  
 گردید گویند که چون سلطان علاء الدین بهمنی را وقت آن رسید که داعی اجل الیک احباب تو  
 بخلاف توقع امر او و ز راهیان شاه عالم را که خلیاتی از او مناع او متغیر بودند و لیعهد ساخت

فکر سلطان بهمان شاه بهمنی المشهور نظام



# تاریخ مختار الاخبار

۱۱۰

ذکر سلطنت همایون بهمنی

و قتیکه سلطان علاء الدین بهمنی تحت تخت اختیار کرد پس بزرگ او همان شاه بهمنی الشهور نظام الملک  
خود بود و سیف خان و ملو خان که از امرای معتبر بودند وفات اورا مخفی داشتند بی توقف برادر گلشن  
حسین خان بخت نشانند و شاه صلیب بن شاه خلیل الله بعضی گیر که عمده بودند جلوس اورا از دست  
شکوفه دانسته بان امر هندستان شدند و خلائی بقصد تاج خان همایون شاه و قتل او  
روان شده شور و غوغای عجیب انگیزند و همایون شاه با هشتاد و سوار چوبه پوش شکست یافته  
و برادران او از آنجا بودند بیرون آمده جنگ ایستاد و تاج گران چون شکست یافته  
بجسین خان پناه بردند همایون شاه از عقب ایشان روان شده روی بدر بارشاک  
نهاده اتفاقاً در راه قلیانان و پرده داران و سردو بنیان و سایر اهل حشم  
برگه همایون را دیدند شمشیر شافت بنابران همایون با جمعی عظیم بدیوانخانه آمده بر  
کوچک که عرشه برستولی شده از تحت فرو داده بود و بخت او رده سیف خان که مانده  
قتل و نابود و پیکان فیل است و در شهر و بازار گردانیده قتل رسانید و شاه صلیب و دیگر  
مردم مقید و مجوس گردیدند و ملو خان جنگ کنان از شهر بیرون رفته خود را بسید کرمان  
رسانید و همایون بهمنی بخت نشسته با استقلال پادشاه شد و حسب الوصیت بدو  
خواجہ محمود کاوان را که بر دایت حاجی محمد قندماری او نیز از دو دمان سلاطین بود و حاکم  
ملک التجاری داده و کیل الشاهی و طر فزار بجای آورد و اندک و ملک شاهی نامی را که از بزرگان داده

بر معائنات کائنات  
اوقات پریشان و افغان  
لا عجب و کبریا  
کتاب مشتمل بر حالات  
سلطان و ولادت  
او از زمان ولادت  
تا او در شاهی است  
و نوشته خواجه ابوالفتح  
کلام انجیل در عقاید  
و غیر ذلک و تصدیق  
از صاحب مختلف  
کتاب سیف و شمشیر  
خواجه بخت نشان و  
و المستعان



مغل بود و بعضی میگویند که از اولاد سلاطین جنگیز است خطاب خواج جهان داد و پدر  
 تلنگ ساخت و برادرزاده عماد الملک غورس را که جوانی قابل و مردانه بود و خطا  
 نظام الملک منصب نزاری صاحب جا گردانیده باقطاع تلنگ اختصاص بخشیدند  
 بن جهان خان که در ایام شاهزادگی مصاحب بود و انتظاری سپهسالار تلنگ میردازین  
 معنی بغایت دلگیر شد بی حکم پیش پدر به تلنگه رفت و جهان خان بعلت پسر نایب  
 علم مخالفت افرشته به جمع آوردن لشکر داخت و سلطان احوال بد بنیوال  
 شنیده خان جهان حاکم بزاز را که جهت مبارکباد بدار الخلافة آمده بود بدفع او مامور است  
 و سکندر خان جمعیت نموده در تلنگ با وی مصاف داد و پیچ و پفر مخصوص گشت و  
 بهایون شاه دفع آن فتنه را منحصر در توجه خود دانسته هم در سال جلوس بدالضوب  
 کشید و چون سکندر خان با هفت هشت هزار سوار افغان و راج پوت و کنی و قبا  
 و رآمد بهایون شاه گفته فرستاد که با و بی نعمت و رافتاون مبارک نیست مثل تو  
 بهادری خراب شدن حیف است گناهت بیخشم و در ولایت دولت آباد پسر  
 که خواهی باقطاع تو مقر میکنم سکندر خان جواب داد که اگر تو پسرزاده احمد شاهی من دخترزاده  
 و در مملکت با تو شیر یک حکومت تلنگ را بمن تفویض فرمایا جنگ آباده باشی ای شاه  
 در غضبشده نهاره جنگ فروگفت و سکندر خان نیز علم جبارت افرشته



با قدم بی ادبی پیش آمد چون بهادران بجای کار مشغول شده آثار رستخیز ظاهر ساختند  
 ناگاه فیل است شاه که در معرکه بوده بسیار از بهادران را مالاک میساخت سکنده  
 نیز در دست گرفته خواست که بنفسه دفع شر او نماید فیل مست بحر یک سعی فیل بان  
 سکنده رخان را در خرطوم پیچیده از خانه زمین کبرند و از روی غصه و اعراض بزرین  
 انداخته متوجه دیگران گشت و سپاهیان سکنده رخان که اسپانرا بر اثر او می داشتند  
 نادانسته اسپانرا بر جسم او راندند چنانکه صدوق سینه او از صدمه سم مراکب ایشان  
 در شکم کفران لغت کار خود کرد و همایون شاه جمعی بقایب منهران امر فرموده  
 بسیاری از انهارا بقتل رسانیدند روز دیگر ملک التجار کاوان و خواجه جهان  
 ترک بوجوب حکم محاصره قلعه نکلنده مشغول گشت بقبر و غضب بنوران پرداختند  
 و جلای خان بعد از یک هفته چون پسر را بکشتن داده بود و فریاد رسی بهتر از امان نیافته  
 بزره ناره خوامی و راند و بوسیله آن دو بزرگ امان یافته بامان بقیاس و نقایس در دست  
 چهل و پنجاه سال امارت اندوخته بود بیاپوشش رسید و اگر چه مجبوس گشت اما پند  
 حیات را معتمد دانست و همایون شاه چون از نیمه معامله فارغ البال گشت بهوس خلع  
 دیو کننده که در تصرف زمینداران تلنگی بود و امالی آنجا با سکنده رخان موافقت  
 بسرازمین خاطرش بر زده خود بوزن کل رفت و خواجه جهان ترک و نظام الملک غوری نجای



قلعه دیو کنده تعیین فرمود مگر چون مشیت ایزدی نبود نه میت بر شکر اسلام افتاده مردم پرا  
کشته شدند و خواجه جهان ترک و نظام الملک غوری بجال پرتیان نیم جانی بیرون رفت  
و از تعاقب کفار هیچ جا مجال توقف نیافته شتاد کرده راه گرختند و بخدمت همایون شاه  
بوزگل رفتند و او پرتش این قصه نامرضیه کرد و خواجه جهان ترک از بیم جان دروغ را برای  
خویش پسندیده گفت که این حادثه از جانب نظام الملک غوری بطور پیوسته همایون شاه  
بی آنکه تحقیق را بخاطر آورد در ساعت همدان مجلس شستن آن شیر برشته مردانگی افتاد  
فرمود و اقارب و عشایر او رفته بمحوشه خلجی مالوپی ملحق شدند و خواجه جهان ترک را طلب  
و معاتب ساخته در یکی از قلاع مجبوس گردانید و قوی آنکه نظام الملک غوری در گنجینه مجبوسه  
خلجی پیوست القصه سلطان همایون شاه در صدد انتقام شده میخواست که دیگر باره  
بر دیو کنده فرستد که ناگاه از احمد آباد بیدر جا سوسان آمده خبر رسانیدند که یوسف ترک  
کچل شهزاده حسن خان و حبیب الله را از بند بر آورده با اتفاق جانب قصبه بزرگ رفتند همایون شاه  
که قوت غصبی و صفت سببی بر فراختر استیلا داشت عثمان شکیبائی از دست داده  
ملک التجار کاوان را باز گذاشت و خود در ماه جمادی الآخر کشته شد و پسر و ستین و ثمانه  
به تاجیل تمام بار الخلافه رفت و آتش ظلم را بر فروخته هر چه خواست کرد معظم و قلیج ایام  
سلطنت پادشاه بهمنی این سخن آنکه شاه حبیب الله بواسطه دوستی شاهزاده عثمان



و رزندان همایون شاه مجوس بود و چون وی بجانب ننگند مشرک شد و سکنند  
را گشته بگرفتن قلاع اخذ و مشغول شد هفت تن از مریدان شاه حبیب الله اتفاق کرد  
در مقام استخلاص شد خویش برآندند و یوسف ترک کچل که غلام سلطان علاء الدین  
بهمنی بود و بایانت و دیانت و صلاح و تقوی اشتهار داشت پناه پیورده ارکار  
بردشتند و یوسف ترک کچل نیز چون از مریدان یکجهت آن خاندان بود با ایشان  
کیدل و یکجهت گشته و بعضی از کوتوالان و محافظان را با خود یار ساخته حمله دوازده  
سوار و پنجاه پیاده فدائی هم رسیدند و با آنکه در آنوقت سه هزار پیاده بجا فطت  
دار الحلافة قیام نمودند یوسف ترک کچل قدم در بادیه توکل نهاده با هواداران  
قریش نام نزدیک محل بادشاهی که مجلس در آنجا بود و چون محافظان اکثر بشغلی رفته بودند  
و قلیلی از دربانان که در آنجا بودند بماعت پیش آمدند یوسف ترک کچل گفت حکم شاهی  
بمن رسیده است که بزندان رفته چشم فلان فلان مجرم را برآورم و درین باب  
فرمانی بسکه سرخ چنانکه رسم شامان بهمنیه بود ترتیب داده همراه داشت فی العوار بعل  
برآورده بالیشان نمود پس آنها سکوت اختیار کردند و یوسف ترک از دروازه اول  
درآمده چون بدروازه دوم رسید دربانان بماعت پیش آمدند و هر چند فرمان حلی  
نمودند آنها قبول نکردند گفتند که پروانه کوتوال شهر میاید یوسف ترک کچل سر در آنجا



بیتخ بیدریغ جدا ساخته بقلعه درآمد و غیره از مردم در روانی برخاست و یوسف اول زندانی  
 که مردم اعیانی در آنجا مجوس بودند رفته زنجیر شاه حبیب الله را شکست و از معاینه اینچنان  
 شاهزاده حسن خان و یحیی خان بن سلطان علماء الدین و جلال خان بخاری بتضرع و زاری  
 درآمده گفتند که برای خدا زنجیر ما را نیز شکسته همراه خود بر یوسف ترک کچل قبول نمایی  
 نموده زنجیر ایشان را شکست بدهد بسیار زندانخانه ماکه نزدیک دارالاماره بود رفته  
 زندانیان گفت که هر که میل یافت ما دار زنجیر شکسته بیرون آید و نزدیک دروازه  
 تختگاه خود را ببارساند پس یوسف ترک کچل شاهزاده حسن خان و سایر اعیان مجلس را  
 برداشته نزدیک دروازه تختگاه تا یک پهر شب با ستاد و زندانیان که عدد  
 ایشان از سادات و فضلا و فقرا و اوسط الناس هفت هزار میرسد از افزون  
 عظیم دانسته مویکل از پشت گردن زنان بیرون میکرد و در کمال ذوق و شوق  
 زنجیر و غل شکسته فوج فوج بر یوسف ترک می پیوستند القضا بعضی چوبستی بدست  
 آورده و بعضی سنگبار در دامن کرده مستعد جنگ میشدند و درین اثنا کو توالت شهر  
 واقف این معامله شده بجانب محلات شاهی متوجه شد زندانیان فدویانه سلوک  
 نموده او را بضرر سنگ و چوب منتهزم گردانیدند و در آن شب هر یک بگوشه رفتند  
 اما جلال خان بخاری که هشتاد سال عمر داشت و شاهزاده یحیی خان بن سلطان علماء الدین

یوسف اول

سلطان یوشا بهمنی



## تاریخ مختار الانجمن

ذکر سلطنت ن یون بهمنی

در همان شب بدست کوتوال شهر افتاده بخواری وزاری کشته شدند و شهرزاده حسن  
 و شاه حبیب الله بنجانه حجامی که خدمتگار شاه حبیب الله بود درآمده قلندرانه تراشی زدند  
 و شاه حبیب الله داعی انداخت که بگوشه رفته پای دروازه قناعت کشته شدند شهرزاده حسن  
 گفت که مردم شهر و سپاه از ظلم و بیداد پادشاه خوانان اینجانب اند و چون باز در  
 جناح اقبال کشتاید یقین حاصل است که او را چون مرغ بال گشته و وحش پاشی گشته است  
 و تعب بدست خواهیم آورد و امیرزاده چون همیشه از غم کلا داشت فسخ غمیت نمود  
 و عهد و پیمان با شهرزاده خان استوار ساخته هر دو باتفاق از شهر همراه جمعی از قلندران  
 بیرون رفتند و لشکر فوج فوج روی با ایشان نهاد و یوسف ترک کچل نیز شهرزاده  
 حسن خان پیوست و بعد شش هفت روز در باغ کته پان که در سه گروهی احمد آباد بید  
 مانده بعد بانه هزار سوار و پنجاه پیاده متعدد و مکمل تسخیر قلعه ارک بیدر متوجه شدند  
 و چون دیدند که این کار باسانی میسر نخواهد شد و مردم اندرون برج و باره را محکم کرده  
 و مدافعان و محافظان مبالغه دارند هر آینه از تسخیر آن مأیوس شده بجانب قصبه شرفقت  
 و آن ولایت را بتصرف در آورده و در بنصورت یوسف ترک کچل منصب امیر الکرام  
 و شاه حبیب الله منصب وزارت و حمله الملکی یافته مجمع آوردن لشکر مشغول شدند اما  
 پادشاه بهمنی که تندراج و کج خلقی و قهاری او در مملکت و کن ضرب المثل خاص عام است



تاریخ مختار الاخبار ۱۱۷ ذکر سلطنت همايون بهمنی

در مملکت تلنگ این خبر شنیده بجانب احمد آباد و بیدریا یغار فرمود و نخست سه هزار سوار  
که بحفاظت شهر مقرر بودند با انواع سیاست لقمه رسانید و کو تو ال را در قفس این  
کرده هر روز یک عضو ارامی برید و بخور داد و میداد و در شهر میگردانید تا در آن  
قفس فوت شد و پس از آن هشت هزار سوار و پیاده بشمار بدفع برادر لقمه کرد و چنانچه  
در صحرائی بزرگ و یک خانقاه جنگ واقع شده بسعی شاه حبیب و نیز در حمله الملک  
فتح نصیب شهزاده حسن خان شد همايون شاه غضب جلی را بجلوه در آورده و جمع امرا  
و سلاطین را که در یورش تلنگ همراه بودند با خزانه و فیلان جنگی بجانب قضیه  
روانه ساخت و زن و فرزند ایشانرا بموکل سپرده که مبادا روگردان شده بشهر  
حسن خان ملحق شوند و درین دفعه شهزاده حسن خان بعد از جنگ صعب از مهر که غنا  
تافت و اثاثه شاهی خود را در باخته عازم بجانگر گردید و خسته و به حال با هفت شصت  
سوار چون بجالی بجا پور رسید سراج خان جنیدی تهانه دارا بجاکه در آخر نوکرباش  
شده خواجه معظم خان خطاب یافت در مقام مکرو و غاشده پیغام داد که این مملکت  
تعلق بشما دارد چون طرفدار ایند و خواجه جهان کاوان در تلنگ ست و این  
مملکت خالیست اگر درین دیار مقام فرمایند بنده متعهد میشود که سپاهی ویر  
بجا پور و ریا پور و مدگل سر بر خط فرمان نهاده مطیع و منقاد شوند شهزاده حسن خان



تجوز شاه حبیب و یوسف ترک کچل و مفت نفر مخلص قبول انمعنی کرده بقلعه بیاورید  
 دیوار گلی داشت در آمد سراج خان جنیدی در لوازم ضیافت و اظهار اخلاص تقصیر  
 ناکرده ایشانرا غافل ساخت و وقت شام مع ششم خود به بهانه سلام چراغ بجا  
 در آمده کوشکی را که حضرت در آنجا بودند محاصره نمود و روز دیگر چون اراده کرد که  
 آنها را گرفته نزد همایون شاه فرستد شاه حبیب ترکشن میش نهاد چندان جنگ کرد که  
 شربت شهادت چشید و انگاه شاهزاده حسن خان و یوسف کچل و دیگر مخلصان بنسبت  
 ایشانرا حتی که فرش و سقا و خاکروب مقید ساخته روانه دارالشاهی احمد آباد بیدرگذاشتند  
 و همایون شاه بازار سیاست گرم ساخته و دریای غضب بکوشش در آورده بفرمود  
 تا در بازار احمد آباد بیدر دار و حلقه نصب کردند و بجا بایمان مست و سبک  
 از همه یتامه کرده و چندین موضع دیگر با قریبه های پرا ز آب گرم و روغن  
 پوشانیده مهیا ساختند و انگاه خود بر قصر دیوانخانه نشسته اول شاهزاده حسن خان را  
 پیش شیر انداخت تا از هم دریده از وجود او اثری نگذاشت و انگاه یوسف ک  
 کچل و مفت یار موافق او را گردن زد و زنان و فرزندان بگیناه ایشانرا بزرگترین  
 صورتی از خانه بکوشیده در بارگاه شاه کجی جمع الناس بود با انواع فضیحه و شنیاع  
 که تفریحش از حسن ادب و دراست تعدیب کرد و بکینه او عقوبتها که از محضر غاوه



بود و در آورد و مذکور مؤنث و صغیر و کبیر را قتل رسانید و کاریکه از ضحاک سیدین  
بدگیش و حجاج ظالم خطا اندیش سرزده بود از دلو قوع پوست و بعد از آن متعلقا  
و منسوبان شاهزاده و دیگرانرا که قریب بمقصد نفر میشدند و از آن معامله اصلا  
خبر نداشتند حتی که باورچی و طعنی و دیگشوی را بشاه بازار فرستاد تا بعضی را  
بردار کردند و بعضی را پیش شیر گرسنه و فیل مست انداختند و برخی را در دیگها  
جوشانیدند و بعضی را بدشنه و کار و تبرنداز بند جدا کردند و این واقعه در ماه  
شعبان سنه مذکوره شد و سید طاهر استرآبادی در تاریخ قتل شاه حبیب الله  
غازی این دو بیت گفته رباعی مه شعبان شهادت یافت در سنه  
حبیب الله غازی طاب مشواه یا روان طاهرش تاریخ می جست یا برآمد  
روح پاک نعمت الله یا صاحب تاریخ محمودش ای میگوید که من از نزدیکان بهمان  
شاه شنیده ام که در آن زمان که در درنگل خبر خروج شهزاده حسن رسید چنان  
و غضب بر مستولی شد که از کمال اعراض پیر این سید ریذ و گاه زمین و فرش را  
چنان بدندان میگرفت که لب و دانتش مجروح شده پرخون میگشت و چون بالحد  
بیدر رسید آنچه از و صد و ریافت از سفتک و ماء و کثرت جور و جفا از سبک  
از جبار سلف صد و ریافته بود و تیغ و شمشیر و سگانه نهاده از ظلمی ظهور آورده



که حاج ظالم نوشیروان عادل شد و از قهر و غضب شهزاده حسن خان اکثر شاهزاده ها  
و ارثان مملکت را که در قلاع و گوشه و کنار بقدر فاقه قناعت کرده بجا خود بود  
همه را بدست آورده بکشت و با وجود این نوع سیاست از سایر خلایق بدگمان  
شده اصلا در ظلم تخفیف نمیکرد و پیوسته مشعل را بر غضبش مسلم و کافر را بر یک  
میسخت و دلال قهرش مجرم و بیگناه را بیک نرخ می فروخت و جلاد ستم  
بیک جرعه قبیله را قتل می ساخت و آتش خشم و کینش تر خشک نیگداشت و دست  
بعیال و فرزندان مردم در از کرده انقیس تار و پود و گاهی میفرمود که عروس را از میان  
راه گرفته مجرم سر آوی آوردند و از آله بکارت او نموده بخانه شوهرش میفرستاد  
و احياناً اهل حرم را لایعنی می کشت و ارکان دولت و اعیان مملکت چون بر اسلام  
و مجرای میخواستند که بدیوان روند زن و فرزند خویش را وداع کرده و وصیت ضرور  
بجای آورده بخندش میفرستاد تا حق سبحانه تعالی که ارحم الراحمین و غیاث المستغیثین است  
بفریاد جنایت رسید چه که آن ظالم در آنزودی بیمار شد و چون دانست که مرض موت است  
پسر بزرگ خود نظام شاه بهمنی را که هشت ساله بود ولیعهد گردانید و خواهر جهان ترک را  
از قلعه بر آورده ملک التجار را از تلنگ طلبیده و لازم وصیت بجای آورد و خواهر جهان  
ترک را که از بزرگتر و معتد تر نفری نداشت وکیل التماسی ساخت و ملک التجار را وزیر کرد



مهمات شاهزاده را با ایشان رجوع کرد و گفت بمیشورت والد شاهزاده پیرامون کج  
نگردند پس منشور حیاتش با جمل طبعی در بیست و هشتم ذیقعد الحرام سنه خمس و ستین  
و ثمانمائه در نوز دیده شد و جهانیان از چنگال عقوبتش نجات یافتند اما صلح است که  
همایون شاه را وصیت مبارک آمده و از آن مرض شفا یافت و چون طبعش نظم و ستم  
مایلو بود قصد اهل و عیال مردم میکرد و بخدمتکاران حرم خود نیز نجات بدست می نمود  
سبب مردم درونی و برونی از مکاید جویش بجان آمدند و شهباز خان خواهر سکر  
که ضابطه حرم بود با جمعی از کنیزان حبشیه در ساخته و راست آمده تا شبی که شراب خورده  
مست خوابیده بود یکی از کنیزان حبشیه چنان چوبی بر سرش زد که بهمان ضربت کشته شد  
و مولانا نظیری شاعر که از ترست ملک التجا خطاب ملک الشعراء یاقته باشاه الله  
در زندان رفیق بود و بحسن سعی یوسف ترک کچل خلاص شده در گوشه انزوا بسیر  
در حق او این دوبیت گفته **قطعه** ای ظالم از آه دل شب خیز ترس و ز نفس بدشوم  
شر انگیز ترس مرگان دم الوده منطومان بین و ز خجر آبدار خون ریز ترس  
وین تاریخ وفات نیز از تاریخ طبع آن شاعر عربی نقل شده است

همایون شاه مرد درست عالم	<b>قطعه</b>	تعالی الله ز هر مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ خوش		هم از ذوق جهان آرید بیرون



تاریخ مختار الاخبار ۱۲۲ مجلی حال شاه حبیب بن خلیل الله

مدت شاهی پرشور و شکرش سه سال و شش ماهشش روز بود

پیش از آنکه ذکر ایالت تمام شاه و لایحه یونان و گورگر و اظهار  
مجلس از حسب نسب شاه حبیب الله برای اطلاع ناظرین مبنا نمود

بدانکه انجمن از مشایخ اعظم و بزرگان مقتدای طوائف عالم بوده اند چنانچه حال این  
دو دمان و رسیدن شان به هندوستان در تاریخ فرشته مسطور است که سلطان  
احمد شاه بهمنی در عهد خویش با مشایخ و درویشان صاحب حال سلوک خوب نمود  
و همیشه طالب انطایفه بود و در آن ایام چون آوازه ارشاد شاه نعمت الله ولی و تقاضا  
و کرامات او عالمگیر بود و شیخ حبیب الله جنیدی را که از میدان خاندان او بود با اتفاق  
میرزا الدین قمی و جمعی دیگر از اهل مل با تحفه هدایای وافر بکرمان فرستاد تا بوقت  
سلطان دست ارادت بدامن انقطب زمان زده است دعای محبت نمایند و  
نعمت الله ولی انجمن را اعزاز و اکرام نموده ملاقطب الدین کرمانی را که در آن  
زند پوش بود و در سلک میدان او انتظام داشت روانه فکن گردانید و تا به  
دوازده ترک در صندوق گذاشته بملاقطب الدین کرمانی سپرد که امانت سلطان  
احمد شاه بهمنیت بوی برسان و چون ملاقطب الدین بدکن رسید از دور نظر سلطان



بروی افتاده بی اختیار فریاد برداشت که این همان درویش است که در خوابت  
 فلان درخت فلان وقت که بالشکر سلطان فیروز شاه جنگ داشتیم تاج سبز دوازده  
 ترک بمن داده بود و من چگونگی تاج درین مدت بچگونگی ام اگر این قسم تاج مصحوب  
 مرد باشد تعبیر آن خواب بمن خواهد بود چون ملا قطب الدین نزدیک شده سلام کرد  
 و دعای شاه نعمت الله دلی را رسانید گفت شاه فرموده است که از فلان تاریخ  
 تا حال این تاج را برسم امانت نگاه داشته بودم چون امری که موجب فرستایش  
 باشد بوقوع نمی آمد تا این زمان امانت داری کردم اکنون که شیخ حبیب الله جنیدی  
 آمد و تقریری پیدا شد واجب گشت که امانت شما را بشمار ساسم و از سلطان  
 احمد شاه منقولست که وقتی که ملا قطب الدین کرمانی سخن بدینجا رسانید حالی عجیب و  
 مشاهده کردم و سر ابا حیرت شده باخو و گفتم که اگر این تاج سبز دوازده ترک باشد بجا  
 شک نخواهد ماند ملا قطب الدین در عالم کشف دریافت گفت ای شاه و غده عجب  
 راه داده که تاج سبز دوازده ترک است و من همان کسم که بموجب حکم شاه ولایت  
 پناه فلان روز در عالم رؤیا آنرا بنظر شما آورده ام پس من بی اختیار قوت کرده  
 و لانا را در بغل گرفتم و پهلوی خود جای داده صندوق را کشودم و تاج را بصفای  
 وره دیدم بر سر نهادم بیت شاه در بند و شیخ در مانان یا تاج بخشی چنین کنند



شاهان چون شاه نعمت الله ولی آن شهنشاہ را در مکتوب بدست خویش  
اعظم الشاهان شہاب الدین احمد شاہ ولی نوشته بود ہر آنیہ حکم کرد کہ بالای  
منابر و قرائین بہین عبارت نام او را مذکور سازند و در ہمان سال خواجہ عماد الدین  
وسیف اللہ حسن آبادی را بخدمت شاہ نعمت اللہ ولی فرستاد و التماس سال  
یکی از اولاد امجاد نمود مگر بنا بر آنکہ آنجناب غیر از یک فرزند شاہ خلیل اللہ نام و ریاض  
زندگانی عمرہ دیگر نبود جدائی او را بر خود شاق دانستہ پسرزادہ خویش میر نور اللہ  
بن شاہ خلیل اللہ را روانہ دکن فرمود و چون خبر وصول او بہ بندہ چپول رسید سلطان  
پاکلی خاصہ بایسید محمد صدر میر ابو القاسم جرجانی بد آنجناب فرستاد و بعد از آنکہ جواب  
دار الحلقہ رسید با جمیع شانہ اودہ و امرایہ پیشوای او رفتہ قرین غراز و اکرام شہ احمد آباد  
در آورد و در بجا ملاقات قریہ مسجد ساختہ موسوم ب نعمت آباد گردانید و میر نور اللہ  
ملک المشائخ خطاب فرمودہ بر جمیع مشائخ حتی بر اولاد سید محمد گیسو دراز مقدم نشاند  
و دختر لوی دادہ بدامادی خویش مغرز و مقرب گردانید و چون کاشف اسرار ازلی  
شاہ نعمت اللہ ولی در ستم اربع و ثلاثین و ثمانمائۃ در قریہ مانان و دہیت حیات سپردہ  
بخطایر قدس تشریف فرمود شاہ خلیل اللہ نیز مع محذوم زادامی دیگر شاہ حبیب اللہ  
غازی و شاہ محبت اللہ بدکن تشریف حضور ازانی فرمود و بعد از آنکہ شاہ حبیب اللہ بآباد



## تاریخ مختار الاخبار ۱۲۵

مجموعه از حال شاه جلیل شاه فیض الله

سلطان احمد شاه اختصاص یافت شاه محبت هم بداد می شاهزاده علاء الدین معزز شاه  
 جلیل الله انعام و احسان فراوان یافته و دستگام و مقصی المرام روانه وطن بالوف گردید  
 و بعضی گویند توینق رقتن نیافته در خاک دانگی و کن فوت شد و علی الحال باین وصلت  
 اولاد شاه جلیل الله با علی مراتب و منوی فایز گشته صاحب اعتبار گشته و شاه جلیل  
 که در سلک امر مشغول گردیده بود و قضیه پراقتاع یافت چنانچه خالقا می که در بیرون  
 است با اعتقاد بعضی از برادرش شاه محبت ساخته شده و چون در چندین معار که بر آنجا  
 کفار تاخته داد و فرمود و داده بود و از سلطان احمد شاه لقب غازی یافت

در عهد سلطان علاء الدین شاه ثانی بهمنی شاه جلیل الله شاه  
 نعمت الله ولی و میر نور الله بن شاه جلیل الله بر حمت ایزدی و اصل شدند و از  
 جلیل الله دو پسر ماندند یکی شاه جلیل الله و اما سلطان احمد شاه و دیگری شاه محبت  
 و اما سلطان علاء الدین و شاه جلیل الله با آنکه برادر بزرگتر بود و چون جانب پانگری او غلبه  
 داشت سجاده نشینی را به برادر کوچکتر شاه محبت جوع کرده خود با دمارت شتغال می نمود و باین  
 خیال جانبش را نهاده حسن رفته آخر الامر تیر تیر گشته و غرض امارت شهادت یافت

و ذکر سلطنت نظام شاه بهمنی بن بایون شاه بهمنی طایلم



## نایخ مختار الاخبار

۱۲۶

ذکر سلطنت نظام شاه بهمنی

چون همایون شاه بخلائق ترسم کرده فوت شد پس بزرگش نظام شاه بهمنی که در پین  
 باماه و خورشید دعوی برابری کردی در شهنش سالگی بخت دکن جلوس نمود و والد  
 که زن عاقله بود بوجوب وصیت همایون شاه واقف معاملات ملکی و مالی شده بکار  
 بمشورت خواجه جهان ترک و ملک التجار محمود کاوان بتمشیت میسرسانید و خواجه باید  
 و شاید مهمات شاهی را سر کرده از کمال عقل و دانایی غیر از ان و شخص کسی دیگر داخل  
 نمیداد و القضا ملک التجار محمود کاوان را حمله الملک و وزیر کل و طرذاری بجا پور گردانید  
 خواجه جهان ترک را بمنصب و کالت و طرذاری تلنگ سر فراز ساخت و هر روز  
 علی الصباح آن دو غیر بباتفاق بدرگاه می آمدند و عرض اخلاص رسانیده مهمات را  
 بوسیله عورتی که ماه بانو نام داشت معروض میداشتند و بعد از گفت و شنفت و قرار  
 و مدارش نهاده را از حرم سر بر آورده بخت فیروز می نشاندند و دست راست  
 خواجه جهان ترک می ایستاد و دست چپ ملک التجار محمود کاوان و آنچه بمشورت ملک جهان  
 مقرر کرده بودند بی کم و زیاده بتقدیم میسرسانیدند و بحسب اتفاق این سه کس کار و بار بوجه  
 احسن صورت پذیرفته فی الحقیقه تدارک و تلافی ستمهای همایون شاه را بطهور میسر  
 میکردن و حکام اطراف از کافر و مسلمان چون شنیدند که طفلی بختگاه دکن تاج شاهی بنیاده  
 است و از ارتقا طلب و ستم همایون و خاطر امرا و سپاه خسته و مجروح شده باصدا



## نایب مختار الاخبار ۱۲۷ ذکر سلطنت نظام شاه بهمنی

نمی آید هر آنکه طمع در ملک وی نموده اول رای مملکت او ریه و او را با اتفاق زمینداران  
 تنگ از راه راج مندی عازم تسخیر ممالک دکن شدند و بجای و ب غارت رفت  
 و روبرو نمودند و مالیت کولاس اثر معمولی نگذاشتند و والده نظام شاه و  
 خواجه جهان ترک و ملک التجار محمود کاوان هر سه با اتفاق دفع و رفع از اوجه است  
 گردانیده اصلا اضطراب و تزلزل بخاطر راه ندادند و فراس طلب مصحوب بخواران  
 و تو اچیان معقول با طرف و کفاف فرستاده چهل هزار سوار در پایتخت مجتمع گردانیدند  
 و تجمل و آئینیکه در عهدشان ماضیه بحکس یادداشت نظام شاه بهمنی را برداشته روانه  
 اردوی رای او ریه و او را گردیدند و رای او را و او ریه نیز استقبال نموده  
 گروهی احمد آباد بیدر قمار طبعین دست داده لبعی جهاد شاه محب الله ابن خلیل الله  
 نسیم فتح و نصرت بر چرم علم غازیان و زیده رای او ریه و او را ب لشکر خویش  
 گرنجیه مذیم ندیم و منشین الگشته بنه و اتفاق یادی را بجای خود گذاشتند و جرمیده و  
 سبکبار وقت شب راه گریز پیش گرفتند و در همان روز با سلطان محمود خلجی  
 باغواهی نظام الملک غوری و بروایتی بوسه خویشان و قربانیان او بایست  
 هشت هزار سوار عنان غرمت تسخیر ممالک دکن یافته از راه خاندیس داخل مملکت  
 بهمنیه شدند و محمد جهان حراست قلعه ارک احمد آباد بیدر را ببلو خان و کنی سپرده خود با جمع



## نایخه مخبر الاخبار ۱۲۸ ذکر سلطنت نظام شاه بهمنی

خزان و عورات حرم همراه نظام شاه و ملک التجار محمود کاهان متوجه فیروز آباد  
 سلطان محمود خلجی بطریق شهر را محاصره کرده در مدت هفده روز منجر ساخت نگاه  
 در شهرت میام نمود و اکثر ممالک بزاز و بیرون دولت آباد را تا بغض گشته رعیت را میطیع و  
 گردانید چنانچه خلایق دکن را انتقال دولت بهمنیه بسلسله خلجیه متعین شد ناگاه خبر رسید  
 که محمود شاه گجراتی بسجده دکن با شتاد هزار سوار رسیده چه که نظام شاه در آن زمان  
 که بجنگ میرفت بکنگاش ملک التجار حقیقت واقعه را در حقیقه اخلاص مرقوم نموده بخت  
 محمود شاه گجراتی فرستاده منتظر بود چون محذومه جهان این خبر شنیده ملک التجار را که  
 سپاه و رعیت از حسن خلق و سلوک حلقه بگوش بودند سپه سالار ساخته با شش هزار  
 سوار از راه بیرنج دیت شاه گجراتی فرستاد و محمود شاه گجراتی اکثر امرای خود را با  
 بست هزار سوار و استعداد بشمار همراه ملک التجار کرده بمداغه خصم اشارت فرمود  
 و ملک التجار با طراف و جوانب و کن کسان فرستاد و در اندک زمان لشکر جمع کرده  
 با چهل هزار سوار دکنی و گجراتی بجانب دارالخلافه روان گشت و سلطان محمود خلجی که  
 درون شهر فروکش کرده جهت گرفتن قلعه رک سعی مینمود و با بساط ساختن مشغول بود  
 هر روز با ملو خان طرح جنگ می انداخت از شنیدن خبر ملک التجار مضطرب گشته بی  
 تأمل بسیمو مرغی که از قفس سرون جهدا زحصار احمد آباد بدید برآمده راه مند و پیش گرفت



القصه بعد از مراجعت سلطان محمود خلجی بمند و نظام شاه مکتوبی بجمشید گجراتی نوشتند  
و تحف هدایا و فیل و اسب بپایار محبوب معتمدان درگاه فرستاده از تصدیقات  
معذرت خواست پس محمود شاه گجراتی با احمد آباد گجرات تشریف برد و نظام شاه  
بهمنی نیز با احمد آباد رسید آمد و در تعمیر شهر و بازار که سلطان محمود خلجی در وقت قبض  
شدن شکسته و انواع خرابی رسانیده بود کوشیده باندک زمانی بمحو اول ساحت  
و سلطان محمود خلجی که از دست ملک التجار دلی پُر غصه داشت در سال دیگر یعنی ۸۶۷  
سبع و ستین و ثمانمائه بروایت نظام الدین احمد بانو دینار سوار باز بجانب دکن  
شده در حوالی دولت آباد کروفری نمود و چون نظام شاه با استعداد جنگ  
برآمد و ثانی الحال از محمود شاه گجراتی مدد خواست و ادبی توقف و درنگ نکرا رفته  
بطرف سلطان پور نهضت فرمود و سر راه برو گرفت باز سلطان محمود خلجی از راه  
گوند واره بمند و رفت و آن دو بادشاه خورشید طلعت یوسف چهر غایبان  
و داع یکدیگر نموده و تحف هدایا برای همدیگر فرستاده بمقر سلطنت خویش معاودت  
نمودند و چون قاعده و دایره شان بهمینه آن بود که زن اول خطاب بجهان مستی  
و البته می بایست که ازد و دمان بهمینه باشد نابراین مخدومه جهان دختر که از اقربا  
خویش را برای نظام شاه خواست گماری نموده جشن و طوی شانمانه که از شرح و



## نایخ مختار الاخبار ۱۳۰ ذکر سلطنت سلطان نظام شاه بهمنی

پیر و نبت ترتیب داد و دلمان شب که مجلس زفاف است شده بود و بزم عیش و عشرت  
 ارگشته جهان را از هر طرف شادی و خرمی برخاسته ناگاه نیم شب بر سببی که هیچ  
 یک از مومنان با اظهار آن زبان نیکشاده اند ناله و نوحه برخاست که نظام شاه بهمنی از  
 جهان در گذشته جای خود را بدیگران گذاشت : **منظم**

گلها شگفت از کینانی درخت خط حسن بگل نمانگشته	یکایک فروخت از باد سخت اجل خاک برو فروخت
---	---

و این واقعه بعد از آن که دو سال و یک شب می گزیده بود و در شب نهم ذی قعدة ۸۹۳ بمیان آمد و در روز

### ذکر شاهی ابوالمظفر محمد شاه ثانی غازی بهمنی المشهور بشکری

واضح باد که سلطان بایون شاه ظالم بهمنی از محمد و همه جهان سه سپرد داشت نظام شاه و  
 محمد شاه و احمد شاه چون نهال حیات نظام شاه در غنقوان نشو و نما از تند باد حوادث  
 برکنده شد محمد شاه در نه سالگی مقصدی امور جهان بانی گشته تاج بهمنی بر سر نهاد و بر تخت  
 فیروزه برآمد در ابتدای شاهی خواجہ جهان ترک و ملک التجار محمود کاوان نسبت  
 زمان نظام شاه باستصواب محذره بهمنی کار و بار شاهی را سر میگرداند و احمد شاه که



## تاریخ مختار الاخبار ۱۳۱ ذکر سلطنت محمد شاهی بهمنی

کوچکترین برادران بود اقطاع لایق یافته اینس و حلیمش شاه گردید پس خواجه جهان در بر  
محمد شاه کوشیده تجویز نمود و به جهان بعد از جهان شوستری که افضل فضلا و صلاحی مان بود  
سپرد و او بخواندن کتب علمی کسب ل مشغول گشته و راندک زمان صاحب شیت شد و  
بسیار خوب مینوشت چنانکه بعد از سلطان فیروز شاه در و دمان بهمنیه بنه از و گسی  
قابلیت قدم بر بند فرماز وائی و سروری نه نهاد و خواجه جهان ترک کت کمال اتقلا  
و عظمت بهمت مملکت پرداخته کسی را بنظر نیاورد و اکثر امرای تسیدم را تغییر داده  
امرای جدید از جانب خویش نصب میکرد و دست تصرف و تغلب در خراین دراز  
کرده ملک التاج محمود و کوان را که بعد از بیرون کردن سلطان محمود خلجی از دکن صاحب  
و اعتبار شده بود پیوسته بخدمات سرحد میفرستاد و در مهات پادشاهی چند  
داخل نمیداد چون محمود به جهان زنی عاقله و دور اندیش بود از اوضاع و اطوار او به  
گشته مفسده های آنرا خاطر نشان محمد شاه گرد و بران داشت که فردا علی الصبح  
چون خواجه جهان بدرگاه آید و من کسی پیش تو بفرستم بی تا مل او را بقتل رسان پس  
روزی دیگر که از ایام شهر شعبین و ثمانیه بود خواجه جهان ترک در نهایت غفلت  
بدیوانخانه آمد و برخلاف عادت نظام الملک را با جمعی از جوانان مستعد در آنجا دیده  
شهر گشت و چون علما می نداشت و خدمت محمد شاه بدیوانداری مشغول شد که ناگاه



# تاریخ مختار الاخبار ۱۳۲ ذکر سلطنت محمد شاه بهمنی

و وضعیفه از درون آمده بساطان محمد شاه با او بلند گفتند که بان امیر که قرار یافت  
مشغول بایستد سلطان محمد شاه متوجه نظام الملک شده گفت که این مرد حرا محو را  
تقبل سان نظام الملک که دشمن جانی او بود بی تا مل دست خواجه جهان را گرفته از مجلس  
برو و بضریات متعدد و شمشیر در حضور شاه هلاک ساخت **الفصل**

تبدیران پس خردمند زن جهانی ز عدلش با سود گ	بضمان خود ساخت ملک کن رخ و مهر شسته ز آلود گیگ
---	---

و بعد از خرد روز سلطان محمد شاه بصلاح دید محمد و موه جهان ملک القاب محمود و  
بجالت خاص و خطاب خواجه جهان نواخته منصب امیر الامرائی و کالت اموشایی را  
ضمیمه مناصب ابقی او ساخت و بمقتضای این **مصرع** هرگز این روز نوبت او نیست  
ملک التجار محمود و ان النخاطب خواجه جهان بر مرتب دینوی فایز گشته کوشن  
بلند آوازه گشت و در ابتدا القاب چنین بنویشتند محمد و موه جهان محمد و موه  
سلطان اصحفم نشان امیر الامر ملک نایب محمد و موه جهان و چون محمد شاه  
چهارده ساله شد محمد و موه جهان دختر کی از نزدیکان بهمنی را برای او خواستگار کرد



و بسیر کاری ملک التجار محمود و کاوان المصطفی بنحوه جهان جشن و طوی خمسه و آنکه صفت  
 آن بگفتن و نوشتن راست نیاید نموده در عقد ازدواج او کشید و همایش سلطنت  
 به پسر باز گذاشته خود بصلوة و تلاوت قرآن مجید حمید مشغول گشت اما سلطان محمد  
 در مضطحات امیر بمبشورت او شروع بنمود و در تعظیم و تکریم او دقیقه فرو گذاشت و  
 هر روز بسلام مادر میرفت و چون سلطان محمد شاه عروس مجله باز در برگرفت خواست  
 انتقام از اعدا کشیده عروس مملکت را تازه تر در آغوش کشد بنا برین نظام الملک را  
 سرشکر بزرگ گردانیده در ششاشی و سبعین و ثمانه تا کمال سامان و استعداد بشهر  
 قلعه که بر که در تصرف سلطان مالوه بود روانه کرد و او بدانظرف رفقه از مالویان  
 قلعه را متصرف گشت در آن اثنا اجداف دکن چنانچه رسم ایشان است زبان طعن و  
 ملامت در از کرده حرفهای ناخوش بمالویان گفتند معین از جمله کفار را چویت بجا  
 قلعه قیام ننمودند و نفر قاصد گشتند که شجاعت و مردانگی خود را بدکنیان نمایند  
 لاجرم بمکر و حلیه پابوس نظام الملک آمدند و هر کدام ضربی بنظام الملک رسانید بگشتند  
 متوجه دیگران شده چندان جنگ کردند که هر دو هلاک گشتند نظام الملک در  
 طریقت بودند یکی یوسف علی خان سوگا که بدشامان عادلشاهی باشد دویم دریاخان  
 ترک هر دو ارتکاب این امر را از بزرگان قلعه گمان برده جماعتی را که بعد تصرف قلعه ضرر

یوسف علی شاه  
 که در قلعه اقبال  
 خاندان عالم است  
 از او مدد طلبیدم  
 المستوفی علی بن حنیف  
 داخل شد و از خبر  
 شد و در بزمی  
 از آن خبر دادند  
 در آن وقت  
 غلبه بسیار بود  
 نظام الملک را  
 در آن وقت  
 در آن وقت



# تاریخ مختار الاخبار ۱۳۴ ذکر سلطنت محمد شاه بهمنی

نرسانیده حکم بیرون رفتن داد و بودند و آنها در یک گروهی فرو آمده بودند رسیده  
 صغیر و کبیر را با تمام قتل رسانیدند و از سوار و پیاده جمعی کثیر را کجا گذاشته با جثه  
 نظام الملک و غنائیم موفوره روانه درگاه گشتند و بعد از وصول با احمد آبا و سید غنائیم را  
 بنظر پادشاه و را آوردند و این سیکو خدمتی موافق طبع سلطان آمده هر کدام را بهراری  
 ساخت و در سلک امرای مقرب منظم گردانید پس ازین واقعه چون والی مند و از دو  
 ملائمت و دوستی در آمده جانبین لوازم عهود و مواثیق در میان آورده عهد نامه ها را  
 بمهر علما و مشایخ و امرای رسانیدند و حاصل عهد نامه ها آنکه طریقت دست تعرض از دامن  
 ملک و مال یکدیگر کوتاه دارند و حسب شان سلطان احمد شاه بهمنی عمل نموده قلع و کعبه  
 در تصرف سلاطین خلجیه و گذارند و از ممالک اطراف که تعلق بکفار داشته باشند هر که  
 را حسبی از تعالی توفیق کرامت فرماید و بتبع جهاد داخل ولایت خود سازد از آن  
 او باشد و دیگری در آن طمع نماید بعد ازین قلع را خالی کرده بملازمان سلطان محمود  
 سپرند و دیگر در میان آن دو خاندان نزاع واقع نشد و را وایل نشد ملک التجا محمود  
 کاوان المخابر بخجی ابره جهان در کمال شوکت و تجل بالشکر بجا و رحبت تعزیت و تائب  
 رای سنگی سر و غیره متوجه ولایت سنگی شد و با سهیل و جوه فتح اخذ و کرده انتقام ملک التجا  
 خلف حسن بصری را از زمینداران کشید و رعیت را مطیع و متقاد کرده بمردم معینه کار آمد



تاریخ مختار الاخبار ۱۳۵ ذکر سلطنت محمد ثانی سنی

رجوع کرد و خود بصوبه خیره گوه که از بناد مشهوره راجا بکر بود روان شد و یکصد و بیست  
 چهار شیون از مردای کاری جانب دریا مرستاده خود از طرف خشکی با عساکر نصرت با شایان  
 رسید و جنگ انداخت و تا رسیدن خبر برای جانگروان لشکر بمیدگل مراد از بوستان  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَعَزَّ حَبِيبَهُ مُحَمَّدًا وَآلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 اتفاق مشتهر گشت و سلطان محمد شاه از شنیدن این خبر و فتح بزرگ خوشحال گردیده یک  
 بنفقه طلب شادی زد و ملک التجار محمود کادان خیره گوه را با ملای صاحب شوکت مضبوط  
 گردانیده و ذخیره و اسباب تلعه داری سامان داده بعد از سه سال بدار الخلافة احمد آباد  
 مراجعت فرمود و سلطان محمد شاه بمنزل وی رفته یک بنفقه در انجا بعیش و عشرت مشغول شد و  
 قامت قابلیت او را بجلعت خاصه زیب و زینت داد و محمد و مه جهان نیز او را برابر خواند  
 و سلطان این فقرات را در القاب افروخته و تانیشیان درگاه و طغرانوسیان بارگاه شایان  
 باین عبارت نوشتند حضرت مجلس کرم سید عظیم بایون اعظم صاحب السیف و القلم محمد و جهانیا  
 معتمد درگاه شایان آصف جم نشان امیر الامرا ملک نایب محمد و ملک التجار محمود کادان التجار  
 بخواجه جهان و هم دران بنفقه غلام او خوش قدم نام را که در آن یک و شش سال خدمت  
 شایسته بقدم رسانیده بود و بختاب کشورخان سرفراز نموده داخل امرای کلان گردانید  
 و قلعه گوه و چند و ده و کوند وال کولالور اضافه و اقطاع قدیم او کرده نواز شهاب فرمودند



# تایخ مختار الاخبار

۱۳۶ . ذکر سلطنت محمد ثانی پهنی

چون سلطان محمد شاه بعد از یکم هفتاد و یک سال از منزل خواجہ بدولت خانہ خود شتافت خواجہ بدولت  
 فخر شده و در وازرہ رابستہ جامہ نامی فاخرہ نفیس را از بر کند و بگریہ وزاری بر روی  
 زمین افتاد و چندان تضرع و تحسین نمود کہ خسار شیر نفیس خاک آلودہ گشت و چون  
 از حجرہ بیرون آمد جامہ درویشانہ پوشید و جمیع علما و فضلا و سادات احمد آباد سید  
 کہ سمت استحقاق داشتند طلبیدہ از نقد و جنس و جواهر و امتعہ نفیسہ ہر چہ اسم ملکیت  
 داشت و درین مدت در از چہ در ایام تجارت و چہ در ایام امارت اندوختہ بود و غار  
 کتاب اسپی فیلیمہ را بر ایشان منتک کرد و گفت الحمد للہ کہ از وقت اسارتہ  
 رستم و از وسوسہ آن خلاص شستم کی از علما کہ ملا شمس الدین محمد اورا میگفتند و از اعیان  
 جرجان بود و با خواجہ مصاحبانہ سلوک میکرد سوال نمود کہ درین چہ سیرت کہ جمیع مالو  
 خود را بروم منتک کردی و کتاب واسپ و فیل را نگاہداشتی جواب داد کہ در وقت  
 کہ سلطان محمد شاه بمنزل من تشریف آورد و من چہان مرابرا در خواہد نقل ما زہ  
 شروع در سہ کشی کردہ آن مقدار عجب و کبر و دی ہن ہا کہ من از ہجوم آن سیرم  
 و حیران شدم در همان مجلس بخود پر واختہ بزر جہر نفس مشغول گشتم تنہا پنچہ از مکالمہ با  
 آدم سلطان اثر تغیر در من یافتہ پرسید کہ حال صیت گفتم در دول ہم رسیدہ اثر  
 خفقان می یابم سلطان آزار عوارض بدنی حمل کردہ مرا با ستراحت امر فرمود و خود بدولت

سلطان محمد ثانی پهنی











## تاریخ مختار الاخبار ۱۳۹ ذکر سلطنت شاه بهمنی

اورا بانواع لطف و عنایت نواخته گفت که یکم بخواجه پدر داشته باشد  
 یقین که از چنین خدمتها بطور خواهر رسید پس حکم کرد که خواجه یوسف عادلخان را  
 بخانه خود برود یک هفته ضیافت نماید و در تکلفات رسمی باقصی الغایت کوشد  
 خواجه زمین خدمت بوسیده معروض داشت که این معنی بی وجود پادشاه صورت  
 نخواهد بست پادشاه مقصود او را فهمیده گفت ضیافت مشترک فرموده اند و اول  
 یک هفته یوسف عادلخان را ضیافت باید کرد و بعد از آن ما را بخانه برده یک هفته دیگر  
 لوازم مهمانی بجای باید آورد و بعد خواجه تسلیم کرد و سر بر زمین اخلاص نهاد و یوسف  
 عادلخان را بمنزل خویش برد و یک هفته ضیافت او مشغول شده آنچه رسم دنیا و آداب  
 بتقدم رسانیده باتفاق یوسف عادلخان در سامان مهمانی شاه گشته خانه را همچو کارگاه  
 چین آراست و صبح روز هشتم سلطان محمد شاه بهمنی بخو خورشید انور سایه التفات  
 بر سر خواجه انداخته از در آمد و یک هفته در آنجا مجلس شرب ساخته یوسف عادلخان را  
 همکام ساخت و خواجه در تکلفات رسمی باقصی الغایت کوشیده چندان تحف و  
 هدایای نفیست اقلیم نظر در آورد که ناظران و کن از مشاهده آن متحیر گشتند از آنجمله  
 پنجاه طبق طلا با سبزه پاشی مرصع بود که در هر کدام بره گو سفید بریان میگنجید  
 غلام چوب کشی و دکنی که اکثر خواننده و سازنده و صاحب شربت بودند و یکصد



## تاریخ مختار الاخبار ۱۴۰ ذکر سلطنت محمد شاهی بهمنی

عراقی و عربی و ترکی مع یکصد و پنجاه کاسه فغوری که در سرکار شاهیان بهمن می رسیدند  
 و در روز آخر جمیع شاهزاده ها و امارا و ارکان دولت را نیز تخته های لایق داده تفصیل نقد  
 و جنس سرکار خود را بنظر پادشاه در آورد و گفت اینها همه از دولت شاه بهمن رسیده تعلق  
 بشاه دارد و هر که امر شود خواهیم سپرد پادشاه از حسن خلق و اخلاص او خوشوقت شده فرمود  
 همه را قبول کردیم و باز بتو بخشیدیم و بعد ازین حسن اعتبار خواهد و بزرگی یوسف عادل خان پیش  
 اعلی رسید و محسود امثال او قران گردید و وجه تسمیه اسم محمد شاه بلشیکری  
 و غازی حاکمان حکایت وجهه موجب شهرت این لقب را چنین روایت کرده  
 اند که در سال ششم هجری پرگته رای قلعه بلکوان بخمر یکای بیگلر عازم تسخیر خزره گوه  
 گردیده با حشری از نور و بلخ بیشتر متوجه آن بند شده راه دخول و خروج مسدود  
 گردانید شهریار از استماع این اخبار برآشفته با حضار سران سپاه فرمان داد و بدو اجازه  
 رسیده جازم گردید که انحصار بحر و قهبر مسخر سازد پس آتش بازان را پیش خود طلبیده  
 گفت اگر سلامتی خود را میخواهید در دو هفته میباید که برج و باره این قلعه را بنیدازید و اگر  
 در آمدن شهر بران و بیاداران راه پیدا کنید منمندان با شال امر کار خود مشغول شده  
 سرتوب را از مورچهل خواجہ یوسف عادل خان و فتح الله عماد الملک نیز قلعه رسانیده مملو  
 از باروت ساخته سیکار آتش زده رخنه ها در قلعه افکندند و لشکران را کشته را



# تاریخ مختار الاجل

سلطان محمد ثانی بنی

گرفته بجنگ ایستادند و قریب دو هزار کس از مردم شاهی شته شده ناگاه سلطان محمد شاه  
خود سوار گشته حمله آورد و از خندق که بجنگ اپناشته بودند گذر گشته دهنه بار از نصر  
مردم قلعه بر او زد و حصار اول را متصرف گشته بگرفتن قلعه دوم مشغول گشت و را  
پرکتیه خود تغیر لباس کرده از درون برآمد و بموچل سلطان محمد شاه رفته گفت مرا را  
پرکتیه بخدمت سلطان فرستاده است و پیغامی سپرداده و چون اینمضی را مقربا  
درگاه بعض رسانیدند حضرت مجلس یافت و زمین خدمت بوسیده و دستار در  
گرددن انداخته معروض داشت که رای پرکتیه منم و بافرزندان نجاکبوس آمده ام اگر مخی شید  
اگر میکشید اختیار شاه راست شاه از سر گناه او در گذر گشته بجان امان داد و در ملک  
امر منظم ساخت و در همان روز سوار گشته قلعه درآمد و شکر الهی بجای آورده  
خود را بشکر می بلقب ساخت و قلعه نلکوان را مع مضافات باقطاع خواجه مقرر کرده  
دارالملک خود شد و در همان چند روز والده اش محمد و منه جهان که دران پوشش  
بوده کار و بار پادشاهی از و رونق و نظم داشت فوت کرد و سلطان جنازه اش  
بدارالشاهی احمد آباد بیدر رسول داشت و چون موکب منصور ببلده بجا آورد رسیدت  
رفع کلفت حسب التماس خواجه که اقطاعش بود چندگاه در آنجا مقام کرده تعیش و عشرت  
مشغول گشت و خواجه بانواع ضیافت قیام نموده شراطی مهمانداری بجای آورد و سلطان



## تاریخ مختار الاخبار ۱۴۲ ذکر سلطنت محمد شاهی بهمنی

راهوایی پیاپو خوش آمده اکثر کالایان که از تخدشات خواج بود اوقات بهر انجام  
 پادشاهی صرف می نمود و غرمت انداشت که موسم بهسات در آنجا بسر برده روان  
 احمد آباد بدر گرد قضا را در آن سال در تمامی کن جی پیاپو را مساک باران شده قحط  
 و غلام بهر سید بنا بر آن پادشاه لا علاج شده خود را بدارالملک احمد آباد بدر رسانید  
 و آن قحط لقطه پیاپو شهر گردید و در سال سیوم که نسیم عنایت الهی وزیده باران  
 شد کسی نبود که بکشت و کاری پردازد در بهمن نامه مسطور است که چون مردم از قحط و  
 برآمدند و اثر معمور در دکن پدید آمد مقارن آن خبر رسید که رای آوری و غیر  
 راجگان به بیخمال استراده مملکت تلنگ قلم از حد خود فراتر نهاده اند سلطان  
 تجویر و را بهمنی خواج بنفسه قصدی آن سفر شده در گنج بکشا و موجب کسب اخیل و  
 داد به تحصیل هر چه تمامه بر انصوب فرمود و در اواخر شش ماهه هجری از آب عبور نمود  
 بدارالملک آوری و فته در قتل کفار و خرابی مملکت تقصیر نکرد و آوری و  
 باقصی لایت گر ختیه آخر الامر آوری و معذرت خواست و تحف و هدایای محضی  
 ملازمان شاهی فرستاد محمد شاه در اشنا کوچ قلعه را مفتوح ساخته بعد از تماشای شهر  
 و قلعه بخانه بزرگی که در آنجا بود شکسته چند نفر را به اجار اقصه غرا و ثواب گردن  
 زده حکم فرمود که بجای آن مسجد بنا کنند و مزاران در همان روز طرح مسجد افکنده شروع



## تاریخ مختار الاخبار ۱۴۳ ذکر سلطنت شاه تاج محمد بنی

دوران نمودند و سلطان محمد شاه منبری از چوب ساخته بالای آن شد و خود را بک  
 محمدی گفته و در رکعت نماز شکر ادا کرد و در بسیار مستحقین داد و خطیب را اشارت کرد که  
 خطبه بام او بخواند و جواب معروفه داشت که چون شاه بقصد غزاجین برین راکشته است  
 مناسب آنست که آنحضرت را بعد ازین غازی خوانند سلطان محمد شاه قبول این معنی  
 خطیب لفظ غازی در القاب افزود و القصة محمد شاه اولین کسیست از شایان  
 بهمنیه که بدست خود برین کشته است چه که شایان با ضیعه بهمنیه در غایت حکم قتل برین  
 کمتر نموده اند چه جای آنکه آنها را بدست خود گردن زده باشند و عقیده شاه  
 بر بهمنان آنست که برین کشی بر شایان مبارک نیامده خلل در مملکت نشان پدید آید پس  
 از آن سلطان محمد شاه بموجب التماس خواجہ قریب سه سال در راه جہندری و آنجا بود  
 بوده سرحد بار مضبوط ساخت و بسیار از زمینداران را مستاصل گردانیده  
 کما هو حق ضبط تلنگ نمود و بعد در فکر تسخیر ولایت لرستان که ساعی گشته بدانظر  
 روانه شد در اشای طی مسافت قلعہ بالاس کوپی دید که خراب شد چون بوم  
 از آثار پادشاهان دہلی بود که برای ضبط اینجہ و دستہ بودند در آنجا مقام فرمود  
 حکم کرد که معماران تعمیر آن مشغول شوند و اہتمام آن چون بخوابه رجوع شد سعی  
 بلیغ بتقدیم رسانیده کاریکہ در دو سال میابست کرد در ششماه با تمام رسانید و غلہ



# تایخ مختار الاخبار ۱۴۲ ذکر سلطنت محمد شاهی بهمنی

و از وقت و توپ و ضرب زدن و جمیع آلات قلعه داری سامان کرده بمردم مقصد سپرده  
را بالا برده و بی هیچ خبری که مهیا کرده بود بنظر در آورده سلطان تحسین و آفرین فرمود  
گفت حق سبحانه تعالی را بر ما مخلص فضل و کرم است کی شاهی و ریاست خلق دوم  
نوکری هیچ خواهی پس ها که در برداشت بر آورده او را پوشانیده و جامه که او پوشیده  
بود بر آورده خود پوشید و تا امروز در هیچ کتاب بنظر در نیامده که پادشاهی بنو کرخین  
سلوک نموده باشد لیکن چون این مرتبه کمال او بود و کمال علامت زوال است اثر آن  
چنانکه بیاید در همان زودی بظهور رسیده و موجب عبرت دیگران گردد و القصة  
محمد شاه بعد تمام قلعه و دست هزار سوار معبر حجت محافظت در آنجا گذاشته بمشور  
ملک حسن نظام الملک بگری دیوسف عادل خان و فخر الملک یاری از امر غریب  
بالشکر و ولت آباد و خنیر که قریب پانزده هزار سوار میبودند در کمال سامان و استعداد  
بر سر نرسنگ تعیین کرد و خود بمحلی بن که آن نیز از ممالک نرسنگ بود وقت آمدند  
را مسخر ساخت و بجانب کندر پور علی علم رجعت برافراشت و حریفان کیشین  
ملک حسن نظام الملک و ظریف الملک و غیره بعضی از غلامان حضور را که در غایت  
تقریب بودند روکش کرده تحریک و ترغیب می نمودند که گاه و بیگاه سخنان و  
امیر نسبت بخواجه در مجلس سلطان مذکور می ساختند و آنجا محبت عنان غیبت

از سید محمد  
نارنجی  
محمد شاه از آنکه  
ع



و حیانت آن نزرگوار معطوف داشته تقصیر میکردند تا آنکه در گذر پور پل پیمان عظیم  
گرفتار نموده آنجناب بکشتن دادند تفصیل این سخن آنکه چون در عهد  
محمد شاه بهمنی از مملکت بهمنیه وسعت گشت رای صائب خواجه مفتضی آن گردید که در  
سلطان علاء الدین حسن کاکلوی بهمنی تصرف چند نماید پس سلطان محمد شاه عرض کرد  
به براین معقوله آنرا خاطر نشان نمود و بعمل آورد و از آنجمله یکے السنت که مملکت را  
که چهار قسمت کرده بودند هشت قسمت کرد و هشت سرش که باصطلاح ایشان  
طرفدار میگفتند بهم رسانید برین پنج که مملکت بزرگ را دو قسمت کرده کاویل را تقسیم  
عماد الملک دادند و ماهور را آنجناب و نذخان حبشی سپرده و دولت آباد را یوسف  
عادلخان و جنیه را بابا سیکار از محال انداپور و مابین دمان و بس و بندر گوه و ننگلوا  
بفخر الملک که از خویشان خواجه جهان ترک بود رجوع کرد و بجای پور و سیکار از محال  
آن تا آب پیوره و رایچور و گیل باصف هم اقتدار خواجه جهان کاوان از رانی  
داشت و حسن آباد گلبرگ و ساغر تامل درک و سولا پور بدستور دنیا که خواجه سراسر  
حبشی بود و او که کرد و مملکت تلنگ بالهام که در ضبط ملکش نظام الملک مجری بود  
نیز دو قسمت کرده را چندی وی و ننگنده و چمپلی شین و اواریا و دیگر مواضع بسیار  
با نظام الملک داده حکومت و رنجش با اعظم خان ولد سکنده خان بن جلال خان

غفر الله له ولوالديه



تایخ مختار الاخبار ۱۴۶ ذکر سلطنت محمد شاهی بهمنی

مقرر نمود و از هر یک طرف ثمانیه سیکار از قصبات و پرگنت را خاصه کرده در  
 تصرف خزانه پادشاهی قرار داد و دیگر آنکه از زمان سلطان علاء الدین حسن گانگوی  
 بهمنی رسم آن دولتخانه چنان بود که هر کس سرشکر مملکتی میشد جمع قلاع آنطرف را  
 در تصرف میداشت و او هر کس را که صلاح میدید عواله میکرد و طرفداران مانند گوندو  
 و بهرام خان و سکندر خان گاه گاه با ستیها حصون متون داعیه سرکشی نمودند  
 بنابراین آن سعید روشن ضمیر انفعالی از شرایط خرم بعید دانسته مقرر کرد که یکی از  
 قلاع را البیشکر گذاشته باقی را با مراد منصبداران معتبر آنطرف از حضور پادشاه  
 حواله کنند چنانکه قلعه دولت آباد و جیپور و جیپور و حسن آباد گلبرگه و ماهور و کاول و  
 ورنجل و راجمهر و حکام مفوض گشته دیگر قلاع از حضور مردم معتمد سپرد و یکی دیگر از  
 تصرفات خواجه در ضوابط سلطان علاء الدین شاه بهمنی اینست که در سوابق ایام که  
 مملکت تلنگ بجوزیه تصرف شاهان بهمنیه و رینیا مدیه بود و مقرر چنان بود که پانصدیرا  
 یک لک هون و هزار بی دو لک هون نقد از خزانه و یا جاگیر و اصل سازند و بعد از  
 تسخیر تمامی مملکت تلنگ نظر عنایت بحال سپاهی فکنده مقرر کرد که امرای نصیرا  
 یک لک و سبست و پنجاه هزار هون و پنج هزار بی را دو لک و پنجاه هزار هون ببرند  
 و جاگیر یکمیدارند بدین پنج بود که اگر از یک لک هون کمتر حاصل باشد غلامان از خزانه



# تایخ مختار الاخبار

۱۲۷

ذکر سلطنت محمد شاه پهلوی

پادشاهی اصل سازند و چنین اگر امار از عدد و شکر یک سپاهی کتر نگاه میداشتند بخوا  
بازیافت آن می نمودند و باین کار با ضبط لشکر و ولایت و رفاهیت خلایق کما  
بینی بطور رسیده رونق عظیم در امور سلطنت پدید آمد اما موافق مزاج جماعتی که  
صاحب داعیه بودند دنیا بد نسبت بخواجه کمر عداوت بستند و خواجه آنرا فهمید و چون  
همگی همت او مصروف دولتهای صاحب بود پروا از ایشان نمیکرد و چون میان  
خواجه و یوسف عادلان نسبت پدری و فرزندی بود و نهایت اخلاص میکردند  
و در همه باب بشیاریکدیگری بودند و در نیت طویل گزندی و آسبی بوجود آن بزرگ  
صوری معسوی نمیتوانستند رسانند تا آنکه در نیوقت که یوسف عادلان بر  
سرسنگ یقین بود جمعی از دکنی و حبشی که از دست گرفتگان خواجه بودند و بمیان  
التفات خواجه براتب ارجمند فایض و از مشاییر و گاه شد بودند مانند ظریف  
دکنی و مفتاح حبشی که باملاک حسن نظام الملک بحری اتفاق کرده بودند گفتند در وقت  
که یوسف عادل خان حاضر نیست فرصت غنیمت است در دفع خواجه باید کوشید  
ظریف الملک و مفتاح حبشی و دیگر غلامان هندی مقرب یا یکی از غلامان حبشی خواجه  
مهر وارش بود طرح دوستی و خصوصیت افکند و ببدل تقو و جواهر و امتوافقیه  
اقسام اسپان تارنی و غیره مشرند و احسان خود ساختند و در روز مجلس



# تایخ مختار الاخبار ۱۴۸

نور سلطان محمد ثانی بهمنی

که سرخوش بود ظرفی الملک و مفتاح حبشی کاغذ سفید پیچیده در دست گرفته گفتند  
این کاغذ برات فلان یار و آشنائی ماست و مهر اکثر ایوانیان شده است چه با  
که مهر خواجه نیز برین نه و ما را برین منت خود سازی غلام از کمال سقایی باور کرده چاکر  
ایشان نمودند بی آنکه تمام کاغذ را کشود و بخاطر آورد مهر کرد ظرفی الملک و مفتاح  
حبشی تدبیرا موافق دیده وقت شب بمنزل ملک حسن نظام الملک بحر می رفتند  
و حقیقت معروض داشتند و باتفاق از زبانی خواجه برآورد ریس در آن کاغذ نوشتند  
که از شرب خمر سلطان محمد شاه و ظلم او متفرگشته ایم و بادنی تو بهی کن سحر  
خواهد شد چه که در راجه هند و آن سرحد سردار صاحب جودی نیست هرگاه شما  
بالشکر خود بی مانعی و قراح می میان ولایت دکن در آید چون اکثر امرای سرخس من  
بیرون ستند من نیز از هر طرف علم خلاف بلند میگردد و بعد از دفع شاه  
دکن را علی السوئی تقسیم میکنم و ظرفی الملک و مفتاح حبشی و قتی که ملک حسن  
نظام الملک حاضر بود کتابت فرمود را بنظر سلطان محمد شاه در آوردند و سلطان  
چون مهر خواجه را می شناخت سر اسیمیه و ملک حسن نظام الملک بحر می فرستید  
سخنان موش آتش قهر او را بنوعی افرخستند که غمان اختیار از دست  
داده بی آنکه حقیقت حال بخاطر آورد و حامل مکتوب را که از جانب خواجه پیش رای آورد شبیه



استفسار نماید کس بطلب خوابه فرستاد و نزدیکان خوابه بر طلب مطلع شده خوابه را  
 آگاه کردند و گفتند اگر رفتن امروز را بیهانه موقوف کند خوب خوابه بود و خوابه این  
 که در آن ایام در دربان نشو و بخواند بدیت چون شهید عشق در دنیا و عقبی <sup>نیت</sup> حورو  
 خوش دمی باشد که مار کشته زین میدان برند و گفت این محاسن که در خدمت ملوک  
 شاه سفید شده اگر از دولت پیشتر رنگین گردد موجب رخر و نیست اقترازا  
 سر نوشت نمیتوان کرد و از قضایاتوان سپید درین اثنا چند کس از امر کی با که  
 از تالبعان او بودند کسان معتمد نزد خوابه فرستاده پیغام نمودند که سخنان <sup>بگاه</sup> بجا  
 می شنویم هزار سوار خاصه شما حاضر اند اگر آن خداوند سوار شده راه گجرات  
 پیش گیرند فدویانه ملازم رکاب خواهیم بود و جواب داد که سالکها را از ازل و  
 این سلسله فراغت کرده ام و هیچگونه تقصیر از من بوجوب نیامده است بجز <sup>تقصیر</sup>  
 که دشمنان کرده باشند بالتقدیر یا پرسیده شاه یکایک بیوفائی را منسوب  
 نخواهد ساخت و اگر سیاست کند هم بهتر از حرام نمکی است پس همان لحظه بدرگاه شاه  
 رفت سلطان محمد شاه پرسید اگر کسی با ولی نعمت خود چو چمت حرامخوری نماید  
 و یقین بپزند و منزای او چیست خوابه گفت آن بخت که باه صاحبش و رتقا  
 غدر باشد و یقین بشود و سزايش خرمشیر آید نیست سلطان همان کتاب را بوی



# نایخ مختار الاخبار ۱۵۰ ذکر سلطان محمد شاه ثانی بهمنه

نمودخواه ایه جهانک بدایتان عظیم خوانده گفت مهرنت اما خط منست  
 وازان خبر ندارم و قسم یاد کرده مضمون این مقال بعرض رسانیده

## قطعه

بختدائے که جوهر امرش که چو بهشتان یوسف و گریگ است	اهل سیغی بخون دل سفتند انچه از بند و دشمنان گفتند
--	--

هر چند خواه ازین طور سخنان عرض نمود سلطان چون شرا غر بده خود را بدست قهر  
 و غضب داده بود و زوال آن دو دمان نیز نزدیک سیده در مقام تجسس و تحقیق  
 از مجلس نجاست و جوهر نام حشبی را قبلاش حکم کرد خواه گفت قتل من که بغایت سیر  
 رسیدم سهیاست اما موجب خرابی ملک و بدنامی تو خواهد شد سلطان از کمال  
 کوتاه اندیشی سخن او گوش نکرده و ملتفت بجواب شده متوجه صرم سرا شد و جوهر حشبی  
 کشیده متوجه او گشت و خواه بدو زانو زد و بقبله نشسته گفت لا اله الا الله  
 محمد الرسول الله و چون شمشیر بجای آورد سید احمد الله علامت الشهادت  
 گفته جان بحق تسلیم نمود و درین اثنا سعید خان گیلانی که از اقوام او بود و در سلاطین



## تایخ مختار الاخبار ۱۵۱ ذکر سلطان محمد شاه ثانی بهمنه

که با رانظام داشت بحسب تقابلی بدیوانخانه آمد و چون غلامان گرم سیاست بودند  
بی حکم او را بقتل رسانیدند و مدت عمر خواجه فقید دویشت سال بود و پیش از شهادت  
باندک زمانی قصیده در مدح سلطان محمد شاه بهمنی گفته بود که دو بیت از این است

<p><b>ابیات</b></p>	<p>شد شکل تنیخت پرورش جان جمایل تیغ تو آب حیوان مردم ز حسرت آن</p>	<p>بیکل خضر نیغی و آنکه هر سلی ل آری بجهد من شد آجیت قاتل</p>
---------------------	--	---

و این واقعه صوبت تاریخ پنجم صفر شصت و شمانین و ثمانمائه روی داد و ملا عبدالکریم محمدی  
صاحب تاریخ محمود شاه که از شاگردان بیکل از میدان خواجه بود این بیت تاریخ شهادت گفته

<p><b>قطعه</b></p>	<p>شهید بی گناه مخمدم مطلق و گر خواهی تو تاریخ و فاش</p>	<p>که عالم را ز جو دش بود رونق مروخوان قصه قتل با حق</p>
--------------------	--	--

و دیگر چنین گفته است سال فوتش کسی پرسد بگوئی : بیگانه محمود کاوان شد شهید  
و ملا سامعی که ملاح و ندیم و نوکر او بود گفت : **قطعه**



# نایخ مختار الاخبار ۱۵۲ ذکر سلطان محمد شاه پهلوی

چون خواجہ جہانگیر گزرا محواریے	در دل بند و میکرد پیوستہ جاسپا
گشت او شهید مغفورایی سعی تحقیق	تا رخ کشتن او جوی از جلال خوارے

القصہ بعد از قتل خواجہ روز دیگر سلطان خواست از انجا کوچ نماید قضا را در انشب  
فتح الله عماد الملک و خداوند خان جشی بالشکر پڑا و ماہور کوچ کرہ در دو فرسخ محلی مسکن  
فرود آمدند سلطان کوچ را موقوف داشتہ علی الصباح کشتی دایشان فرستاد و  
سبب استغفار نمود ایشان گفتند کہ مقبران در گاہ افترانمودہ مثل خواجہ جہان  
شخصی را بکشتن و او نہ اگر مارانیز تہمتی گرفتار سازند چو عجبشہ محقق با ایشان پیغام  
فرستاد کہ شما بحضور من آیند تا لوازم مشورت بجای آورده دشمنان خواجہ را  
سبزارسانم ایشان معذرت خواستہ گفتند کہ ہر گاہ یوسف عادل خان بیاید اتفاق  
او بیابوسر خواہیم رسید سلطان بجز مواسا و مدارا چارہ ندیدہ فرمان طلب ہم  
یوسف عادل خان بہرست روان داشت و یوسف عادل خان بچہل بکوند کوہ  
آمدہ از گرد راہ نزد فتح الله عماد الملک نزول نمود و ہمگی صاحب ارادہ شدہ جمع مدعیان  
خویش را حسب الخواہ ساختند و جاگیر خواجہ از بیجا پور و غیرہ بالتمام یوسف عادل خان نمودن  
گشتہ طرفداران خود و گردند و دریا خان و فخر الملک ملو خان و اکثر امرای مغل و  
ترک تابع او شدہ از ممالک بجا پور اقطاع یافتند و ملک حسن نظام الملک سحری نائب



## تاریخ مختار الاخبار ۱۵۳ ذکر سلطنت محمد شاه تاجی

و پیشوا شده نظام الملک کنی طرفداری دولت آباد یافت و عماد الملک و خداوند خان  
جشی نیز قرین حصول مقاصد گشته باقطاع قدیم مغز گردیدند و قوام الملک کبیر  
و قوام الملک صغیر که از غلامان ترک بودند و باملک حسن نظام الملک اتفاق داشتند  
سرشکر و رنخل و راجندری شده با اتفاق سلطان کوچ کردند و چون اینها در کاب  
سلطان با حیات تمام با احمد آباد رسیدند یوسف عادل خان و فتح الله عماد الملک  
و خداوند خان بشهر در نیامده بیرون فرود آمدند و سلطان محمد شاه چون دست  
که کار از دست رفته خود را بدست ستین نه داده بایشان بسخ گفت و حضرت اقطاع  
فرموده جوشن صبر در بر کرد و بدان گمان که ملک حسن بجری همچو خود ابرضا شکست خورده  
پایه پناه او را روز بروز بلندتر گردانید و لطفهای سرشار نسبت بکوتاه ساخت و  
این معنی خود بیشتر موجب نفرت طبایع گشته کار ضایع تر شد و بعد از چند ماه بدان اند  
که یوسف عادل خان و مستح الله عماد الملک را در دام آورده انتقام بکشید بهانه  
بسیار تلکوان و دریا بار از احمد آباد بیدر نهضت نمود و بموجب حکم یوسف عادل خان  
و مستح الله عماد الملک و خداوند خان جشی بالشکرائی آراسته بوی بستند  
لیکن نسبت قدیم خود عمل کرده از لشکر گاه دور فرود می آمدند و در وقت کوچ  
بر سر راه با ایستاده از دور سلام میکردند و سلطان محمد شاه در ساقی هزار



# نایخ مختار الاخبار ۱۵۴ ذکر سلطان محمد شاهی بهمنی

کرت خواجہ را یاد کرده بکشتن او تا سفاک میخورد و چون خود کرده را عیالچی نیست صبر کرد  
 غصه میخورد تا رسید به ننگوان مجدد آتما شاهی شهر و حصار کرده هر چند امر را تکلیف  
 میسر بدرگو و کوکن نمود قبول نکردند این محمد در کمال آزر دگی و ممال عازم مرا  
 گشت و در آن اشنا خبر رسید که شیوراکا حکم بجائگزشت کر عظیم بر سر بندر گو  
 نقین کرده در مقام انتظار است سلطان یوسف عادلخان را با لشکر بیابور  
 از غریب ترک و دکنی عدا فعه کفار فرستاد و خود کوچ بغیر و ز آبا و رفت تا فتح الله  
 عماد الملک و خداوند خان حبشی بر حضرت بجانب برادر فرستند و سلطان محمد  
 چون میدانست که کار جنگ ساخته نخواهد شد و بجز خرابی امری دیگر نطلب و نخواهد  
 آمد سکوت اختیار کرده دوسه ماه در فیروز آباد بحسب ظاهر شیطاطی ارغوانی پرداخت  
 و در باطن اندوه و غم بر دست و پا می شد روز بروز می گاست بنابرین هزاره  
 محمود خان را ولیعهد ساخته ملک حسن نظام الملک بحری را وکیل السلطنته او گردانید  
 و درین باب محضری نوشته بخط و مهر اکابر و علما و قضاة سبج ساخت و در آن  
 آیام مکرر بر زبان آورد که ظاهرا این دولت مشرف بر زوال است چه که امر مشکل  
 کسی که سالها پادشاهی کرده ام و بضرر شمشیر چندین ملک کشوده اطاعت نمیکند  
 بعد از من طفلی را چگونه اطاعت خواهند کرد و بعد از آنکه ضعف بیشتر شد بدار الملک

خاندان بهمنی را در این  
 دست نوشته  
 از دست  
 منازعات  
 قشت  
 امر اعدا  
 نیست  
 عوین  
 بدست  
 مع  
 ماکه در انجام  
 دفعه  
 نه



تاریخ مختار الاخبار ۱۵۵ ذکر سلطان محمد ثانی بهمنی

احمد اباد بید رفت صحت یافت و بمضمون این بیت عمل نمود و بپیت  
باز اعتدال یافت مزاج شهنشاهی را روز نشاط آمد و بگذشت شام غم یاد  
هنوز ایام نقاحت بود که شراب عرقی که در هندوستان میشود با فراط  
خورد و جماع کرده بخواب رفت حرارت حرکت جماع و شراب و خواب به دل شد  
شاه سیمه از خواب برخاست و مشرف جهان طبیب عرق بید مشک داب  
خنک خورانیده چون اندکی کمال خود آمد حکیم بمنزل خویش رفت و شاه در غمت  
او از غلط مشهور که شراب زده را علاج شراب است فریب خورده و همچون زهر  
بیوقت چند پاله شراب نوشید درین دفعه کار ازین و آن در گذشت بتلا  
و طبیدن افتاد و در حالت سکران نزع روان هرگاه بهوش میآمد بهمن میگفت  
که باطن خواهر مرا سیکند و در غره صفر شسته سبع و ثمانین و ثمانه قدم  
در اقلیم عدم نهاده از خرشته جهان برست و سامعی در تاریخ وفات او گفته

قطعه

شهنشاه جهان شاه محمد	که در بحر فنا ناله فروشد
دکن چون شد خراب از رفتن او	خرابی دکن تاریخ او شد



تاریخ مختار الاخبار ۱۵۶ ذکر جلوس سلطان محمود ثانی بهمنی

و مدت سلطنت او سی سال بود البقاء للک الملک المعبود

ذکر جلوس سلطان محمود بهمنی ثانی و بیان اسباب  
زوال و واقعات کثیر الاحتمال او

چون محمود شاه در دوازده سالگی سندناریتی شاهی بفرود شکوه خوش  
زیب و زینت بخشید امرای درگاه مثل ملک حسن نظام الملک بحری  
و قوام الملک کبیر و قوام الملک صغیر و قاسم برید ترک سرنوبت که حاضر بودند  
با وی بیعت کردند پس نظام الملک و قوام الملک کبیر و صغیر و قاسم بیگیم  
پیش آمده مبارکباد گفتند و در جای خود ایستادند و جمیع امرای و ملوک و سواران  
که در شهر حاضر بودند بغیر سلام مشرف شده در همان مجلس بعضی مذکور شدند  
که در مجلس رفیع مثل یوسف عادلخان سواد و دریاخان و ملو خان و فخرالملک  
که از امرای کبار تر کنند حاضر نیستند بی ایشان چگونه جلوس نمودند ملک حسن  
نظام الملک بحری گفت مهم سلطنت را معطل داشتن موجب و خلل است  
هرگاه آنها از کوکن بیایند یکبار دیگر اجلاس کنند و مناصب خطاب یکدیگر  
قسمت نمایند و ملا عبد الکرم مدانی که در آن مجلس حاضر بود نوشته است که مردم



# تایخ مختار الاخبار ۱۵۷ ذکر جلوس نیکو شاه

عارف این گفتگو را در روز اول جلوس نیکو شاه استند و آخر آنچنان شد که اوقات شاهی و اگر چه استدا و پیدا کرد اما بکلی بخت و نزاع و کلفت و مخالفت با امرای درگاه خود که داعیه شاهی و سیرور داشتند گذشته سلطنت ازان دو دمان برگشت و زمانه مضمون این شعر را بر صفحه حال شان نوشت

اِذَا مَا ارَادَ اللهُ تَغْيِرَ وَدَلَّتْ	فَارَ قَضَاءُ الْحَقِّ لَا يَدَّ وَاقِعَ
فَكَيْفَ بَقَاءُ الْمَلِكِ مَرْدُودُ الْحَكْمِ	وَلَا يَنْفَعُ التَّدْبِيرُ وَالْحَكْمُ قَاطِعَ

بشرح این حال بسبب احوال نیکو یوسف عادلخان و جمیع امرای مغل و ترک و دکن که در یورش کون چنانچه مذکور شد همراه بودند غیر ممکن شدن سلطان محمود بر تخت دکن استماع نموده همگی مشورت کرده یکدل و یکجبهت در غایت تجمل و شوکت جهت مبارکباد جلوس متوجه دار الخلافه شدند و بیرون شهر فرود آمده یوسف عادلخان و دریاخان و فخر الملک و تغرشخان و ملو خان و ولد قاسم بیگ صف شکن و اثر درخان و غضنفرخان بانیراجوان انتخابی مغل و ترک بغیر میت دریافت ملازمت شاه لشهر درآمدند و وقتیکه قلعہ ارک رسیدند با آنکه رسم نبود که امرانو کران خود را اندرون ببرند لیکن از ملاحظه عذر ملک حسن نظام الملک بحری دوستی جوان مصلح مردانه بدرون دارالاماره همراه بردند



تایخ مختار الاخبار ۱۵۸ ذکر سلطان محمود ثانی بهمنه

ملک حسن نظام الملک بحری خود پیش اندیشی کرده از امر او منصبداران و خانی  
خیل قریب پانصد جوان تمام یراق جنب و دفع یوسف عادلخان بقلعه درآورد  
بود اما یوسف عادلخان چون برین حالت مطلع گشت معاودت صلاح ندید  
متوکل علی الله بان جماعت یکدل شمشیر را در دست گرفته بقصر تختگاه بالا رفت  
و چار ناچار ملک حسن نظام الملک بحری و امیر قاسم برید پیشوائی نموده ایشانرا بسلاطین  
سلطان محمود شاه مشرف ساختند یوسف عادلخان مبارکباد گفته بروشن  
قدیم بالادست همه بایستاد و دریاخان زیر دست ملک حسن نظام الملک بحری  
ایستاد در میضورت میان وی و ملک احمد پیشرس فاصله شد که اگر اعوان  
و انصار ملک حسن نظام الملک بحری قصد ایشان نمایند اول انتقام خود را از  
ملک حسن و ملک احمد کشند و بعد هر چه شدنی باشد بشود ملک احمد ازین محارزه  
گشته خواست که دریاخانرا از میان پدر خود بدر کند ملک حسن واقف شده  
مانع آمد و بر کافتنه و فساد در ساعت پیا د شاه عرض کرد و بعد از خصص  
بجلبه های معتاد ایشان را حضرت الضراف داد و یوسف عادلخان که از فتنه  
ملک حسن نظام الملک بحری امین نبود دست ملک حسن را گرفته بهانه خرقه  
تابیرون قلعه آورد و چون بخیل چشم خود رسید اظهار دوستی و یکپختی کرده در میان



تواضع از وجهاش و بانهار مردم کار آمدنی در منزل خود بدرون شهر فرد  
آمده در یاخانرا حکم کرد که باتفاق امراء دیگر در کمال احتیاط بیرون شهر اقامت  
نماید با وصف این چون سلطان محمود شاه دست خوش حرفیان بود  
ب تکلیف ملک حسن نظام الملک و غیره و کنیان را بکشتن ترکان ایما فرمود و  
تا بست روز بین الفریقین جنگ بود و قریب سه چهار هزار کس از طرفین  
گشته معامله فیصله نیافت بالاخره علما و صلحا در میان آمده حرف صلح زدند  
ساختند یوسف عادلخان بصلح راضی شده بعد چند روز باتفاق اعوان  
و انصار خویش از شهر برآمده به بجا پور رفت و ملک حسن نظام الملک استیلاء  
تمام یافت غرض در افتادن حاکم و رنجل عادلخان نوشتند قوام الملک صغیر را  
راجهندی با یلغار بونگل آمد و علم غبی افراخته تمامی لایت تلنگ را تصرف  
گشت ملک حسن نظام الملک سلطان را بر داشته متوجه و رنجل شد و قوام الملک  
صغیر را جهند که معاودت کرده پنهانی شکایت استیلاء ملک حسن را  
بشاه نوشت و وی چون تن بزبونی امر داده بود بجا بخش ملتفت نشده  
از سرش و خوف دارندة عرضیه را نزد ملک حسن نظام الملک بحری فرستاد  
و بعد از آنکه موکب سلطانی بونگل رسید نوشته ملک احمد از خیر ملک حسن آمد



## تایخ مختار الاخبار ۱۶۰۱ ذکر جلوس محمد شاه تاج بهمنی

که بندر گو. و رادر عهد سلطان محمد شاه باقطاع کشور خان غلام ملک التاج محمود  
 کاوان داده بودند و او بحکم الدین گیلانی را به نیابت خود در نیت بندر  
 گو. نگداشته بود و در نیوقت چون بحکم الدین گیلانی فوت شد بهادر  
 گیلانی که نوکر او بود سرانجیب بهادری را آورده بندر گو. را تا بندر و ابل و  
 کهولا پور و کلهر و پرناله متصرف شد. و تحریک یوسف عادل خان روز بروز قدم  
 جرات بیشتری نهاد و بندر جیول و دیگر جاگیرهای مراغراحتت میسازد و همچنین  
 زین الدین علی باسج جاگیر حاله با وجود قرب جو. اطاعت نمیکند و میگویند  
 که هرگاه سلطان بدولت و سعادت مستقل شود و بهجات سلطنت تشبیه پردازد  
 من اطاعت نخواهم کرد و در نیاب حکم حسیت ملک حسن انچه دو راز صواب بود  
 جوابی نداشت. باعث شک الذماء دلیران میدان کارزار گردید و چون انجمن  
 در ورنگل بمع مردم رسید شوکت و عظمت ملک حسن نقصان پذیرفته  
 مثل اول در نظر شاه و مقربان او و قارے و اعتبارے نماذخیا پنجه قابم رسید  
 و دستور دینار حبشی خواجه سرگرد سائر امرای حبشی که در ملازمت سلطان بودند  
 از و برگشته سخنان وحشت آئین بعض شاه رسانیدند و شاه چون این منصوص را  
 بارز و میخواست نزد ایشان اظهار بخش از ملک حسن نظام الملک بحری نمود و فرمان



تاریخ مختار الاخبار ۱۶۱ ذکر جلوس محمود ثانی بهی

داد که هرگاه فرصت یابند اورا قبل رسانند ملک حسن برین باجرا اطلاع یافته نیم شبی  
 از اردوی پادشاهی فرار نمود و چون پناهی حیات او پر شده بود نزد پسر خویش  
 بنیستار فقه بطبع خزانة و تصرف محکمه جانب احمد آباد سید روان شد و دلپسند  
 دکنی که تبریت او از حیض نزلت با وج امارت رسیده بحفاظت شهرت  
 مینمود او را بشهر در آورده اطاعت نمود و ملک حسن کس لطلب سپر خود ملک  
 احمد و لشکر جنبر و ستاد و سرگنم سداطین بمنجه کشوده باتفاق دلپسند خان  
 دکنی بگریختن جبل چشم مشغول شد و یکباره جبل مخالفت فرو گرفت سلطان  
 محمود شاه این خبر شنیده قطب الملک دکنی را طر فزار تلنگ گردانید و  
 باتفاق امرای احمد و در کمال سرعت متوجه احمد آباد سید گردید و ملک  
 حسن قوت مقاومت از خود مفقود دیده خواست که خزانة پادشاهی را  
 خود را به پسر خویش ملحق سازد و دلپسند خان مانع آمده پنهانی لشکر پیغام  
 داد که بنده مطیع و متقادست و از روی دولتخواهی ملک حسن را تا امروز  
 نگاه داشته انتظار وصول موکب پاون میکشد سلطان محمود شاه جواب داد  
 که اگر درین سخن صادق و راست میگوئی سراور را بریده بدرگاه ما فرست  
 تا دولتخواهی و بیکرنگی تو ظاهر شود دلپسند خان حقوق ملک حسن را



ر یک کنار گذاشته با پادشاه جوان مردانه نزد او که درون قلعو ارگ در  
 و گفت با تو مشورت دارم و میخواهم که سخنی چند در خلوت بگویم ملک حسن در  
 دست او گرفته بچهره درآمد و دلپسند خان چون قوی دست بود دست بگریزی  
 ملک حسن که پیر و ضعیف شده بود نهاده چنان بغش و خفه شده در جا خود شد  
 و سر او را بریده و در دست گرفته از حجره برآمد و بختار محلب گفت کی که با صاحب  
 صراحتی نماید بنرالش نیست پس آن سر را جمعی داده بخیل یار و شاه فرستاد  
 و شاه بشهر درآمده دلپسند خان و کنی و مغلان و ترکان را اینس و مجلس خود ساخت  
 و مدارای مهمات شاهی گردانید لیکن بمقتضای جوانی باز بشرب شراب و استماع نغمه  
 و ساز و اختلاط با پیر و میان و ساز مشغول گشت و علت بطبعیت گذارده  
 بعالیه سود مزاج ملک پیر داحت و خوش طبعانه بسیار جواب از تخت فیروزه بر  
 چندین صراحی پیاپی مرصع ساخت و حاشیه بباط شراب و تنبور خاصه را  
 نیز از جواب تخت فیروزه مرصع کرد و در پیشه نوا ایرتقد و حمد مغلان و ترکان  
 در دلها میخشان و دکنیان مشتعل شده هر چند سعی تدبیر کردند که سلطان  
 ایشان را از نظر عنایت بنده از سودمند نیامد ازین بگذرد دلپسند خان و دکنیان  
 و حبشیان اتفاق کردند که سلطان محمود شاه را بقبل آورده یکی دیگر از اولاد



تاریخ مختار الاخبار ۱۶۳ ذکر جلوس شاه تاجی هندی

و دو مان همینه را بنیاد بر دارند بنابرین تمامی اهل قلعه ارک را از فیلبانان و حاجیان  
و کوکوالان و پرده داران و دروازه بانان را با خود متفق ساختند پس وقتیکه  
لشکر بزرگ سپاه روم تاخت آورد و وزیر اعظم که شاه فلک چهارم است  
عالم را از غیبت خود مظلوم گردانید آن کافر نعمتان دیوسار قریب هزار کس  
از سوار و پیاده مسلح و مکمل شده در آن شب که بستی یکم ذیقعه ۹۲۲ شد بود یک  
ناگاه خود را بقلعه ارک که نشین سلطان محمود شاه بود رسانیدند و باندرون  
شده از بیم آنکه مباد امغان و ترکان بحد و کوبانید دروازه بار را محکم گردانیدند  
و متوجه عمارت شاهی شدند سلطان محمود شاه که در آن هنگام بساط نشاط  
بود از غوغای عظیم برخاست که خود را دریا بد جمعی از دکنیان و حبشیان غدار  
براهمنونی پرده داران بد انجار رسیدند غیر از خان ترک و چهار غلام ترک دیگر حسن  
علیخان سبزواری و سید میرزائی مشهیدی الملقب بملو خان که بمردی و شجاعت  
موصوف بودند با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان درآمده  
جان غیر از خود را فدای صاحب خود ساختند و سلطان را فرصت شده خود را  
ببام قصر شاه برج رسانید و بخرم سرا و شاه برج تمامی قلعه بدست مفسدان و  
بر شاه برج جنگ انداختند و سلطان دروازه های چهار دیوار قصر بسته

و دو مان همینه را بنیاد بر دارند بنابرین تمامی اهل قلعه ارک را از فیلبانان و حاجیان و کوکوالان و پرده داران و دروازه بانان را با خود متفق ساختند پس وقتیکه لشکر بزرگ سپاه روم تاخت آورد و وزیر اعظم که شاه فلک چهارم است عالم را از غیبت خود مظلوم گردانید آن کافر نعمتان دیوسار قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح و مکمل شده در آن شب که بستی یکم ذیقعه ۹۲۲ شد بود یک ناگاه خود را بقلعه ارک که نشین سلطان محمود شاه بود رسانیدند و باندرون شده از بیم آنکه مباد امغان و ترکان بحد و کوبانید دروازه بار را محکم گردانیدند و متوجه عمارت شاهی شدند سلطان محمود شاه که در آن هنگام بساط نشاط بود از غوغای عظیم برخاست که خود را دریا بد جمعی از دکنیان و حبشیان غدار براهمنونی پرده داران بد انجار رسیدند غیر از خان ترک و چهار غلام ترک دیگر حسن علیخان سبزواری و سید میرزائی مشهیدی الملقب بملو خان که بمردی و شجاعت موصوف بودند با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان درآمده جان غیر از خود را فدای صاحب خود ساختند و سلطان را فرصت شده خود را ببام قصر شاه برج رسانید و بخرم سرا و شاه برج تمامی قلعه بدست مفسدان و بر شاه برج جنگ انداختند و سلطان دروازه های چهار دیوار قصر بسته



نایب مختار الاخبار ۱۶۱۷ ذکر جلوس سلطان محمود ثانی بهمنی

بالتفاق چند نفری از مغلان و ترکان که همیشه همکاسه و هم صحبت او بودند بمداغه مشغول  
شد چنانچه به تیر و کمان و بعضی بسنگ و کلنج و رجم آن شیاطین روسیاه می نمودند  
درین اثنا سلطان محمود شاه بهر حلیه که بود یکی را بیرون فرستاده مغلان  
و ترکان را برین واقعه مجبور ساخت در نیصورت فرهاد خان و قاسم برید و خان  
اردستانی و محمود خان گیلانی و کشور خان غلام خواجه شهید با سید چهار  
ترک و مغل ترکش بنید متوجه قلعه شدند و چون در وازه ماراسد و دیاقند کردند  
برنگر شاه برج انداخته لصد هزار محنت و مشقت هشت کس سوار شدند  
و نفیر کشیدند القصد بعضی از مردم دکنی و حبشی نجبال آنکه لشکر مغل و ترک همگی تعلقه  
در آمدند ببردلی کرده رو بگریز نهادند و از کمال اضطراب در وازه را کشته و خواستند  
که بیرون روند دران اثنا چون خواست الهی نفع شاه تعلق گرفته بود دست و پنج خوا  
سبزواری که در سلک سلاهداران شاهی انتظام داشتند و در معبر که از ایشان مردان  
بظهور رسیده بودند نزدیک در وازه رسیده بعضی به تیر و برخی بشمشیر بران جماعت  
حمله کردند و ایشان رو گردانیده باز تعلقه درآمدند و اراده نمودند که در وازه را بنید  
چونان سبزواری وضعت نداده جلوریز از عقب ایشان درآمدند و میان مخالف و موافق  
جنگ عظیم شده یکدیگر را با نیطرف انظراف مید و ایندند که ناگاه شیر مشیت بجاعت



## تاریخ مختار الاخبار ۱۶۵ ذکر جلوس سلطان محمود ثانی هیمته

که شورخان در پای شاه برج این خبر شنید با صد نفر جوان مسلح دور رسید و مخالفان را  
بر هم زده بجانب عمارتیکه نگینه محل میگفتند گریزانید در آن شب در شهر  
غوغای عظیم شد اجلاف دکن هجوم نموده بسیاری از مغل و ترک را  
خانها بتاراج بردند چون بمی از شب گذشت دماه عالم آرا بر آب و بار  
داران و سواران و دیگر شاگرد پیشه که در ابتدا با مخالفان یکی  
شده آنها را بدرون در آورده بودند در بنیوقت اظهار دود و آتش  
کرده چسبندای علفی را آتش زدند و درون خانههای تاریکت را  
که مخالفان پنهان شده بودند از روز روشن تر ساخته اعضا را  
بیرون می آوردند و بقتل میرسانیدند الحاصل صبحگاه چون شاه  
بر تخت سلطنت نشسته در مقام انتقام بعضی از سرکش و متمردان را باند  
جمعی مغلان و ترکان را حکم کرد که بجانب آنهارفته بکشند و اسباب  
ایشان را غارت کنند گویند تا سه روز در آن بلده آتش قتل و  
غارت افزون شد بود آخر کار یکی از فرستادگان شاه محب الله پیش شاه  
آمده شفاعت خواست بعد از این واقع شاه شهر و قلعه را آئین بسته  
چهار روز بعیش و عشرت پرداخت و نزدیک شاه برج که بر خود مبارک



## تاریخ مختار الاخبار ۱۶۶ ذکر جلوس سلطان محمود شاه ثانی بهمنی

دانسته بود طرح نصری انداخت پس ازان سر رشته حرم و احتیاط  
 را از دست داده از بام ناشام دو سنگام بشرب مدام و عیش و  
 عشرت برد و اقامت بام و اقامت فرمود بقتضای عراق و خراسان  
 و ماوراءالنهر و لاهور و دہلی ہر جا کہ لولی و سازندہ بود اینچہ شبنہ  
 رو بدکن آوردند و همچنین بعضی جوان و شاعر و ندیم از اقصای چین  
 در درگاہ اوجہ شدہ احمد آباد و بیدرز شک رنج مسکون گردید  
 و مردم بیدر کوچک و بزرگ بمقتضای الناس علی دین ملوکہم  
 بہین کار مشغول شدہ پیرامون خائفہ خندہ در رہن میگردند  
 و سبحان سجادہ نشین معترف حیرات گشتہ بہای خم نشینند  
 حکام اطراف صورت حال را دلخواہ دیدہ در اسباب خود کوشیدند  
 چنانچہ امرای شاہی بادغای سروری و سلطنت برخاستند  
 و در اندک زمان بجز مملکت تلنگ و حوالی و حوالی بیدر رنج  
 مملکتی در تصرف بادشاہ نمایند اگرچہ بعضی غیر از ملک احمد بھاری  
 بحسب ظاہر اطاعت مینمودند و اطاعت ایشان منحصر درین بود  
 کہ اگر سلطان بتبار تخلف قاسم برید لشکر بجای یکشید و ایشان



## تاریخ مختار الاخبار ۱۶۷ ذکر مجلس سلطان محمود ثانی بنی

صرفه در سهرای میدیدند بالشکر خود را که تجل شاه و حنیب آن هیچ نمی نمود  
رفت میکردند و چون شاه عازم مراجعت میشد در اشنای پناه جدا شد  
هر یک بولایت خود میرفتند و از ترس آنکه پیش شاه باید استناد و یارو  
سابق باید سلام شاه کرد و در سفر با مجلس شاه حاضر نمیشدند بلکه احمد میر  
که بکرات و مرآت لشکر شاه را شکست داده بود طرح بلده احمد نگر انداخته  
و سلوک شاهانه پیش گرفته علانیه ایلی نزد یوسف عادلخان و فتح الله  
عقاد الملک فرستاده در خطبه و دیگر لوازم بادشاهی مبالغه نمود و چنان  
قرار داد که هر شب با اتفاق با طهارت شارب و شاهی پروازند و از پرده حجاب  
برآمده پنج نوبت شاهی بنوازند بنابرین حضرات مذکوره در ششمه هجری نام  
سلطان محمود را از خطبه بنام خویش کردند و در ششمه هجری قاسم به  
سرویت خوابی خوابی منصب کالت و طرفداری حوالی و حواشی تنگناه را  
به دست آورده قصبه قندهار و او را و دیگر و کلیانی را با قطع خویش متور  
کرد و آنرا الامر بر سندا میرجلای برآید چنان سفل گشت که یخ نامی از شاه  
سلطان چینی نماید و مورخین سلطنت بریدیه را ازین حال حساب میکنند



تاریخ مختار الاخبار ۱۶۸ ذکر جلوس سلطان محمود شاه بنی هندی

<p>برین تخت فیروزه هر صبح شام کس آن بخت و این مهر با خود نبرد</p>	<p>پنج محصوره بخت چند بکام بکام دل از مملکت بر نخورد</p>
---	--

روز بروز استقلال وی زیاده شده بطمع تختگاه افتاد قدم از حد  
خود بردار نهاده شاه را مثل محصوره نظر پنج دست کش خود ساخته  
تمامی اثاثه دولت او را منصرف گشته عصای عصیان بر ناصیه طغیان بسته  
در سلوک بیوفائی و حق ناشناسی با ولینعی خود دقیقه فرو گذاشت نکرد  
چنانکه شرح این حکایت در تاریخ فرشته مرقوم است بنا علی بدلت شاه  
دل از مملکت و مال برگرفته همچو سلطان بخر که در دست اترک عراق  
گرفت از بود از دست امیر بیدر گرفتار گشته نه در میان مرده بانه در میان  
زنده با محسوب بود و در چهارم ماه ذی الحجه الحرام ۹۲۳ هجری منشور شاهی  
سلطان محمود شاه بدست منشی تقدیر طی شده جام کامرانی عمر اعم انجام  
ممود افتد الباقی و لیسن کشد شش دست عمر آن شهر بایز چهل و هفت سال  
و مدت شاهی او با چنین زلزله و انقلاب سی و هفت سال و بیهشت روز  
بود و این بیت از دست پیمیت در بجز غنیمت قنادم و امواج برید و  
تا چند دست و پانز هم با علی بدد یا چون با تقان مورخین سخندان است حکام



# تاریخ مختار الاخبار ۱۶۹ ذکر جلوس سلطان محمود شاهی

دولت اقبال و قیام شوکت و استقلال قاسم برید از سال ۹۹۴ شمس بهجرت بنیوت  
 پیوسته لهذا را قلم حروف عثمانی شهب فتم را بنذر شمس از رویاه بازی قاسم برید  
 و خلفش امیر برید که بصفت مکر و زور و رویه دکن مشهور بود بر سبیل اجمال موطون  
 ساخت باید دانست که محمد قاسم فرشته و تاریخ خود نوشته که سلطان محمود  
 بهمنی پت فطرت و خفیف العقل و عیش و دست و عشرت طلب و بنا بر خفت عقل نلیس  
 دشمنان دست غلامان مل مصدرا موریکه موجب زلزله اساطرت باشد غبت  
 منیر و تفصیل این جوان نیکو که صاحب صدیقه العالم مرقوم گردانید این است که چون قاسم برید  
 در حکومت استقلال یافت اکثر مقربان سلطان را به بهانه بر انداخت امیر و شاهای را  
 پیش خود گرفته سلطان را سیل ساخت چون بواجبی میداد ملک نادر و مجلس رفیع  
 بعضی امرای کبار و دین معنی با و بهدستان نخواهند شد بایشان در مقام مکر و جده درآمده اراده  
 داشت که هر یک از اینهارا متاصل گردانند ازین قضیه کمال را مدد خست طیت قاسم برید  
 معلوم مکنان گشت امرای عظام بالتمام خیال استیصال برید را بر سیل بادا اثر نفوذ خاطر  
 به یکدیگر پیغام فرستادند که فی الواقع از جمیت مروت و درست که سلطان را بدخل و  
 اعتبار و درست برید ممالک گرفتار باشد و ما که پروده ملک این خاندانیم در صدد تدارک  
 در نیایم اکنون مصلحت آنست که با اتفاق بخدمت سلطان شافیه سزای اعمال

۹۵  
 حکایت نامدار از سلسله  
 قلمی منتخب شاه المشهور  
 بهمنی پت



## تاریخ مختار الاخبار ۱۷۰ در جلوس سلطان محمود ثانی

بکنار شهنشاه القیاسی رفیع و دستور ممالک و دیگر امرا هر یک از ولایت خود  
 با لشکر بسیار از پیاده و سوار العزم تنبیه برید ممالک و مخالفان نابکار  
 روی توجه بدیار شهریار مضادند و ملک کار اعلام دادند که بموجب  
 صلاح و صواب دید امر از سلاطین دکن بتادیب برید متوجه بیدار سلطنت  
 و تختگاه سلطان مغت کثورت شدیم و رسولان با تحف و هدایا بخدمت  
 ملک کار رسیدند بصد غم بمضمون این اشعار مستم شدند

### نظم

که شهنشاه محمود دست بی اختیار شهنشاه محمود باز بید و فر بصد لشکر و ملک و بسو و وزیر ملک گریاید بان جنس خاص	چو شاهان شطرنج بپه اعتبار که شاهنشاهیست چون او در بچنگ برید عین دست اسیر تواند که شاه را کند زو خلاص
---	---

ملک نامدار چون بمضمون مکتوب مجلس رفیع و باقی اعیان اطلاع یافت  
 با جماع عساکر بوزم منازعت ملک برید و معاونت شهریار متوجه سلطنت  
 بیدار گردید چون این خبر ملک برید رسید بامتیغ و کفن به خدمت سلطان  
 آمده عرض نمود که امر بابا هم متفق گشته بارادۀ قتل من آمده اند چون پیش  
 ر



## تاریخ مختار الاخبار ۱۷۱ ذکر دیورستان مجتبی ثانی بنی

مکر گناه این غلام کینه گار غفو نموده امیبد و از م که از روی رحیم  
 بر جان این جسم مجبوره درین گرداب بلاد سبکی نماید سلطان را  
 بر عجز و زاری او رحم آمده جمعی از سادات عظام را به خدمت ملک کامگار  
 فرستاده پیغام داد که چون آن ملک نامدار شیوه وفاداری و جود نمودی از آبا  
 و اجداد خود یادگار دارد و تا حال امری که باعث ناخوشنودی اینجانب  
 از این شهر داده بظهور نرسید اکنون وظیفه محبت و داد آنکه امر را که باریک  
 تر از این دارند نوعی نمایند که بعد از اصلاح افساد هر یک بمقام خود باز گردند  
 چنین کن که آنم از و آرزوست ملک نامدار چون پیغام بادشاه را  
 از علما و سادات استماع فرمود از روی حق گزاری مدحیات را خیرین  
 قبول ساخته مجلس رفیع و دستور ممالک دیگر امرای عظام را به خلوت  
 طلب فرموده پیغام سلطان را بایشان در میان نهاده گفت  
 همان به که راه خرد بسپریم ز فرمان شاهنشاهی نگذریم؛ امرای کبار  
 بالضرورت از در اطاعت آمده مصالحه بران معسر رشد  
 که برید ترک حکومت کرده بجانب اوسه و قندهار که جاگیر او  
 بود شتابد برین اتفاق نفاق را مبدل گردانید و شاه را



## تاریخ مختار الاخبار ۱۷۲ ذکر جلوس سلطان محمود ثانی بنی

بر تخت نشانیده هر یک بمقام و منزلت خود هماراجعت کردند اما  
چون عروس تخت سلطان و دایع گفته بود بار دیگر برید عید سر از  
اطاعت شاه بنوعی بچید که غیر از قصبه کتهان که در دو فرسخی آن  
شهر است باقی تمامی دارالحکومت را منصرف گردید از ثقات  
راویان بصحت پوسنه که قاسم برید در سلک غلامان ترک گرجی اشظام  
داشت و خواجه شهاب الدین علی یزدی که از ولایت بدکن آورده بود  
به سلطان محمد شاه لشکری فروخت شجاع و متهور بود و خط را اینکو  
می نوشت و اکثر سازها را خوب می نواخت و در عهد آن  
پادشاه به منصب امارت فایز گشته بدفع کفار همیشه باغی  
که باین ولایت پیش و جالنه بودند نامزد گردید و او را در این  
منح بزرگ که موجب بلند نامی باشد روستا نموده  
صاحب دستگاه شد و ساجی همیشه را که عمده سرداران  
کنفیه آنصوب بود به قتل آورده و خنجرش را بجاله  
کنج و لد خود امیر برید آورد و چون از جانب سلطان مملکت ساجی را  
باقطاع یافتن و قاتل آن در قریب چهار صد نفر که همه مرد شجاع بودند و کرا و تیر



تاریخ مختار الاخبار ۱۷۲ ذکر سلطنت احمد شاه ثانی بن محمود

الکریم شاه اسلام شرف شدند و با ستیها آرجاع است که همه مخلص و قد بودند و در عهد  
سلطان محمود تسلط و استقلال تمام پیدا کرده مانند دیگران در اندیشه پادشاهی شد  
و به تجویز غاوشاه و نظام شاه و عماد شاه و رسله اوریس و قندهار و او دیگر خطبه  
بنام خود خوانده اصل دار السلطنه احمد آباد را به سلطان محمود ارزانی داشت  
و دو آذره سال پادشاهی کرد و هنوز سلطان محمود در فیضیات بود که نامه عمرش  
منطوقی شده در سنه ۱۱۹۰ عشر و نهمایه بجهان جاوید شتافت و پسر زکریا که امیر برید بود  
قائم مقام گشت و در زمان او سلطان محمود فوت کرد

ذکر سلطنت احمد شاه ثانی بن سلطان محمود شاه بهمنی

امیر برید چون ملکیت قلیل در تصرف داشت عدد نوکران او زیاده از سیه چهار هزار و ارباب  
از بیم حکام اطراف که مباد اطاع احمد آباد بیدرغایند ناچار گشته و سلطان احمد شاه دله  
سلطان محمود شاه بهمنی را بر تخت احمد آباد بیدرمتکن ساخته خطبه بنام او کرد و احمد شاه  
روشن بین ریزرگو را پیش گرفته مانند زکریا دلاله بی قدح و پیاله بسیر نمیداد و امیر برید هم  
سلطنت بر او اطلاق کرده خانه مشتمل عمارات شاهانه و آب روان و دخیان  
موزون و لکش حبیب توطن او مقرر کرد و تاج مرصع بهمنیه و تهنور و بط صراحی قدح



تاریخ مختار الاخبار ۱۷۴ ذکر سلطنت احمد شاه ثانی بن محمود

سلطان محمود شاه که همه مرصع بود باو گذشته معین کرد که هر روز اسباب عشرت  
بعد از احتیاج باو برسانند و جمعی را بر دو کماشته حکم کرد که مردم بکر را زدا و بکند  
و از بیرون آمدن براسه سیر و گشت مانع آیند و چون وظیفه که امیر برید معین کرد بود  
بخرج او کفایت نمیکرد و قطب الملک بهدانی نیز آنچه هر سال برای سلطان  
محمود شاه میفرستاد دست از آن کشید بود لهذا تاج بهمنیه را که چهار لک  
هون مصلحت آن کرده بودند نهانی شکسته بتدریج و مرور مر و اید و با تو  
و الماس و غیره را بجماعت کلانوتان که زدا و ترود داشتند میداد که بفرشند  
و صرف مصالح عیش و عشرت نمایند امیر برید بران حال مطلع شده بسیاری از  
کلانوتان را بقتل رسانید و هر چند سعی کرد که جواهر را بدست آورد اثری بران متب  
نشد چه هر کس که آن جواهر را میخرید از ترس همین صحبت خود را بتجلیل به چاکر و دیگر  
بلاد میفرساند و سلطان احمد شاه مخفی گمان نزد اسمعیل عادلخان فرستاد  
از سخت گیری امیر برید شکایت کرد و اسمعیل عادلخان ایچی با سخت و نفایس  
روان احمد آباد بید کرده زبانی پیغامی چند نمود اما هنوز ایچی بدار الخلاقه نرسیده بود  
که سلطان احمد شاه بعد از دو سال و یک ماه در شصت و سه و عشرين  
شماره زنده را با جمل طبعی در گذشت



تاریخ مختار الاخبار ۱۷۵ ذکر جلوس سلطان علاء الدین ثالث

## ذکر جلوس سلطان علاء الدین شاه ثالث بن سلطان احمد شاه بهمنی ثانی

چون احمد شاه بهمنی این تیره خاکدان فانی را توو بیج نموده متوجه سرای جادوایی  
گشت امیر برید بحسب ظاهر لوازم غذا و مایه بجای آورده قریب دو هفته بهشت  
سلطنت را معطل داشت و بعد از تفکر بسیار از بهمان ملاحظه که مذکور شد خود قدم  
بر تخت نهاده علاء الدین شاه ابن احمد شاه ثانی را برای اصلاح دولت خویش  
نامزد شاهی گردانید گویند علاء الدین شاه سلطانی عاقل و خردمند و شجاع بود و آثار  
رشد و اطوار ادراک از او ضاع او ظاهر میشد و چون دانست که آبا و  
اجداد او خانه خراب کرده شراب و سلطنت باخته عیش و عشرت بودند هرگز نگرانی  
باده و ساد و نکشته بهمت برد و فتح امیر برید و سایر حکامی که بتغلب ملک رودنی را  
فر گرفته بودند مصروف داشت و بمقتضای الایم فالایم دفع و شمر خانگی را جوی  
دانسته بلامیت و تعلق بسیار با میر برید گفت که پدر و جد من بچشمه بسیار خردمند  
و در عالم بخبری گوش کفیه سخن چنان کرده قدر قاسم برید تر کشت و قاسم برید  
بنابر آن ضرور بود که مثل شما و دلخواهان بر حفظ دولت ایشان در محافظت



تاریخ مختار الاخبار ۱۷۶ ذکر جلوس سلطان علاء الدین شاهی

و نگهبانی بکوشند اما من هرگز پیرامون شراب مستی نمیکردم و قدر سچو تو لک می شناسم  
 بموکلان سپهر من معنی ندارد اگر پای تو در میان نباشد یقین که حکام اطراف  
 هجوم آورده در اندک روزی دارالملک را نیز متصرف خواهند شد و قطع نظر  
 از اینها اگر خاطر از جانب من مطمئن نیست مرا و آنکه مکه معظمه نموده بغیر از بی نیکانی  
 کن امیر برید با وجود رو بابه بازی فرب خورده موکلان را دور کرد و شاه چند کاوش و زحمت  
 اطاعت فروتنی سلوک نموده هر گز چنان نمیکرد که صاحب اعلی از و ظاهر شود آخر  
 بحسن تدبیر و غایت خردمندی چنانچه احدی بران مطلع نشود و قتل امیر برید فرزندان او  
 جمعی را با خود متفق ساخته ایشان را در شب غره ماه بجل خود در آورده امیر برید که هر سه ماه  
 بسلام او می آمد علی الصبح بطریق عادت بغیر سلام مبارکباد مآتو بدبار آمد امیر برید را  
 که از ان معامله اصلا خبر نداشت برای اذن دخول سپرد آمده امیر برید را بجانب کعبه نشین گاه  
 سلطان علاء الدین بود تکلیف نمود و او با سه چهار کس از فرزندان و قرابتیان  
 نزدیک عمارت شد در ان اثناء عطسه بر یکی از ان مردم مخفی زور آورده  
 پیچید و نموده که از ابر گرداند سودمند نیامده عطسه کرد و او از ان بکوش امیر برید  
 رسید و نشت که آواز عطسه اجنبی است فی الفور برگشته بتخیل حرکت تمام تر  
 خود را از محوطه شاه سپرد و انداخت امیر زالی را طلبیده گفت که این عطسه شاه



## تاریخ مختار الاخبار ۱۴۴ ذکر سلطنت ولی الله بن محمود شاه

بنود راست بگو و اندرون کسیت پیر زال گفت مرا خبری نیست امیر پر  
 جمعی از خواجه سیرایان ابدر و ن فرستاده از تیره بختی حقیقت حال  
 منکشف شد آن جماعت با از درون کشیده هر یک را بقوت غیر مکرر بکشت و ش  
 علاء الدین را بعد از آنکه دو سال و نه ماه شاهی کرده بود مغزول و مجبوس گردانیدند و را  
 زودی از بهم کرانید و بر عارفان معاطه شناس روشن است که از ان پادشاه در حسن پیر  
 تقصیری واقع نشده بناتیش زبونی طالع کار بجای رسانید که لنگر دولت گسیخته  
 کشتی حیاتش غریق بحر فنا گردید و پست جهان بکشتم و در داکه هیچ شهر دیا  
 نیافتم که فروشنده بخت و بازار را و امیر برید اسم شاهی ولی الله بهمنی سلطان  
 محمود شاه عم سلطان علاء الدین شاه ثالث اطلاق کرده خطبه سلطنت بنام او

## ذکر سلطنت شاه ولی الله بن سلطان محمود شاه بهمنی ثانی

چون شاه ولی الله شاه شد مدت سه سال و ست و از امیر برید بوده بنا و جا  
 قناعت می نمود با خبر بطریق برادر در استخلاص کوشید امیر برید و رفت  
 آن حال شده او را در حرم مجبوس گردانید و بمنکو حاش می پنداکر و شاه  
 از بهم کرانید و نخل قناعتش را پیش از آنکه بریوینار اقبال سهر بلا کشد



تاریخ محمد الاخبار ۱۴۸ ذکر جلوس کلیم شاه بن محمد شاه

از پای در آورده مکه را متصرف شد رباعی کل صیدی بخود گرفت  
در بخت با باد صبا حکایتی گفت و بخت با بد عهدی و پیرین که گل در  
ده روز یا سر بر زد و آنچه کرد و شکفت و بخت با بعد ازین واقعه برادر کوچکتر  
شاه کلیم الله بهمنی که دهم زاده یوسف عادل شاه بود بنام موسوم گردید

ذکر جلوس کلیم الله بهمنی بن محمد شاه بهمنی تا فی خاتمه کار بهمنی

چون او بخت نشست از شاهی بجز نامی نصیب ندید بکج قناعت کرده اصلا  
بپوشیدن تا آنکه در سنه ۹۳۲ هجری و ثلثین و سی و سه ساله از کابل مجتهد  
شده دلی را بقضیش و آورده و بدید باد شاهی او عالمگیر گشت اسیر  
عادل شاه و برهان نظام شاه بگری سلطان قلی قطب شاه عراق خلاص  
میرسل درگاه گردانیدند و شاه کلیم الله نیز این اخبار شنید یکی از نزدیکان خود را  
تغیر لباس نموده مع عویضه نزد پادشاه فرستاد خلاصه مضمونش آنکه بجهت  
یازدهم تدبیر نوکران قیدی اطراف و جوانب دکن را بقتضی فر گرفته این  
و دلخواه را محسوس دارند اگر آنحضرت بمنده غیبت باین طرف معطوف سازند  
و بنده با خلاص خود را ازین گرفتاری نجات بخشند ملکات برار و دولت را







تاریخ حکما و الاخبار ۱۸۰ ذکر جلوس کلیم الله بن محمد شاه

با حمد آباد بید بر دند قطعه است و نیت مرخان ضمیر دل خوشدار که نیت است  
 سرانجام هر کمال که است ازین باط دو در چون ضرورت رحیل را و اوقطاف  
 محبت چه بلند چه است و بعد از شاه کلیم الله بن محمد بن خاندان سمنه اسم  
 شاهی یافته دولت ایشان حکم خالق انس و جان سمت انقضای معرفت در آیت  
 شاهی پنج فرقه در نظر خلایق جلوه گر گشت نظام شاهی عاقل شاهی قطب شاهی  
 عاود شاهی برید شاهی و ریخا مولف عمر ضمید را و که چون حکایت اوایل  
 جلوس حسن کنگوی بر سر حکمرانی بزور طالع هلالیون و وقوع بحث و گفتگوی  
 منجمن حاضر ارد و طوریکه سابقا سمت کارش یافت بلاخط ناظرین که نشسته  
 لهذا نقلی که صاحب تاریخ فرشته از ملا داود دیدری نوشته در ضمن ذکر آنرا  
 بی مناسب ندانسته میطر از که ملا داود دیدری کتاب تاریخ تحفه الیاد  
 چنین مرقوم گردانیده که صدر الشریعه سمرقندی و میر محمد نجم بخشی بکرات مرآت  
 و مجلس اظهار تأسف کرده میگفتند که اگر سلطان علاءالدین را ساعت که  
 ما اختیار کرده بودیم مرکب شده خطبه بنام خویش میخواند بهر شیخ جمیع سلطان  
 علاءالدین رسید اندیشه مندر شده هر دو فاضل آگاه را در خلوت خوانده  
 از ایشان سبب تأسف استفسار نمود چه که هر آینه خاطرش بصورت هم عکس در



## تاریخ مختار الاخبار ۱۰۸۱ ذکر جلوس شاه کلیم فی سنه ۱۰۸۱

شده بود که از تاثیر آن ساعت که منجمان هندی اختیار کرده بودند نقصی و خللی در پادشاهی و راه نخواهد یافت و پادشاهی دکن با و قرار نخواهد گرفت در این صورت  
صدور الترخیه میر محمد منجم انیمشی را بنمید و قسم بخلاط و شدا و یاد کردند و گفتند که آنچه  
بخطا شریف خطور کرده چنان نیست سبب تا سفت با از راه دیگر است سلطان  
پرسیده که آنکه ام است گفت از اوضاع و اشکال و اجرام فلکی چنان معلوم گشته  
که در آن ساعت که حضرت بر تخت نشسته از تاثیرش عدد بادشاهی و در آن  
پیریت نخواهد رسید و سال هم بدو است نخواهد کشید و آن ساعت که ما با  
اختیار کرده بودیم فقط سال پادشاهی درین خاندان میماند و قریب یکصد پنجاه نفر از اولاد  
و احفاد پادشاه کشور گیر را و رنگت و کن جلوس منمودند سلطان علی والدین از نشین  
این سخنان مطمین گشته صدر الشریعه را نسبت قدیم منصب صدارت و میر محمد منجم را  
بمنصب قضای عسکر سر فرستادند مولف اینکایا است بواجب میگوید که  
بعد از یکصد و شصت و پنج سال و نه ماه و ده روز دولت آل بهمنیه منقطفی و بخت  
و علای صاحب انصاف صدق کلام آن بزرگوار و مهابت ایشان در علوم  
نجوم ظاهر شد که عدد سادین منوز به است رسید و هفت اتم پذیرفت



# تاریخ مختار الاخبار ۱۸۲ ذکر گشتن سلاطین بهمنیه و برید

ای بسا حکمای روشن و راست که جبر از زبان اهل نجوم	بچو الهام و وحی بی کم و کاست صدق آن عاقبت شود معلوم
---	--

انجام در ذکر گشتن سلاطین بهمنیه بریدیه ازین دهر  
نایب دار و گزاشتن ملک و مال دنیای بی اعتبار

از تبت احوال سلاطین کن چنین بوضوح پیوسته که بعد از سلطان کلیم الله هر یک  
از امرای عظام در محال خود اسم سلطنت و خدای بر خود گذارند چنانچه ملک  
نظام الملک احمد شاه بکری در ولایت خیبر و دولت آباد علم استیلا افراشته  
دار السلطنة احمد نکر را بنای نهاده مقرر بر سلطنت ساخت و خطبه و سکه را  
بنام خود زینت و زینت دارد و در مملکت پشاور و مرج و کوکن و توابع آن  
اسمعیل عادل شاه که بوفور لشکر و سپاه خویش را از سایر سلاطین پیش میدارد  
پشاور را دار السلطنت خود ساخته را بر استقلال با وج افلاک برافراشته  
و همچنین سلطان قلی قطب شاه بهدانی بهدانی فرمان فرمائی بلاد ملکه استغلا  
دشت بتیمیر قلعه گو لکنده پرداخته دار الملک خود گردانید و اعتماد الملک در برابر



## تاریخ مختار الاخبار ۱۸۴۳ ذکر گذشتن سلاطین بهمنیه و غیره

علم شاهی بکره اشیر رسانید و پور را مستقر بر ریخت ساخت و علی برید شاه  
 مجموع خزان و فابن اسباب حشمت سلاطین بهمنیه با دار السلطنت بید  
 در قبضه تصرف خود آورده در ۹۳۹ هجری اسم شاهی و رسم جلالی را  
 آشکارا گردانید علی برید شاه لقب خود کرد و در اصل سلطنت او بسیار از زمان  
 لنگ مثل دوشنتی و گرد و در قلعه میدک و زاین کبیره و کوبیر غیر تصرف  
 قطب شایبه و قلعه کلیان تصرف و شاهیه او ساوا و دیگر قنداق تصرف  
 نظام شایبه رفت مدت سی و هشت سال سلطنت بید را ندود  
 ۹۶۲ هجری حصار دو قلعه بید را حداث نموده در مدت سه سال  
 با تمام رسانید چنانچه درین عصر نامش قلعه حصار است طول قلعه حصار  
 از شرزه و ر وازه تافج و ر وازه چهار هزار و پانصد و ده باو شایه است  
 طریقه بلندی کرپوه است خندق نیست و جای که زمین سطح است یک خندق  
 و از بلندی دیوارش و آزرده و رعه القصه علی برید شاه در ۹۸۰ هجری باجل  
 طبعی با شدت حدت ادویه بایه در گذشت اسوده و در هشت  
 ماده تاریخ فوت او است و گنبد عالیشان او بیرون شهر بر سر راه  
 شارع عام خانه پور واقع چنانچه بزرگ گنبد های سلاطین بهمنیه بریده مذکور



## تاریخ مختار الاخبار ۱۸۴ ذکر کشتن سلاطین بهمنی و برید

خواهد شد الغرض او را دو پسر بودند بر اسم و قاسم و الا ابراهیم قائم مقام پدر شد  
 و هفت سال حکومت گذرانیده در ۹۹۳ در کشت بعد از آن چون پسر  
 مذکور ارکان دولت بریدیه برادر کشته شد قاسم برید ثانی بن علی  
 برید شاه را مسند نشین حکومت برید گردانید مدت ۳ سال  
 و چند ماه کامران باند در ۹۹۴ ازین جهان بخت همتی بریت چون او  
 در کشت پسرش علی برید ثانی مسند نشین گشت و مدت سیزده  
 سال حکومت برید گذرانیده البته باجل طبعی عام غمیت بصوب عالم آخرت  
 پرافراخت بعد از آن امیر برید ثانی بر تخت جهان بینی قرار گرفت و مدت  
 نه سال کامرانی کرده از دست میرزا علی تام جوانی از اقوام خود که بدو خروج  
 کرده بود بطرف بهاک نگر عرف جبر را باد روی فرار نمود و بد آنکه علی  
 برید که ثالث سلسله بریدیه بود چون از شرایط اطاعت کردن مجتنب  
 ملک دولت بهمتی پوچانی و کفران نعمت بر لوح خاطر خود کشید چنانکه تخت  
 گذارش رفت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او را  
 گشت و سر بنجه انتقام ذوالجلال و الاکرام باطجاه و جلال امیر برید ثانی کج  
 سلطان کلیم اند بهمتی که از دست مخالفت این قوم رشت بعد بصوبت سفر



# تاریخ مختار الاخبار ۱۸۵ ذکر گذشتن سلطنت پیریه

بدرالقرار آخرت رفته بود در نوشت		
نظم		
چو از لوح دل شست نقش وفا	بصد محنت و درد شد مبتلا	
و فاکن پیر که ولی نعمت است	که در یونای بسی رحمت است	
<p>بعد از آنکه میرزا علی متصرف دولت بریدید شد و دوازده سال برخت و شری</p> <p>و ابریت برتری گذرانیده در آخر عهد و خیر خود مسماة بڑی بی صاحب را</p> <p>بعلی نام پسر آغوشی ابراهیم عا و شاه پج پوری بوصلت داده خود را بوطه مطا</p> <p>رگنه چنگوپه که در جهیز و خیر خود پذیرفته بود و بهیله فنانداخت تفصیل الحال</p> <p>آنکه چون میرزا علی عبدالزین نسبت با وصف انقضای مدت متمادی در ادای</p> <p>جهیز مضایقه نمود و ایفای وعده نداشت ابراهیم عا و شاه پجانب بیدر لشکر</p> <p>کشید و بدیهاست هر حد چنگوپا فرو آورده ایلمچی فرستاد که اکنون اگر حسب</p> <p>دادای جهیز مقرر شوی و یا من بجا و مستند نه نمایم تقویت از دلایت بید</p> <p>اگو ماه کرده شمشیر خلافت در غنای خود و عتار انصاف میبهم الا</p>		
نظم		



# تاریخ انبیا و ائمه

بہ فضل سیدوران پور لکھنؤ	کنم نام سید بیدراز استیلا
بائش شان خیر ابدار	از ان بوم و کشور برآرم مار

چون این پیغام بر میز اعلیٰ رسید موجب اذاجاء القضاء علی البصر  
چندان عباد بار پرده دیده آن عہد شکن گشت کہ صورت و خامت آن  
در آئینہ روزگار ندیدہ بی تامل بقصد مقابلہ و مقاتلہ بصوب شکار گاہ کٹھانہ کہ  
موضعیت متصل بیدر و بلطافنت ہوا و عذوبت ماء موصوف بہ شہادت  
و انجارا فرو دگاہ عماراد بار ماثر خود ساخت عا دلشاه با شجلا تا مٹھال مالاکلام  
بروی شجوں زدہ اور از بالای ساحل تالاب کٹھانہ اسیر کردہ بہ لشکر خود  
و قلعہ بیدر را منصرف گشتہ مقضی المرام باز گشت و میز اعلیٰ را موصوف بیل و عشا  
و پچاپور مقید کرد و او ہمدان محبس ازین جہان فانی دور کردہ شد

رباعی
-------

کس بہ بہانہ ازین دیر فنا	شد عازم آن سرای جاوید بقا
باقی نبود کسی بہ عالم ابد	غیر از احدی کہ نیست اورا ہمتا
سلسلہ بریدہ کہ ہفت تن بودند ازینجا منقطع	ویدید فیصل اللہ



# مآیشت و یحکم مآیرید

مقالہ اول در بیان وضع ایالت ملک مرجان

تسلط عالمگیر بادشاہ غازی فتح قلعہ بیدر

بتین این مقال سبیل اجمال آنکہ چون میرزا علی برید فرزند فی کورندشت  
الآہان بختری کہ پیش ازین صورت نکارش یافت کہ با پسر ابراہیم  
عادلش منسوب بود و ابراہیم عادلش خواست کہ از طرف عروس  
خود نامی مملکت بیدر مقرر سازد لہذا مرجان حبشی کہ اورا در عہد طفلی  
سید شمس الدین سجادہ نشین اولاد سید شاہ خلیل افتد بت شکل نذر ملک  
برید گذرانیدہ بود و بہ کام عروسی و جہیز دختر رفتہ بود بسیار و کارا گاہ  
بہ نسبتہ بنیابت مخدومہ اورا بجز است سرکار صوبہ احمد اباد بیدر  
در تہذیب بجزی ملک مرجان حبشی بہ حکومت احمد اباد بیدر فایز گردید  
و باین سبیل سی و نہ سال بکومت خود سری و سری کردہ و باین دوران  
ایام شہزادہ اورنگ زیب عالمگیر بنیابت پدر خود شاہ جہان بادشاہ

در وقت سید شمس الدین سجادہ نشین اولاد سید شاہ خلیل افتد بت شکل نذر ملک  
برید گذرانیدہ بود و بہ کام عروسی و جہیز دختر رفتہ بود بسیار و کارا گاہ  
بہ نسبتہ بنیابت مخدومہ اورا بجز است سرکار صوبہ احمد اباد بیدر  
در تہذیب بجزی ملک مرجان حبشی بہ حکومت احمد اباد بیدر فایز گردید  
و باین سبیل سی و نہ سال بکومت خود سری و سری کردہ و باین دوران  
ایام شہزادہ اورنگ زیب عالمگیر بنیابت پدر خود شاہ جہان بادشاہ



تاریخ مختار الاخبار ۱۵۸ مقاله اول

بصوبه ای دکن مامور شد و در دولت آباد نزول اجلال فرمود بجاییکه کهن  
نام موضع بود در سنه ۱۰۶۸ هجری شمسی بنام خود موسوم باورنگ آباد آباد  
نمود چنانکه لفظ حجت ۱۰۶۸ تا تاریخ بنای اوست همواره بر ملک مرجان  
لشکر کشی میفرمود ملک مرجان برکت از اسنیلای لشکر جلالت آئین شهرزاد  
زبون آمده مبلغ گزین داده صلح میکرد تا آنکه در سنه ۱۰۶۶ هجری اعلام خاصه شد  
اورنگ زیب باستبصال او بکرت آمد بتاریخ بست و چهارم  
ربیع الثانی سنه مذکور بر قلعه بدر محاصره ساخت ملک مرجان متحصن  
گردیده بقوله ای پسر جان مدت بست و هشت روز بعد افعه لشکر قهرمان  
هندوستان پردخت چون مورچال میرجمله معظم خان خانان نزدیک فتح  
برج رسید از اضطراب متواتره برجی که سمت مغرب واقع است  
شکست مورچال میرجمله بحب بورش نزدیک آن برج پیش رفت  
ملک مرجان اینطرف برج غار عمیق وسیع کنده آزا از زبان و حقه های بار  
ملک ساخته باین راه داده گذارشته بود که هرگاه بیرونیان جمله انداختن  
جمله آوران را بوزانند در آن اثنا از غراب اتفاق اینکه از اسنیلای بیرونیان  
ملک مرجان با هشت پسر خاصان خود بران برج برآمده بضرب توپ باین



## تاریخ مختار الاخبار ۱۸۹ مقاله اول

در قلعہ مشغول بود اتفاقاً بابائی از بانهائی قلعہ گیان از دیوار خورده در آن انبار باروت  
افتاد و وقتاً استحال یافته ملک مرجان باد و پسر جمعی از خاصان  
که بالای برج برآمده بودند سوخت چون بعضی از جان باقی داشت برشته  
بقلعہ ارکس بردند و فوج اورنگ زیب بفرایغ خاطر از راه همان برج  
اندرون قلعہ حصار آمده نوریس دروازه را که درین ایام فتح برج نام دارد  
شکسته سواری پادشاه اندرون قلعہ حصار آوردند پسران متعلقان  
ملک مرجان حیات خود را مفتنم دانسته دروازه قلعہ ارکس را بسته  
اندرون نشستند و زبان بابا کشاوند اورنگ زیب با آنها بشفاعت  
مقبرین درگاه امان داد و زد و دیم ملک مرجان جان بجان آفرین پسر خواجه  
بیرون شهر بدرگاه حضرت مخدوم جی صاحب قدس سره مدفون گشت  
اضلاف ملک مرجان مقالید قلعہ را بلا زمان درگاه پادشاه پسر بیرون  
خرامیدند بیت چنین است این گونده دهر که بخشد بر عت سنان بقهر

بیان مبادی احوال قلعہ داران شاهی و کیفیت تعمیر  
و تبدل حکام و عمال آصف جاہی



# تاریخ مختار الاخبار ۱۹۰ مقاله اول

بعد از وقوع این فتح اورنگ زیب و زبایدت حال افتخار خان به نیابت  
خود قلعہ داری قلعہ محمد آباد بیدرگذاشت و دو سال و چند ماه بر آن قلعہ کاهرا  
آمد بعد از آن ای حی حضور گردیده در شش ماه هجری تغیر شد و خان مان و خان اعظم  
جهانگیری قلعہ داری بیدرگذاشت و از شدت پشمال و شش ماه در آنجا بماند  
بدین بعد تغیر یافت مختار خان سبز داری در شش ماه هجری بقلعه داری  
انجام مفاخرت اندوخت و دروازه های ذیل تعمیر کرده اوست

عبارت مند چهره در دروازه نورس و بفتح دروازه

روز جمعه شهر ریح الثانی ۱۳۰۰ جلوس منیت نوس حضرت قدر قدر  
جم جاهد ملا یک سپاه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب در عالمگیر  
بادشاه غازی خلد الله ملک و سلطانہ موافق ۱۳۰۰ هجری بنوی و صوبداری  
اکثرین بندگان مختار خان الحسینی سبز داری این دروازه صورت انجام پذیرفت

عبارت مند چهره در دروازه شاه گنج

روز چهارشنبه پانزدهم شهر ثوال ۱۳۰۰ جلوس منیت نوس حضرت قدر

و انصح الکرمین علی بن علی  
بیت محمد و زینب  
ماوی غازی از اخبار  
موسم محمد اکبر و دی  
و علی از اخبار  
بنی خاندان غازی  
تمام دارد



مارچ حکمران اخبار ۱۹۱۱ مسالہ اول

قدرت جم جاہ ملائک سپاہ ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب  
بھادور بادشاہ غازی موافق ۸۲۰ھ ہجری النبوی دیوبنداری  
کمترین ہندوگان مختار خان الجینی السبزواری این روز وازہ صورت تمام پذیرفت

عبارت مندرجہ بر دور وازہ تلکھات

روز و شب ۲ شہر یقودہ ۵۰ سال جلوس مہمنیت نائوس حضرت قدر قدرت  
جم جاہ ملائک سپاہ ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بھادور عالمگیر  
بادشاہ غازی خلد اللہ ملکہ و سلطانہ موافق ۸۲۰ھ ہجری النبوی دیوبنداری  
کمترین ہندوگان مختار خان الجینی السبزواری این روز وازہ صورت تمام پذیرفت  
و بعد از ان بصوبہ داری الوہ رفت میر ہمایو و نام پسرش کہ بعد پد بخطاب  
ارٹل مختار خان سر فراز شدہ بہ نیابت قلعہ بیدرامور گشت بطریق  
والدہ خود در وازہ قلعہ ارک را باہمن پارہ ستخم کرد این عبارت  
بر دور وازہ مذکور یاد کار ایام اقتدار اوست ۱ ۱ ۱

عبارت مندرجہ بر دور وازہ قلعہ ارک اعنی شیرزہ در وازہ



## تاریخ مختار الاخبار ۱۹۲ مقاله اول

روز چهارشنبه رجب المرجب ۹۲۹ خورشیدی منتهی تاوس قدر قدرت جم جا  
 ملائکت سیه ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی  
 خلد الله ملكه سلطنته موافق ۹۳۰ سنه هجری نبوی در صوبداری کتیرین بنده گان  
 جان نثار خان الحسینی السزواری این دروازه صورت اتمام پذیرفت  
 بعد از آنکه عالمگیر بادشاه در ۹۳۱ سنه هجری قطب الملک تانا شاه را از  
 قلعه گولکنده مقید کرده به بیدر آورد در ماه ربیع الثانی در ۹۳۹ سنه هجری هجری  
 تانا شاه قلعه دار فرور را بدولت آباد فرستاد و بعد مرصبت از آنجا  
 بصوبداری حیدرآباد مرخص شد و پسرش رستم و لخان به بنیابت و کار  
 فرمای پدید بوده و او نیز بعد از یکسال و هفت ماه تغیر شده مدار الملها م صوبه  
 حیدرآباد شد قلندر خان در ۹۳۱ سنه هجری قلعه دار بیدر شد و مخاطب  
 بجانشینار خان بود بعد از یکسال و چند ماه تغیر نمود او رنگ خاقلین اید  
 شد چون او در گذشت پسرش قباد خان بجای پدر قلعه داری بیدر بجال ماند  
 خانقاه دستگیر از ابنیه اوست چون او بصوبداری او را به منصوب شد  
 حسام الدین خان خلف نظام الدین علی ابن غیاث الدین آصف خان  
 بن آقا طاهر که برادر نوچشم یکم است او مخاطب بحسام الله خان بود











تاریخ مختار الاخبار ۱۹۵۵ مفاہد اول

و مباحث نموده رجوع گشت صیبه شرفیش کالی سیکم صاحبیه به قیام الملک پیر  
میرکلان خان منسوب شد بعد چندی چون ضعیف تر بود باجل طبعی در قلعه مذکور  
در گذشت و در جوار درگاه محمد طائی صاحب مد فون گشت در آن  
عصر بیت محال سرکار صوبه احمد آباد بیدر مشتملش سرکار که پائین  
مملکت مرسته و کنه و تلنگ باین تفصیل واقع شده

۱۔ سرکار صوبہ محمد آباد سیدر

میں نے محال

پرنسہ خویلی      پرنسہ حسن آباد

محال محال

کار یونی      چکوپہ

محال محال

ہیالکی      نور

محال محال

آورد  
اکبر

محال محال

سرکار مظفرنگر  
سرکار ناوبر  
سرکار اکلوت دکن  
سرکار دکن  
سرکار میان



## تاریخ مختار الاخبار ۱۹۶ مقاله اول

تا اواخر عهد برید بعد خرابی های بسیار در تصرف امیر برید ثانی و پیاپی  
 عهد ملک مرغان باقی بود بعد از آن اورنگ زیب بهادر تصرف  
 گشت چنانچه در دفتر بادشاهی ثبت است و اشطام آن متعلق قلعه داران  
 بیدر میماند بعد از آن بعضی محال که بخارست از بهاکلی و چکوپه باشد  
 بتصرف راجه چندرسین و پسرش راجه رانچندر بود در عصر نواب  
 آصف جاه پرگنه کاریموگی موضع پرگنه جویلی سید در جاگیر پاندریه هارته  
 و نیز شازده موضع دیگر از پرگنه جویلی بتصرف میر فتح الله خان جدا مجد  
 میر صفی الله خان بقیه دیهات پرگنه جویلی مح پرگنه حسن آباد در تصرف  
 قلعه دار بیدر ماند و چون قیام الملک که بعد فوت پدر بخطایب میکلاخان  
 سرفراز شده بود و بطلاق و امدادی نواب آصفجاه و حیدر آباد میماند قلعه بیدریت  
 او به محمد و اصل خان که از پروده های میکلاخان مرحوم بود موقوف گشت و بیست  
 و اصل گنج در آله بگری آباد کرده اوست او را شاه گنج نیز گویند  
 و لا و روسپاه پرور بود چون مخارج زیاده از داخل داشت اکثر اوقات  
 بناخت دیهات اطراف می پرداخت لهذا نواب آصفجاه در آله بگری  
 میر محمد خان با چهار هزار سوار و چند پیاده حیت بنیه نافعنی و تیره کاری



## تاریخ مختار الاخبار ۱۹۴ مقاله اول

روانه فرمود از طرف چند پناه زد و خورد ماند آخر الامر نواب آصفجه خود بدو و اقبال  
از اورنگ آباد تشریف فرمای فواح بیدر گردیدند و اصل خان دست در دامن  
عجیز و انکسار زده از راه امان طلبی پیرین قلعه آمده بکازمت پیوست و بجایگاه کلمه  
و غیره دیهات پرگنه اکیلی و فوجدارسی حسن آباد سر فرار شد و میقتدا خان در  
۱۱۵۹ هجری قلعه دار بیدر گردیده زیاده از پنجهزار اشتهام سوار همراه شد  
چون آن عاقبت اندیش بهمان طریق قلعه دار پیش دست بغارتگری محالات  
اطراف کشاد و اینجمنه بسبع نواب قدسی القاب بید باغی که منصور و نواب  
صلابت جنگ متوجه سواد بیدر شدند آن کوتهک بخیال محال در وازه های قلعه  
بسته مستعد حال و قتال گردید و تا یکماه از توپ و بکله جنگید بعد از آنکه لشکر آصفجهای  
خود را از دیوار قلعه گذرانیده و یورش برده قلعه ارک را متصرف گشت میقتدا  
خان سیر فوج فیروزی گردید و نواب مجاهد جنگ میا و تاجان در ۱۱۶۰ هجری قلعه دار  
بیدر سر فرار شد و لشکر فیروزی اثر از انجا نبضت فرموده در فواح اورنگ آباد  
بمقابله میرنده رفت بعد از یکسال از انصبوب حجت نمون چون قلعه بیدر محل نزول اجلا  
شد بقاضای مصلحت علی گاه محرم ۱۱۶۴ هجری برادر خود میر صلابت جنگ در آن  
قلعه بنویس و خود بر سندیاست جلوس فرموده تشریف فرمای حیدر آباد شدند و القه

میر صلابت



## تاریخ مختار الاخبار ۱۹۸ مقاله اول

مجاهد جنگی و تنجانی که از اولاد قلعه داران ثانی احمد نگر است بعد از سه سال بوجه انکار  
 قتل صلابت جنگ که با دشمنان از پی یک مصلحت صد خون کینه معنوب مغرور و علاء الدین  
 بدیع الزمان خان بنو لنجلی قبول انجمن دست و شمشیر بگری قلعه داری سپهر امتیاز یافت  
 چون در آن کار دلیری بکار برده بود بخطاب لیون جنگ سرور از شدن نواب صلابت جنگ شهید  
 در درگاه شاه محمد طائی قادری مدفون گردید تاریخ شهادت روز پنجم ششم ربیع الاول  
 شمس البهری است و در لیون جنگ سه سال قلعه داری انجام زشت زیر اخلاق گذشت  
 بعد از آن بسزای عمل شنیع خود بمرض شدید مبتلا شده فوت گردید کالی میگویم  
 بخصانت بید رمضون و شوهرش میرکلان خان ثانی در شمس البهری حسب الحکم  
 بجایگاری قلعه کلان و مدکل کامرانها نمود فرزندش ممتاز الامر امیر نامدار بود  
 و مدت العمر بکوت امیری و رویشانه زندگی میفرمود آخر در قلعه کلان در شمس البهری  
 فوت شد خلف او مینا صاحب بعد از آن محمد مرتضی خان پسر خان در شمس البهری  
 که از قوم فاروقیه بود و دستار حکومت قلعه و قلعه گیان بر فرق نهاد و گویند و حسن  
 قلعه داری محمد مرتضی خان را که هر مرتبه از پونه با فوج کثیر در نواح بیدریو سرکش نمود  
 نواب قدسی القاب سیوم رمضان المبارک شمس البهری بقلعه بیدر شریف آورده  
 تا یکماه نزد خود می شدیدی در میان ماند آخر بصلح انجامید همان سال محمد مرتضی خان



## تاریخ مختار الاخبار ۱۹۹ مقاله اول

پس از آنکه هفت سال و کثرتی قلعهداری پیدر کذرانیده بود موقوف شده محمد غوث خان  
المخاطب سیف الدوله نارنولی قلعهداری پیدر سر فرار شد مدت قلعهداری سیف الدوله  
و بعد فوتش سیف جنک بنجم الملک برادرش تاجرت و چهار سال طول کشید  
پس از آن لجنی بر قلعهداری آنجا جمعی مکر حسب الامر جنابانی عزل و نصب گردیدند  
اولا رکن الدین خان برادر شاه عبدالرزاق مشایخ نارنول که داماد بنجم الملک بود  
در ۱۱۹۳ هجری آمد و دو سال قلعهداری آنجا کرد بعد از آن میرزین العابدین خان که  
رفیق بنجم الملک و داروغه دروازه شاه گنج بود دو سال و چند ماه بامر سیف  
قلعهداری پرداخت بعد از آن بزرگوار شاه عبدالرزاق مذکور آمد و سه سال و کثرتی ماند  
و زان بعد رکن الدین خان بار دیگر آمده راتق و فائق مهابت قلعهداری گشت مثالی  
و ضبط و راستی معامله دست رس خوبی داشت و زمان اقتدار او کامی نزارع قبیله  
تعلیم سدی و مبنار دست نداد و هیچ مباحثه و مناظره بر نخواست چون در ۱۲۰۲  
از بنجم الملک اقطاع و گلو و کیم مشرع گردید و او از آنجا در قلعهداری پیدر رسید  
رکن الدین خان خود بخود از شغل قلعهداری معذرت خواست و بنجم الملک بجای شان  
اختصاص یافت و حسن آباد و ضمیمه اقطاع نواب صاحب نواب شمس الامیر آباد  
گشت و بجز چند دیهات در جایاد و سبندی قلعه نمایند از پیشگاه خدیوی



## تاریخ مختار الاخبار ۲۰۰ معالہ اول

جهان بنا به نواب آصف جاہ غلام ترضی خان بجای آنجا آمد نجم الملک از سر قلعہ اری  
برخواست و دست برداشته شجاعه احتشام از عامل فروری یافت و جز خفاقت  
دیوار قلعه از حکومت آنجا کاری نداشت چون شش ساله بگری سوار می شد کانی  
از سرفرازان بمهری حیدر آباد رسید و همان آوان نجم الملک بر طبق طلب حضور  
غلام محمود عرف خیرانی میان رانیا بتا بقلعه بیدر کذاشته خود و حیدر آباد  
شرف یاب ملازمت گشت و بعد از آن ایام سبب کاوش و مخالفت مشیر الملک  
طوری که مشهور است از تنگنای جسمانی و بخت آباد روحانی رفت  
بنابر آن تا را میان المخاطب باین الملک برادر کوچک منیر الملک بن  
غفور جنک بن شیر جنک بواسطه استعانت مشیر الملک قلعہ اری  
بیدر شد و در همان سنوات بنده کانی متوجه قلعه بیدر شدند و در آنکه از آنکه جا  
قلعه ارک شریف ارزانی داشتند باین الملک بعد چند روز بسبب ناخوشی  
چندہ المخاطب بامه لقا طیو مشهور که برآمد زمان منقذ و گاه حضور بی منزل  
و نور محمد خان و رنگ آبادی که در آن زمان منصب لشکر و گری داشت بقلعه اری  
بیدر منصوب گشت اما بنور چندی برین کار نگذاشته بود که یارایت بر کار عا  
روانه سفر کبر لگروید و بجای خود او که الدین خان نامی ساکن اوزنگ آباد رانیا بتا



تاریخ مختار الاخبار ۲۰۱ بمسالہ اول

صاحب اختیار ساخت بعد مراجعت غما کر نصرت بجید آواز سفر کبریه و ملاقات  
منصبوبای فلکی مرشد زاده آزاده المصطفیٰ بعالیجاه گردن از حکم جهان مطاع بآهوا  
سدا سیوریٹی زمیندار سرکار میدک پیچیده مخفی و منواری بقصد خروج از بلده  
حیدرآباد بیرون آمده نخستین در قلعه اندول جوگی پست رسیده اطهر باغی و عصبان نمود  
بعد از آن شبگیر زده بر سر سدی عبداللہ خان کہ از قصبہ کوہ پیر تفاق لشکر خود را  
حضور نیابریصانت قلعه میدک بنجیل میرفت او را گشتند و از هر طرف تنگخانه  
مردم شور انگیز و فتنه دوست امن دشمن شورش در آمدند و از انجا بنجیل طعمه از  
پیش شیر برون عریضه کنان بقیم جبارت پای قلعه بیدر رسیده ایستادند و بی نام  
و جی سکه هزار بایں و ذاکر الدین خان باب قلعه را بیدر از راه نمک حسری  
باسدا سیورییدی و ساخته باستقبال عالیجاه آمده بعبادت کورنش امتیاز یافتند  
و قلعه را بایشان سپردند انگاه از پنجاه عالیجاه سیف الدولہ پسر نجم الملک مرحوم  
از قلعه داری بیدر سرفراز گردید و از هر کدام اشخاص ہمراہی نوکران و شناس  
فردا فردا بحافظت برج و بارہ معین شدند چون این حقیقت بعرض اقدس نواب  
قدس القاب رسید اینمغنی برخاطر مبارک گران آمد و در همان ساعت بمیر عالم مرحوم  
امر شد کہ درین کار بہادران و لاد شکار را با خود بردہ شعلہ در خرمن سستی معاندان



تاریخ مختار الاخبار ۲۰۲ مقالہ اول

تیره بخت اندازند بر عالم محوم موسی رحمت و محمد عظیم خان که با انسی میان را در سر  
فوج ساخته با چند توپ قلعه کش بجنگ برآمد از طرفین مقابلۀ عظیم دست داده  
کس بسیار قتل رسیدند و دیگر شاهزاده و بی دروازه کشته شده بجانب او رنگ آب  
رفت چون آنجا هم نتوانست قرار گیرد لاجرا بقدر را موافق تدبیر ندیده بضم  
خضوع و خشوع پیش آمده اسیر لشکر فیروزی اثر گردید و بهمان علت ناکامی تب محرق  
بهم رسانیده و ایشان را راه حیدرآباد با جمل موعود گذشت جسد مبارکش در مقبره  
حسین بنه صاحب قدس سرمد دفن گشت و ذاکر الدین خان قلعه دار از خوف سرکار  
چند سال نوع فلاکت با طراف ممالک محروسه سرکار عالی به پشیمان حالی گذراند  
بوادی عدم رفت القصد بعد از دو ماه و چند روز این واقعه خواجۀ نجم خان الخاطب  
بنسبم الدوله از حضور اقدس بقلعه داری سپرد آمد بهر چند از آن قلعه دار بنوعی نجات یافته بود  
که بمرض فالج مبتلا شده از دنیا بدار البقا شتافت پس از آن راجه شامراج  
رائی و ایان که بواسطه مفید شدن رفتن مشیرالملک به پونه مختار کار و بار مالی و ملک  
سرکار آصفیه بود خانجهمان خان داروغه و فرارش خان را به تشریف قلعه داری مشرف  
ساخت خان موصوف حسینی بیک از جانب خود که خیلی در بهوشیاد  
به نیابت امور ساخت لاکر باندک عرصه بنگامیکه مشیرالملک از پونه فایز

وہر ہزارے از غنہ یاست کجانبہ بندہ شاد رفتہ و ہما کجا بضرع ابراز ہلاک و راندہ و سدا سیر و در اولاد تو کو بندہ یوں کہ



ضمیمہ تاریخ مختار الاخبار

[illegible]



ضمیمہ تاریخ مختار الاخبار

[illegible]



## تاریخ مختار الاخبار ۳ : ۲ معالہ اول

حیدرآباد گشت نامبروہ از قلعہ داری مغزول شدہ میرالی مخاطب احسن الدولہ  
یکہ تاز جنگ بدستاری مشیر الملک بر سر قلعہ داری نشست و خلف او میر علیخان  
به نیابت پدر خود در ۱۲۱۴ شمسی بحری غزو قتل یافت چون در سال ۱۲۱۵ شمسی  
یکہ تاز جنگ کو باجل موخو در حمت حق پیوست میر اسد علیخان با سماع رحلت و اند  
خود حیدرآباد و رفتہ بقلعہ داری و خطاب شد یکہ تاز جنگ مشرف گشت باز گشت  
گویند اسد علیخان یکہ تاز جنگ مرد شجاع و دلاور و معاملہ فہم و کاراگاہ بود و ہمیشہ  
باہل علوم صحبت میداشت چون ضیاء الملک عرض مکی برادر عموی او فرستاد  
الہی فوت کرد ضیاء الدولہ کہ ہمیشہ زادہ اش بود و نفاق دلی داشت بانفاق  
فوت جنگ کمر عداوت بغزل او محکم بستہ او را از نیابت دولہ خان افغان  
مہدی کہ عامل ریگنہ جوہلی سید شدہ بود و مقتدات مالی نہمت الی احمد الی شہم  
ساختہ مغزول ساخت یکہ تاز جنگ با عانت بہاراجہ بہادر مدہما بمہوایش  
فرار و پس از ان بجایگزین موضع رتنا پور قناعت کردہ و چچل گورہ بگوشہ از دوا  
گذرانید امتداد مدت قلعہ داری یکہ تاز جنگ بست و دو سال و چند ماہ الفتن  
در عصر قلعہ داری یکہ تاز جنگ مرحوم در ۱۲۲۳ شمسی بحری راجہ شامراج راہی  
زیر حصار قلعہ کہ الحال موسوم بہ تلکھاتست پیڈا اگر بار آباد نمودہ گونست و



## تاریخ مختار الاخبار ۲۰۴ مقاله اول

چنانچه تا حالت نجر آبادی مذکور پرزید زینت است در هر هفته راجه جمعی  
تمام بازار میشود پس از آن عمل خلیل صاحب المخاطب سید خلیل الله خان که امامیه  
مذهب بود در سلسله هجری قایم شد هر چند مشارالیه بذات خود صاحب فهم و فرا  
بود اما چون تاج الزینخان مختار کاری او مداخلت تمام داشت مردم از وی ناخوش شده  
باتفاق یکدیگر بنابر عزل مشارالیه مساعی جمید بکار برده از خدمت منصوب معزول ساختند  
پس از آن نظر بهاد و کلید قلعه داری حاصل کرده داخل شد هر چند که مشارالیه هم بدست  
خود بدینود و لاکن چون را میچند بر همین مقصدی کار و بار او گردید نوبت دیگر  
جمعی مردم خصوصاً بعضی از زمینداران در دفع او کمر سی محکم بسته در ۱۲۵۴ هجری  
افرنصب قلعه داری برداشته و شورش محرم ۱۲۵۵ هجری قرعه قلعه داری آنجا  
بنام نواب میر حسن علی انداختند پس از سالی در ۱۲۵۶ هجری راجه نجار ام  
ما موریت حاصل ساخته تا سلسله هجری مختار کار و بار قلعه داری بود بعد از آن در  
۱۲۶۱ هجری لغایت ۱۲۶۶ هجری ثابت علی عرفان صاحب این خدمت را  
در عهد خود داشت من بعد از ۱۲۶۶ هجری تا سلسله هجری عسکر به صاحب  
قلعه داری و جمعی عساکر را سرداری نموده معزول گردید بعدش ثابت علی عرفان  
ابن صاحب دوباره در ۱۲۶۱ هجری لغایت ۱۲۸۲ هجری مدت دو آوده سال



تاریخ مختار الاخبار ۲۰۵ مقاله اول

بالاستقلال خاطر خواه منصب قلعداری و حکومت سرزاری گذرانید چنانچه گویند که  
مومی الیه در زمان اختیار خود اکثر اشیای سرکاری را از ذخیره باوشای بوضع و  
حالت خاص هر چه خواست نمود و از اینجا نظام قلعداری ایام باخر رسیده در  
ماه پیر اول ۱۲۸۲ هجری از پیشگاه وزیر اعظم سر سالار جنگ مختار الملک  
بپادشاه دارالمقام سرکاری وضع کار ممالک محروسه بوضوابط و قواعد معلومی  
متظکر گردید بهر یک ضلع از اضلاع جهت صلاح و سداد مهمات ملکی و  
مالی چهارده تعلقداران نامور گشتند و از میان حافظ غلام مصطفی تعلقدار پدید  
آمید بطریق قواعد جدیده اثبات کارگزاری منتهی نموده در ۱۲۸۳ هجری بجلالت  
جسمانی و علمی اجل البیک اجابت گفته بهما بخامد فون گردید پس از آن فواید منوره  
بپادشاه ارشد البراداد و اب حسن منوره خان مشهور جنگ بپادشاه داری اندیشه  
خلعت تعلقداری پدید مشرف شده بعد مورشش ماه بتعلقداری ضلع سرزمین  
تبدیل یافتند و بجای شان اندرا و سابو سرشته دارمکمه و اگر اری سرکاری نامور شده  
رسیدند مومی الیه نیز در ۱۲۸۶ هجری بجانب ضلع بریت تبدیل یافته و اب منوره خان جنگ  
بپادشاه در اواخر سنه مذکور بتعلقداری پدید آمدند و بعد یک سال و چهار ماه بکار  
مغفول و سید احمد منصوب شده تا اوسط ۱۲۹۱ هجری بپادشاه کار تعلقداری در



## تاریخ مختار الاخبار ۲۰۶ مقاله دوم

بوظیفه خواری صدر و پویه خواری عازم حیدرآباد شدند همان سال در ماه جمادی الثانی بموضع  
برشن خدمت تعلقداری مشرف شده بنیاد تالیف این کتاب بنام نامی نواب مختار الملک  
بهار و مدار المہسام بندگان عالی متعالی ادا مافتد اقباله و زاد الله اجلاله که ملک و  
ائیش از آفت ارضی و سماوی محفوظ و مصون باد آغاز بنهاد

### مقاله دوم در تفصیل بعضی از حالات مختلف و توضیح آثارات سلف

ف واضح باد که این بلده در وسط دکن واقع شده شرقی تنگانه جنوبی کرناٹک  
غربی مرہٹ شمالی کتھواڑی که سمت بڑا رست این بلده معمور و قدیم و همواره  
دارالملک راجه های دکن و دارالسلطنه سلاطین ہمنیہ و غیره مانده است  
و آبادی حصار و قلعه برکوه وسیع بلند موسوم بمینی خور و پوت واقع شد و اطرافش  
بیمه خوش آئند بوده چنانکه از دور در نظر ناظر از آثار قدیمه سراجای  
عالیشان سابق و کنبہای سلاطین فانی و مساجد و مینار در سبہ بنوعیک  
پیش ازین بجائشہ صفحہ ۱۹۳ مرقوم شد موجب تعجب و حیرت تخمین میگردد

ف  
بیان و توضیح  
محدود و اجزای



## تاریخ مختار الاخبار ۲۰۷ مفتاح دوم

و آب هوای پدیده اکثر از مزجه معتدل و بعضی طبایع بسبب ارتفاع سرزمین اینجا  
در موسم سرد طوبت پیدا میکند فاما طبیعت اهل اینجا که مزاج حاره دارند  
عموماً مفید می افتد خصوصاً اشخاص قوی و جوان مغوی دل و دماغ است در تابستان  
بسبب صحرایی باریک و کوستان حرارت گرامی تر است اوایل ماه تابستان  
باد شدید می وزد و گاه گاهی ایام بهج ابری بر روی آسمان می آید و از آن اکثر  
اوقات تر آله می ریزد که برای زراعت خطرناک می باشد و باران این صفحات  
نسبت بملک تلنگ کمتر و حیثاً اگر زیاده بارد فایده بخش حصول و اراضی نیست  
اما در فصل بارش گل دلائی شود بحدیکه پای آدم و نسیم سپ گل آلوده نمیکرد  
و از عمود و دوار و دکنگ و خرمای است و اکثر سنه آنرا گرد و گنگا میگویند که  
از کوستان غریب از مواد موضع و انجیر کبیر تعلقه پا توده ضلع نادرک برآمد  
شمالی این صوبه گذشته شرق و به الحاق و اتفاق آب های دیگر بملک تلنگ و اویر  
و بکاله شده بدریای عمان میریزد و بر قسم غلات و حیوانات و فواکه است  
درین سرزمین پیدا میشود خصوص پیداوارنیشک سرزمین پدراکار از بکاله  
بهترین باشد که هم نیست و کاشتکار قند و شکر سفید از آن حاصل میکردند  
و ثمرات حلاوت آیین خصوص انبه و امرود و کنار که در شیرینی و شک شهد



## تاریخ مختار الاخبار ۲۰۸ مفاله دوم

و شکر باشد و عطریت خوش میدهند مشهور زمین فضیله کوپیرین مصافات است  
و مصنف تاریخ فرشته گوید که خواججه جهان کادان بن سرزمین کشتهای زعفران  
و امرو و دیگر میوه های در سیکار شده حاصل کرده و در حوالی شبرقانم مختلف  
است آلات زراعت ایشان درین مان طوریکه از نقشه نشان الف  
پیدا است بستر کاه و جاموش و غیره هنوز بحالت قدیمه خود برجاست  
و کاشکار آغاز درستی زمین فصل خریف قبل از دو ماه بارش و برای  
فصل ربیع بعد در و مال موجوده خریف می نمایند و لایکبار زمین را خویش کرده  
مراجعت میکند بعد چند روز بچنان حتی که شش سفت نوبت بهین تکرار عمل  
نمایند این گاه و خن پاک و صاف شود و حاصل فصل خریف زرت و جنوب گاه  
که آزار آله و سامان و لجهنا و کور و گویند و ماش سیاه و سبز و کنج سیاه و سفید و  
دال نور و پنبه و میخ و تنباکو و شالی آبی و مثله میباشد و ازین کام اقسام غله بعضی  
بدو سه چهار ماه بجل رسیده بعد در و بچنانه مزارع میرسد مگر دال تور بعد هشت ماه  
ببختگی میرسد و میخ و سرخ درین عرض مدت بچند بار بار آورده چیده میشود و پنبه مثل  
تور یا مقدار آن بنابر میگرد و ورنه کوفته اند و بکشت بار برای تقویت زمین که از بول  
خایط آنها حاصل میشود می نشاند و هم قاز و رامت دیگر که آنرا با صطلاح خود که با میگویند







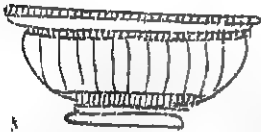
شکل بندی گئی



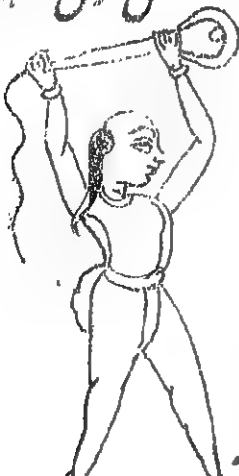
شکل شیار آنگه را خابند



شکل بند



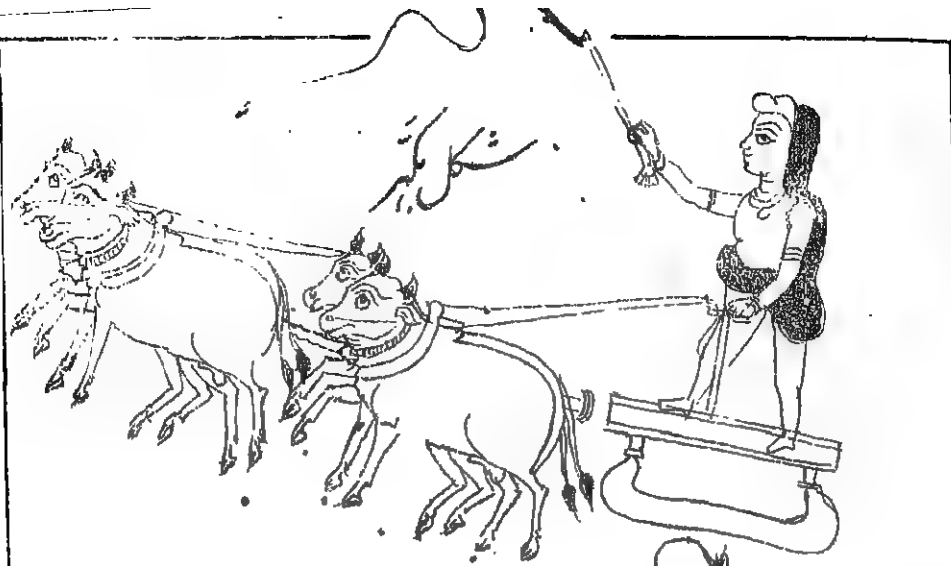
شکل حارس کشند جواریه



شکل بند خنجر یعنی دو لک



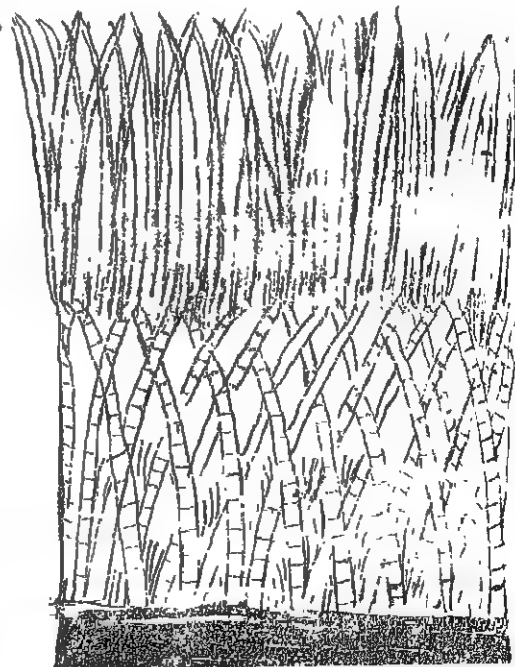
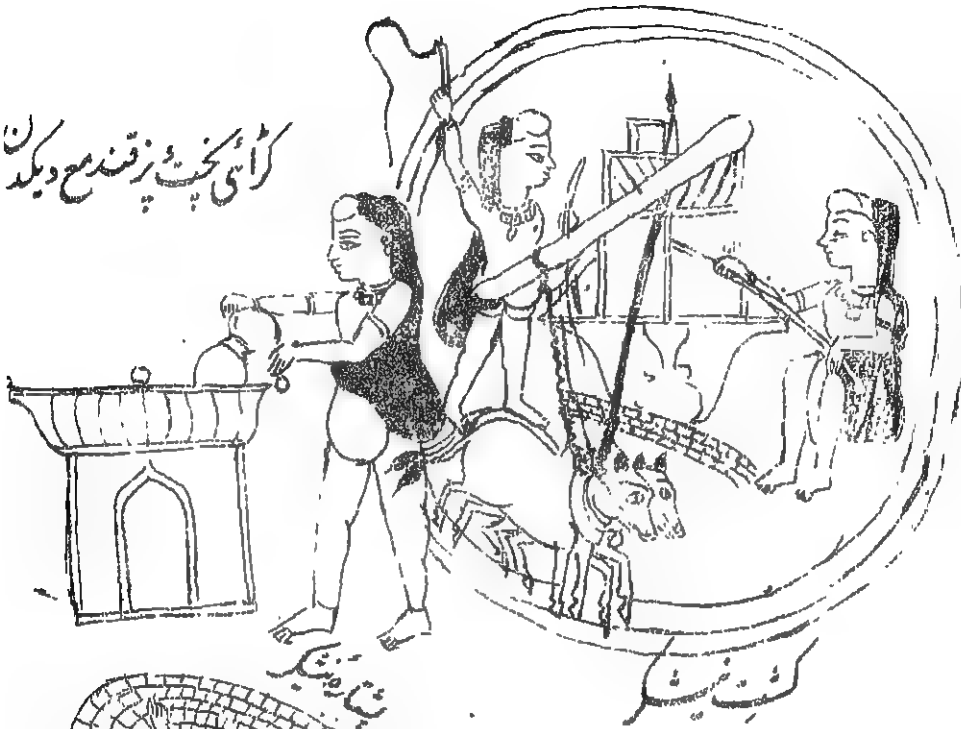






# کولونی شکر

کرائی بخت پر قدم دیکر





## تاریخ مختار الاخبار ۲۰۹ مقاله دوم

بهر آنکه مناسب بهر فصل بقدر ضرورت میرزند و در زمینیکه جو و خشخاش میکارند از آماگ  
 میگویند تفصیل پیدا و افلاک بیج این است زرت سفید و سرخ گندم لاکه  
 بشانه عدس الی کثر کشنیز کذر نخود تفصیل اجناس پیدا بشان  
 بیشتر ادک زوچوب خردل خشخاش تنباکو حله و غیره و معنیات  
 نفیسه اینجا بخر گل گیر و گل سفیده که اکثر مردم آنرا خریده بجلاده سرکار انگریزی می برند  
 احوال دیگر بیج معدنی از اشخاص سابق و حال تحقیق رسیده و بسیاری مردم این  
 از بیج زبان شناسی دارند یعنی هندی و کشری و مرثی و تنگلی و کجراتی و محمود  
 نسبت به مسلمانان فرق مختلفه بنود بیشتر صاحب دولت و مکننت هستند و فزون  
 زراعت و صنعت در همین قوم زیاده تر مروج و اغلب اهل اسلام بوغایف و مدعاش  
 جدی و آبای خود که از شاهان مقتدر بطور مشروط و غیر مشروط و خیر است حاصل کرده اند  
 بکفایت صرف اوقات خود میسازند اگرچه الحال بعضی از آن اراضی متعلق شایع  
 حوادث زمانه در تحت سرکار بمخالصه شامل شده قدر قلیل از آن بورشای آنکس  
 کرده و لاکر آنها بهمان قدر معاش و مقدار ارض قناعت دارند و بگوشت از و الا با احتیاج  
 مستعار بپایان میسازند و صنایع اینجا مثل حدادی و نجاری و درگبری و معمار  
 و پارچه بافی و غیره همان قسم قدیم الا با هم است بلکه اخلاف شان از اسلاف خود بر و با خط

بیان  
 ف



## تاریخ مختار الاخبار ۲۱۰ مقاله دوم

آورده اند حتی در ساختن ظروف پیری که قبل از این امتیازی داشته است حالا ندارد  
گذشته از نفقه کوبی آن سخوی اول نیست چنانکه راقم در سلسله سحری حسب الفهرمان به کار  
خدایگان گلدان و غیره ظروف عدیده از اقسام مختلفه که وضع هر یک از اشکال مشتمل  
بر یک سکه و خوش ترکیب ترین اقسام است واضح می تواند شد پیش روی خود ساخته  
و همچنان نفقه کوبی گل کاری تازه طرز که اینچنین کار بنظر صرفه و زر گشای کمتر از دست  
شان استعمال شده بود در غایت نفاست بعمل آورده بکار زمان سکه فرستاد  
شده شد که از سکه کار بجیت نخفته و لیعهد ملکه انگلستان که در همین سال تقریب سیاحت  
هندوستان شریف از زانی داشتند بودند ارسال یافت چنانچه قطعه تاریخ نشان در  
آن شان براده کیوان ساده در اقلیم تقدیم برانصر شده اصفهانی المتخلص فدا بای نوشته

### قطعه

رسال عیسوی اکثر براز ماه  
پرنس آف ویلز بر ثانی شهنشاه  
که تا بقرایدش بر عزت جاه  
ندیده یادگار س تا بدین گاه

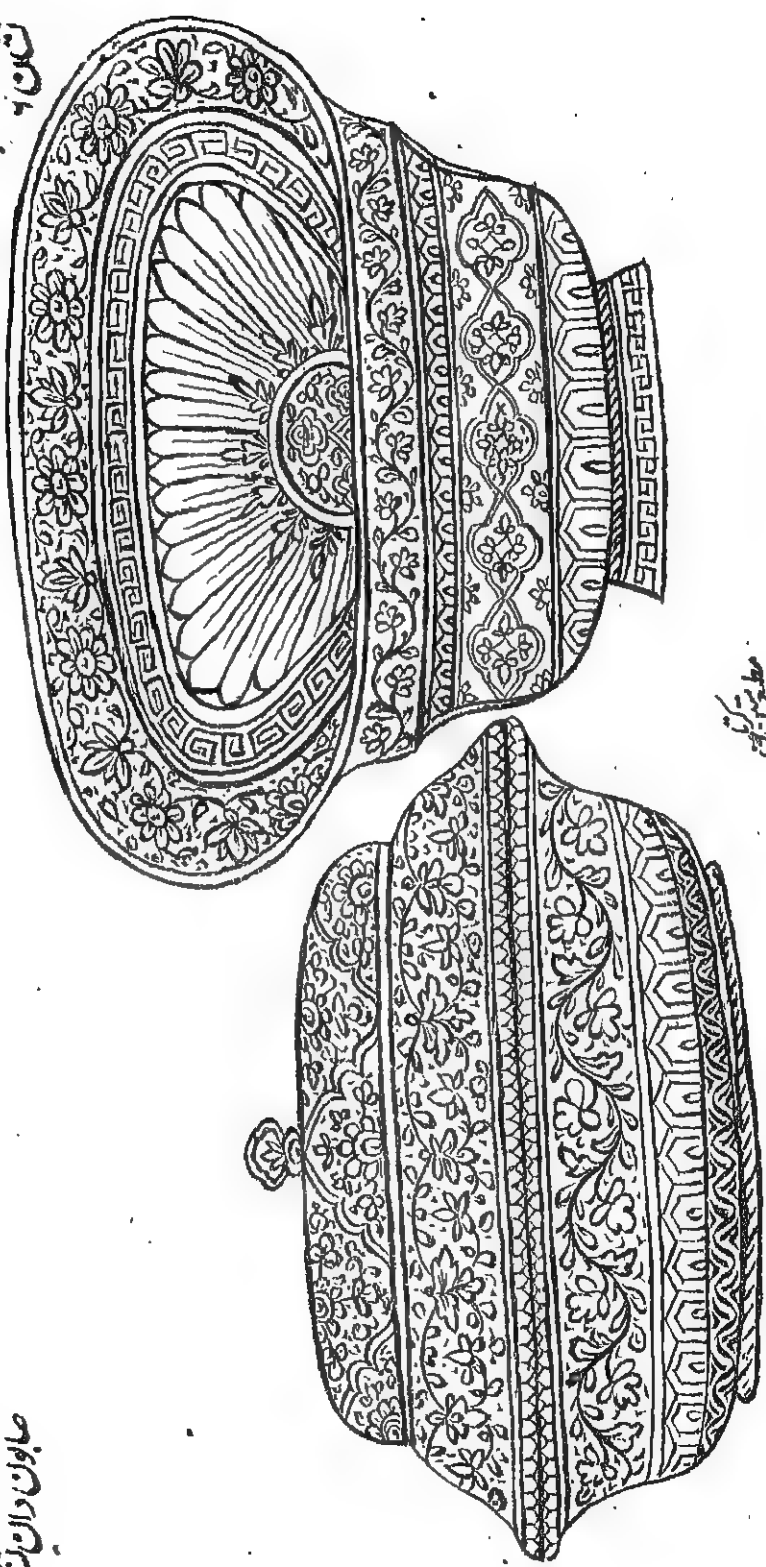
هزار و هشتصد و هفتاد و پنج  
ز لندن شد به هند آن شه که باشد  
نه کاهد ز امیرانش توان بل  
جهان از نسیر شد در هند خوشتر



انحال ضرور بیدار از قبیل گلدان و غیره از هر یک یک جفت در شبان علی پهلوان آورده فرستاده شد و موهبتاً

صابون دالان نشا

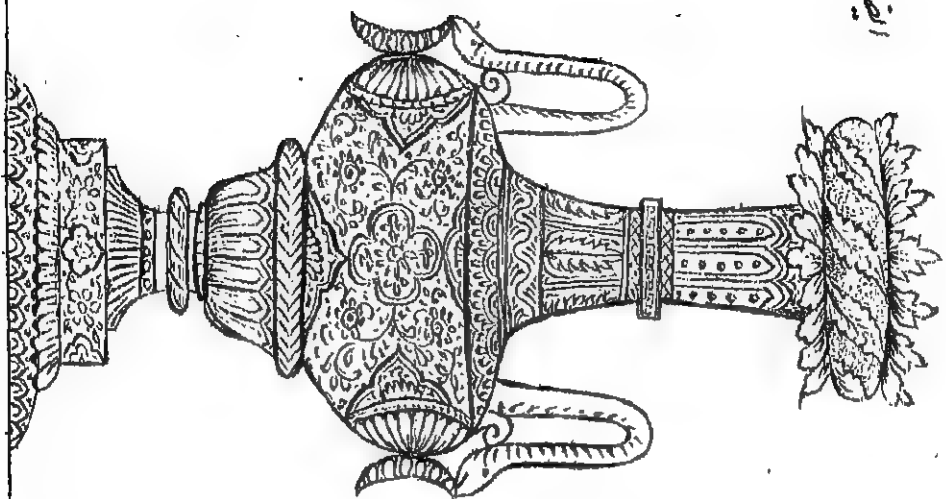
تشنه و سلاک



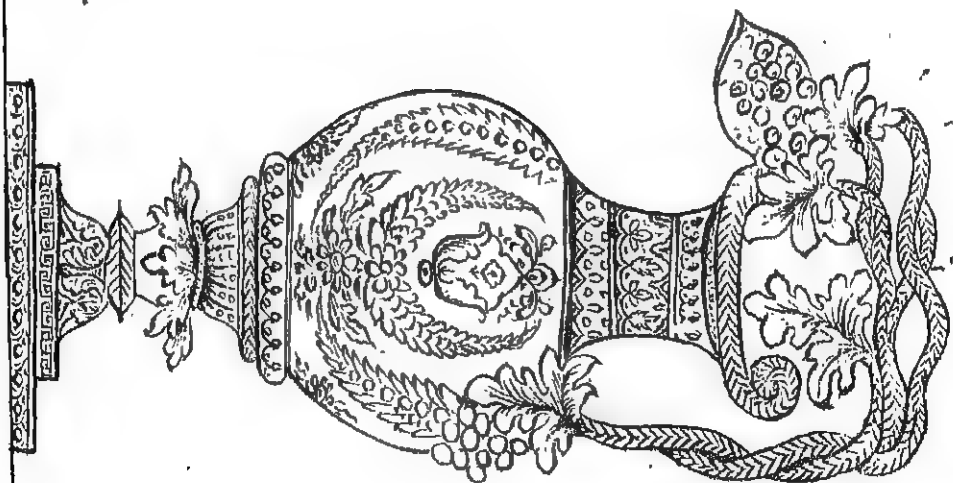
مطابق سلیقه



ایضاً نشان ۴



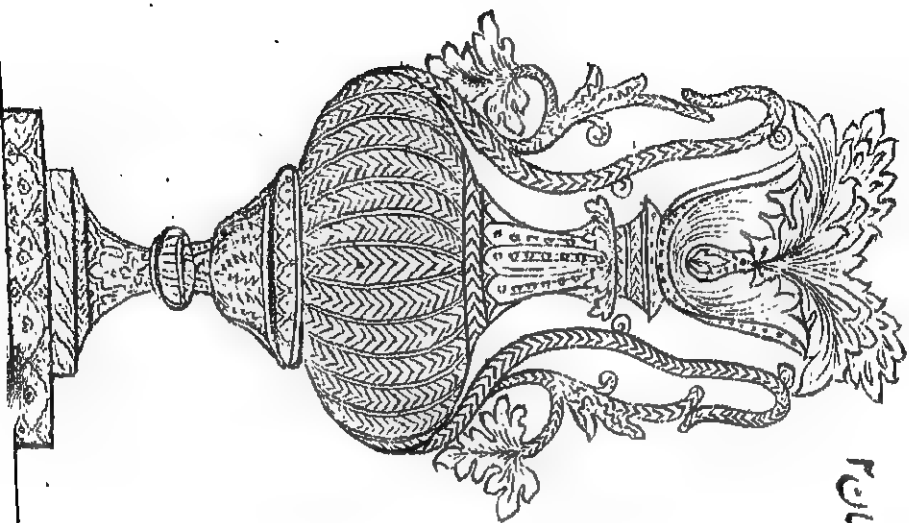
سجینا



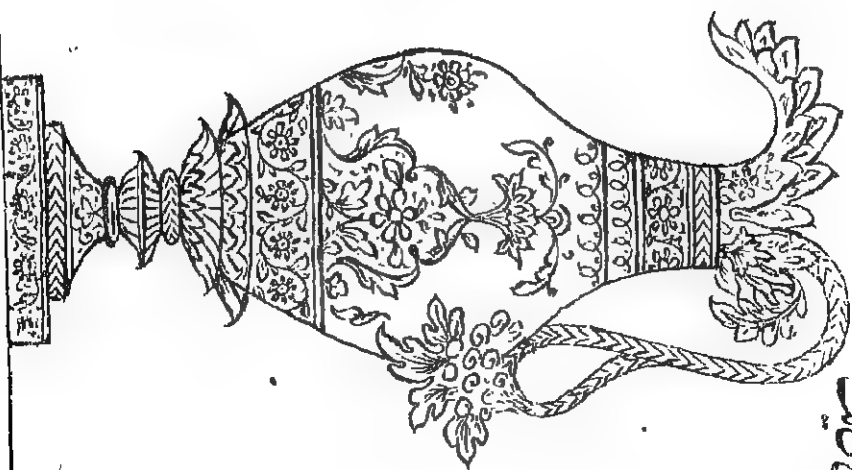
ایضاً نشان ۳



ایضاً نشان ۲



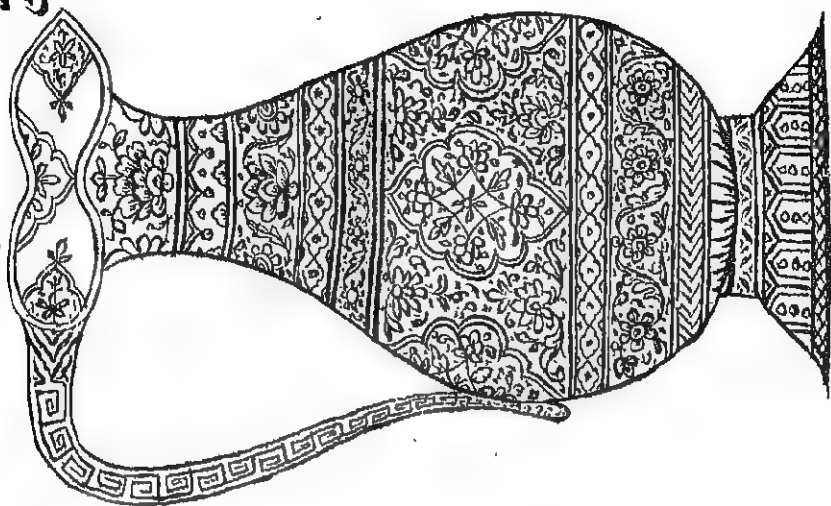
نشان کر



نشان کر

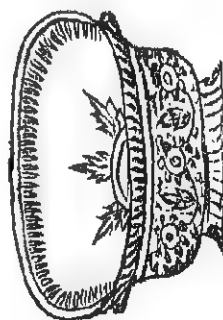
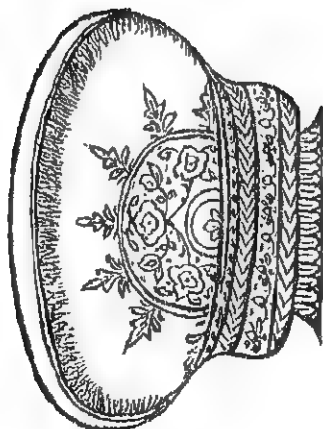


ت پشان



ط پشان

پشان ۱ و ۲





مفتاح العلوم

فدای ہندیان سبب دگویند

بالجملة طوریکه مرقوم شد اگر کسی پیش رو مخفی بوقت استعمال نقره پیشه در آن با بکار  
و ادا دارد و بطور خود تربیت کند نسبت به جنس بازار او استادی بکار برده از هر  
صفت بقدر امکان در ریج نماید و آن چیز را بهتر و خوشتر بعمل می آرند  
والا همیشه نوع تجارتی را که بشهر یا و قری محضری برند بخوابش خود کار میکند غالباً  
این سبب خالی از بیما گیکه کاسب و حنت طالب نیت بدین روش حقیقت  
حال هر یک پیشه و پیشه و را قیاس توان نمود و در اینجا قادیانی مسطور است  
چون بعد از بهمنیه برید سر آرای سلطنت گردید اکثری از عمارات پیشین آن سلاطین را  
منهدم ساخت و با حداثت رنگین محل و غیره خصوصاً تعمیر و در حصار لواغی نام خود را افرا  
ستین این مقال آنکه چون علی برید شاه از خوف حکام اطراف که بهر بهی دولت برید می  
داشتند و غالب قلعه جات اطراف را می تاختند بجهت استحکام شهر و بفرقه بای نام خود  
گردید و روزی طبقات اعلی و اعظم اهالی سپدر را با طعمه انواع و اقسام متلفذ ساخته  
و رعایت خاطر و احترام سادات و علما و اکابر شهر مرعیه شده سوال کرد که حفظ و صحت  
مردم را بهتر یا زنده ها بگنج متفق اللفظ و المعنی اقرار کردند که احتیاط حیات زنده ها  
نسبت بموات اولی است پس محضری بهیضه چون حصار مجلس نمیر خود گذرانیدند آنکام

جنگل و کوهستان

دین موعود بنام  
 حیات مبارک و طریقت  
 بنام محمد بنوری  
 سر فلک ابرار و عالم  
 کونست در این عالم  
 بنام محمد بنوری  
 بنام محمد بنوری







## تاریخ مختار الاخبار ۲۱۳ معالہ دوم

بهمان عبارت بخط نسخ مندرج است {صوت تجر توپ افغان برج فتح لشکر اندرون تلخ  
 ارک بر دهن توپ و رطخ انقش است} بسم الله الرحمن الرحيم  
 بعد از آنکه فاصله این عبارت ثبت است غول پنج من نیم سیردار و یکم ده سیرگر  
 خوابیده ازین باده بیدار و صافی کند و گریه سیر زیاده کنند که ایضا انفتحنا لك  
 فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر و تم نعمته  
 عليك یهديك صراطاً مستقیماً و ینصرك الله نصراً عزیزاً  
 و در وسط این عبارت است {توپ ظفر بیل مسمی بفتح لشکر در زبان دولت علی خضر  
 عالیجاه میرزا شاه محمود المخاطب به پهایون اکرم برید شاه خلد الله ملكه و سلطان  
 فی التاریخ شسته فتح لشکر که ز سهمش دل اعداء حزین با راست چون بقی فرود آمد  
 بر روی زمین شد چون در دهن این ژد بلی چنگ بود با اژدهای که رخسار فرور و بکین با  
 حروف مقطعات قرآنی) الرّا المص الرّا الرّا الرّا المّر الرّا  
 الرّا كهيعص طه طسم طسم طسمیم طسمیم المر الرّا  
 المر السین ص حیم حیم عسق حجر حجر حجر حجر  
 ن {کتابه ید الله} نصر من الله فتح القریب و بشر المؤمنین قال الله  
 خیر الحافظین هو ارحم الراحمین {ایضاً و بناله} مظهر العجائب سجد



تاریخ مختار الاخبار ۲۱۴ مقاله دوم

عنونالك في النوائب كل حم وغم سينجلي برحمتك يا اعلی باسطة  
الحاصل تفصیل تمامی توپ آلات حرب و یکار قلعه محمد آباد میدر که در حین تالیف  
تاریخ پیدا موجود بوده اند بدین قرار است که اندرون قلعه برج و باره می باشد  
ضرب است از آن بشت توپ غیر قالب یخته و دو آزرده ضرب قالب ریخته  
و چرخ می ضرب و در یکله ضرب و ریزه سه عدد و بیرون قلعه بالای حصار بلده  
میدر بر برج و غیره چهل ضرب توپ بدین تفصیل که قالب یخته شش و غیر ریخته  
بشت و چرخ می دو و غنزل دو و ریزه محمودی دو و در یکله پنج ضرب جمله هفتاد و  
بشت ضرب باشد بابت بیرون و اندرون قلعه ارک بوده است و از آن  
گنبد سلطان احمد شاه ولی الیه منی سر که موسس اساس دار السلطنه میدر است  
عرض و طول آن مربع است و پنج و پنج و چهل و پنج و عید تجنید ارتفاع منقوش  
از گارنگ و تخریات طلائی منقش غالباً قریب بشت لک رده و در طرف شمال  
شده باشد و بلائین تاریخ بعد ختم بولی عید بنو عرس آن سلطان اقامه گشت و مشهور  
از جانب آن اخبار پامیش و و تکلف تمام با تمام میر سید بیکه پیست و در آن روز  
از کثرت خاص و عام یا نباشد کسی را بحال خسر ام یا و بنود نظر با عتقاد فرقه  
خود آنجناب عالم ربوبی مانند علاوّه ازین گنبد های دیگر از اولاد سلطان موصوف

پایان مقاله دوم  
از تاریخ مختار الاخبار  
و بخط علی اکبر



# تاریخ مختار الاخبار ۲۱۵ مقاله دوم

که مرقد بعد اولی بر ساد سلطنت این ملک ممکن بوده و بتوجه ایشان معماران عدیم المثال و  
مهندسان صاحب کمال در نهایت ارتفاع و استحکام بانجام رسانیده اند  
حسب تفصیل جدول ذیل است

ردیف	نام گنبد	عرض	طول	ارتفاع	مردنای	تیمار	جای دیگر
۱	سلطان احمد شاه ولی البهنه	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	شیراز
۲	سلطان علی الدین شاه	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا
۳	بهاییون شاه	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا
۴	نظام شاه	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا
۵	محمد شاه بهمنی ثانی	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا
۶	محمد شاه ثانی	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا
۷	سلطان احمد شاه ثانی	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا
۸	سلطان علی الدین ثانی	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	صد دره	ایضا



## تاریخ مختار الاخبار ۲۱۶ مقاله دوم

ردیف	نام گنبد	عرض	طول	ارتفاع	صفه تبار	تاریخ	موقع
۹	سلطان ابوالفتح	لوه دوه	لوه دوه	لوه دوه	صنبره	۹۳۴	میدان مشهور
۱۰	سلطان کلیم الله	دوه دوه	دوه دوه	دوه دوه	صنبره	۹۳۴	ایضا
۱۱	محمد جهان سلطان احمد	دوه دوه	دوه دوه	دوه دوه	لوه لک		ایضا
۱۲	محمد شاه ابن سلطان احمد والی البهنه	دوه دوه	دوه دوه	دوه دوه	لوه لک		ایضا
۱۳	زوجه سلطان ساجد یعنی ترکس ملک جهان	دوه دوه	دوه دوه	دوه دوه	لوه لک		ایضا

گویند تباری این گنبد بعد انتقال به یک پادشاه بامر و ایامی و سعیدش بعمل آمده و  
این کیفیت صرف از بیان خدمه باوراک رسیده و در رای را قلم تیره باصلیت آن  
شبهی یافته نشد العمد علی الراوی و کیفیت مقدار صرف زر که نوشته شده  
آنهم بطیایان خدمه آنجا بمطابقت قیاس لوه دوه است لکن تصدیق آن بطور واقع  
ناوفیه از کتب تواریخ دریافت نشود غیر ممکن دینا بر این که کتب مشحون این خبر درخوا



## تاریخ مختار الاخبار ۲۱۶ معالہ دوم

غیر میسر برین گفتار نیست این گنبد با سمت شرقی بلد بیدر بفاصله یک کوه  
متصل موضع آشور واقع و جای خوش فرا و تمام خدمه درگاه موصوف به در آنجا  
سکونت پذیرد و در آنجا سواى خدمه مکن و بگری نباشد از آن بکند و گنبد سبک  
و پیرمقی منهدم شده و باقی درست { ذکر گنبد های بیدر شاهی } گنبد های  
بریدر شاهی بفاصله نیم کوهی غروب و بیدر سر راه موضع خانه پور واقع است  
چنانچه پنج قطعه گنبد ها بوده اند هر یک گنبد عمارت کج و بهتر و عمده کار اول آن  
گنبد علی رید عرض طول شازده درجه ارتفاعش زاید از سی و سه خواهد بود و تبارش  
ششینا بصرف سه چهار لک روپیه گردیده باشد و این گنبد از چهار طرف کاشانه  
رواق و محراب های کلان در جای هوادار وسیع و خوش نساز است بالای بوی  
گنبد هر گوشه جانب اندرونی این ایات بحروف چینی بخط جلی منقش

### ایات

ای هم نفسان تا اجل آمد بپس من      از پای در افتادم و خون شد جگر من  
وی تازه کلی بودم اندر چمن باغ      اسرور فر و بخت همه بال و پر من

بند دوم

یاران و عزیزان سر خاک من آیند      از خاک بپرسند نشان و خبر من



تاریخ مختار الاخبار ۲۱۸ مقاله دوم

گر خاک جهان جمله بسربال به پیرند  
حقا که نیابندشان و اثر من

بند سوم

رفتم بچنان جایی که باز آمدم نیست  
عطار دلی دارم از درد و بخون غرق  
هم نیت امیدی که کس آید بس من  
حقا که نیاید و جهان در نظر من

بند چهارم

در اینجا که بیامی روزگار  
کس نیک از ما غیب اندر اند  
بروید گل و بشکفت نو بهار  
بیایند و برخاک ما بگذرند

بند پنجم

نفس کنان در هوا و هوس  
اگر جاویدان مانند امید ماند  
که نشستم برخاک بسیار کس  
چو کس رانه بینی که جاوید ماند

بند ششم

دامن کنان که میرود و امروزی  
خاک در استخوان و نفس خیره چشم  
فردا غبار کالبدش بر هوا رود  
مانند سرمه دانه که در و تو تیارود

بند هفتم

بانی این گنبد گروین مثال  
شاه بنده خنده بریدنیک خو



# تاریخ مختار الاخبار ۲۱۹ مفاله دوم

مصره احسنه که تاریخ بناست نام گنبد قبته الاله اوارگو  
 بندهشم کتبه خواجگه نزاری  
 شاه سرملکت دین علی برید چون تنک نای دینی دوز از کف بهشت  
 آسوده و بهشت شد آمد ندای غیب تاریخ فوئش آمده آسوده و بهشت  
 و بالای ایات مذکور بخط جلی کتبه است قرانی محلی نموده و بر تقوید قبر که از سنگ سیاه  
 یک پارچه تراشیده و در صیقل و جلار و کش آینه حلب گردیده بخط ثلث کلمه طیبه  
 لا اله الا الله محمد الرسول الله منبسط ساخت سوای این  
 بر گنبد اولاد و احفاد آن بیچ قدر تحریر نیست و بعد ازین گنبد های دیگر بزرگواران  
 که هر یک در زمان خود مظهر کمالات بودند و مرقد و مشاهدشان مطایف جهان  
 و جهانیان است خیلی است از انجمله گنبد شاه ابوالفیض و نیز شان که بر طاق گنبد  
 این قطعه از سنگ سیاه تحریر است { صورت تاریخ گنبد

بوالحسن شاه دین و عارف حق کز ولی دینی سرشت آمد  
 جتدا گنبدی که مرکز اوست گوی نور است کز بهشت آمد  
 هالقی غیب گفت تبار بخش خانم خواجگان چشت آمد



## تاریخ مختار الاخبار ۲۲۰ مقاله دوم

دیگر چو کهنه‌ی یعنی چار دیوار شاه خلیل اندک شکر و کاه سید السادات حنیف  
که در شش بهتری به عالم قدس رحلت فرمودند و همدرا بخا چشمه‌الیت معروف است  
سید السادات مثل چشمه‌جات که بهر چشمه از قوم هندو و مسلمان خیل خیل و  
نسب و اطفال در اینجا زیارت می‌روند و طعامهای لذیذ می‌زنند و در آب بنظر آب  
غسل می‌کنند و دیگر روضه حضرت ابوالفتح شاه محمد شمس الدین الشریف  
الملکانی القادری اندرون حصار متصل دروازه شاه گنج واقع تاریخ رحلت  
غره شوال { قطعه تاریخ } بعلم معرفت در اربعه فایه محمد شاه ملتانی کامل  
بجسم سال تاریخ وفاتش پانزدهم اکتوبر ۱۲۸۵ ف برای اهل هندو چند  
چشمه‌جات یعنی حیره پانپاس و حیره فرج باغ و حیره سکنی است که آب هر یک  
بمقدار یک رعه عرض و پاود رعه عمیق مادام جاری است و پرستشگاه موجود است  
دیگر در موضع مالیکان منمواضحات بیدریول مشهور بنام کهنه‌ی و واقع  
اگرچه دیول حیدران توسیع و ارتفاعی ندارد مگر جای شهر و بکشت تمام مردم عوام  
برای جابزای انجامی آیند و انواع و اقسام تماشا و رقصدگی میکند و بنظر ادای  
رسم و جاز و چوب کوبیده و نار جیل بر این دیو می‌پاشند و بعضی از جای خود تمام  
دیول با اعتقاد تمام آنقدر راه را بدم روی کجاک افتادند و برخاستن نمی‌یابند

ن  
بر مساجد



اینکه خوب بیدار درین مرد عمل بدین بین چنان ایلوت  
 گهی که بر میدارند نامت دو ماه کامل جازا میباشد در ملک کنه چین جازا  
 جای دیگر دیده و شنیده نشد است بسیار و گاه های خوب و تیار تخمینا  
 یکین از و پانصد راس گاه زیاد و گاهی کم جمع میشوند اکثر گاه ها کمتر از سه سال  
 یعنی چهار ماهی و شش ماهی و یک ساله و یک نیم ساله و دو نیم ساله و بیش تر است  
 و بعضی زیاد کمتر از همین ها بقدر خواستش خود هر کس میخورد بعد پوغم ماه پوس سبند و  
 است با میسند و بر و زیار و اما ماه ما گاه بندوی که آخر ماه قمری باشد غذایی است  
 خیر است بزند و از ابا صطلح خود بپنداره گویند بعد ازین خرید و فروخت است  
 موقوف میشود و افراس با قیامده از جازا بر آمده بمقامات مختلفه میرود قبل از پنداره  
 هیچ است از جازا بر این فتن نمیتواند اسباب شتم بار چه و ظرف مسی  
 و غیره اجناس هر روز از آغاز جازا دو ماه در معرض بیع و شرا می ماند و در آخر اجاز  
 و بول خود آن موضع جاگیر است مقدان موضع قلم ایدای خدمت هستند  
 و یک بول موضع خانه پور که سمت غربی بیدر بستان چهار کرده معروف  
 بمیدار است نام دیو مار شد بیرون می نامند از تاریخ چپنه آغاز جازا و تا بول  
 هزار هارم در آنجا فرام میشوند و در موضع وسیع در آنجا واقع و چهار جا انجا

من  
 در وقت و روزی  
 بسیار و غنی



آب بوده است و جاموسوم بجای کهنه تیرتی که آبش مدام روان است و دیگر دو جا  
 نام دقوی و قوی بیرون تیرت است آبش تاننه ماه یعنی از اساده ماه هندوی تا آخر  
 ماه بهیالگن روانی دارد منبع اش از جبال بمقدار یک جب عریض مجانیه رسیده برای  
 اخراجات سد ابرت ماهوار کثیرالی و نقارچی و غیره سالیانه مبلغ یک هزار و چهار  
 صد بت و دور و پیه از سرکار مقررت متصل دیول مسجد کجک ابو لطف محمد الدین محمد  
 اوزنگ زیب تعمیر یافته مگر هیچ تاریخی که از ان سن احداث مسجد باوراک رسد نیست و  
 همچنین یک بولی بیرون دروازه محمود گنج المعروف به سگل بدیه که آن دروازه در زمان  
 نواب ناصر الدوله آصفیاه مغفرتاب در ۲۶ هجری بموجب حکم حضور پرنور نواب قلی محمد  
 ابن صاحب مفتوح گشته واقع صورت عبارت دروازه مذکور که از ان سن مقصد  
 باستیلا میرسد این است **حساب فرمان جلیل الشان اعلی حضرت قدر قدرت**  
 حضور پرنور نواب ناصر الدوله بجاد آصفیاه خدایه ملکه و سلطانه بزرگیشنه یازدهم  
 شهر ریح الثانی مطابق ۲۲ جمادی الاول و تعلقه داری حسن ارباب و بنده جانفشان  
 شمس الدین خان عرف ابن صاحب نیاری دروازه حصار قلعه رودی محمود گنج فی ۱۲۶۶  
 بنوی زیبا مقام پذیرفت و لله الحمد و الله المنة **الحرض بیرون دروازه و پشته مذکور در فرج**  
 باغ متصل خیره و دیول مسجدی دیگر تعمیر کرده اوزنگ زیب عالمگیر کمال زیب و زینت



تاریخ مختار الاخبار ۲۲۳ مفصل دوم

موجود است چنانچه بر طاق اندرونی آن این عبارت { الله ولا سواه ولا  
 نعبد الا اياه } مرثیه { عبارت بخط واضح برین بالای سجده چون است  
 والا نمت خدیو دین پناه مؤید من عند الله ابو المظفر محی الدین محمد و رنگت زیب  
 بهاء و عالمگیر شاه غازی برانهدام بنیان کفر و ظلامت تاسیس اساس دین اسلام  
 مصروف و معطوف است کمترین تندگان مختار خان الحسینی السبزواری ناظم صوبه  
 ظفر آباد تخریب بتخانه و ترتیب تاسیس مسجد باغ پرداخت تاریخ است و پنجم  
 شهر ربیع الاول ۸۳۱ جلوس کاویان موافق ۱۲۱۰ شمس بحری نبوی مطابق این  
 مصرع تاریخ { بتکه مسجد شده از لطف حق یا بعنایت ملک علام صوبت  
 اتمام یافت از غایت خوبی و دل شبنی باغ فرح موسوم گردانید بقبرند  
 دلند از عمر و دولت برخوردار میرزا نجم الدین محمد خلف فرزند سعادت مند  
 میرزا قمر الدین متعلق ساخت { بنا کرد مسجد بجای کنشت یا بر او اثنی عشر  
 نوشت { کتبه قمر الدین محمد بن مختار خان } ازین قبیل مساجد عید بدین  
 آبادی و غیره اندرون و بیرون حصار بید و دیده شنیده بکلیسای یلانی ملا اودا  
 بانگ و صلوات بمقتضای مسلمانی در کتاب مسلمانان در گور قابل ذکر است  
 مگر مسجد جامع اندرون حصار بلده متصل چارپاره احداث کرده قاسم



تاریخ مختار الاخبار ۲۲۷ مفصل دوم

که بر روز جمعه بیت ادانی نماز جمعه جماعت یافت الحال هم بی مصلحت و مصلحت و قدری قلیل مردم  
که بایستد شریعت اند در اینجا نماز پنجگانه جماعت بجای آرند و همچنین اندرون طبع آن  
مسجد است طولانی که طولش شمالاً و جنوباً صد و بیست و شش و شرقاً و غرباً است و چهار دره  
و ارتفاعش تخمیناً چهارده دره بوده است و تعداد دروازه‌هایش در طول سیصد و  
و بعضی دره می‌باشد که یا در زمان سلطان احمد شاه با حداثت رسیده و در حیرت افش  
غالباً کم از دو ملک و پید نخواهد بود و محاذی آن باندک فاصله حمام بوضع ایران  
حادث برای این هر دو مسجد چه می‌بینست که بصرف فرش و فرش و سق و نمک می‌پوش  
و هم بیرون شهر سمت مغرب عیدگاه شاهی واقع هر چند اخبار یک در وقت کدام  
یک از شهر یا سلف تیار شده بدست نیت اما از زمان دراز نظر با خطاط  
شایر اسلام و تکامل اعمال نماز عیدین در اینجا نیست و اغلب مردم بر روز عید بسبب  
عدم التفات حکام و فصل مقام که بفاصله نیم کوه از آبادی واقع است در همان مسجد  
جای محدث فاسم برپا دارند نماز عید می‌نمودند و راقم در سال ۱۲۹۱ هجری چون در اینجا رسید  
متحرک اجرای این سلسله از عاید آنجا گردید و بجز اول الله تعالی بمصدق اینکه بهر کار که  
هم بست گردید یا اگر خاری بود و گلدسته گردید و نماز عید الفطر همان سال جماعت  
موقوف در عیدگاه ادا نمودم من بعد از سرکار ذوی الاقدار جهت خلعت خطیب



# تاریخ مختار الاخبار ۲۲۵ مقاله دومین

ف  
پایین

ورفت و روب و سفید کاری و مصارف دیگر برای هر سال مبلغی معین شد  
 ف منجمله قلعه جات مضافات پیریکلی قلعه اوسه است که بنای قلعه از زمان  
 سلطان محمد تغلق در سده هجری بدیافت میرسد که الحال ازین مصرعه واضح که بنا  
 سلطان محمد عادل شاه بادشاه شده تاریخ مصرعه این است که حاصل اوسه نزد و عادل  
 قلعه مذکور در تحت عادل شاه بود در سده هجری در تحت حکومت بهمن شاهی آمده  
 در ۹۱۶ به بعضی تصرف بریده از ایجاد رجوعه حکومت او رنگت بی مالک  
 بادشاه رسید بعد از آن تا حال در علقه مکر آصفیه است بماند الی یوم التنا  
 نام قلعه بد از قدیم تا حال بهین اوسه معروف و مشهور است گویند بالای فیض قلعه  
 مذکور کنگره هان بود نواب اسطو جاهد بهادر پس از مراجعت او رنگت با و در سده هجری  
 اندرون قلعه شریف شریف ارزانی داشته حکم تعمیر کنگره های قلعه فرمود لهذا  
 بنایان چاکدست از خشت و گچ باز کن فرصت بنای قلعه در روز دروازه قلعه  
 مذکور سه چاه متصل با یکدیگر واقع در جهت دروازه علی المرتضی سبب تفصیل فیل  
 دروازه چینی دروازه احشام دروازه کوبندی دروازه عاشوفا  
 دروازه نقارخانه دروازه بالا قلعه دروازه اولیا و در قلعه مذکور دروازه  
 ضرب توپ موجود و نام هر یک توپ نظام شاهی کشتی بهمنی



پوسلی گزینجلی سیتو لعل خانی لهری شیردمان لم چیر  
 کالاپهاری و از توپهای مذکور بعضی ضرب بسبب بودن تحت السماضیع بعضی دست  
 است اندرون قلعه مذکور مکانی موسوم بنگ محل و عشرت محل بود که الحال خراب  
 منهدم شده بجایش اشجار خاردار برآمده و همچنین در دو مقام انبارخانه موسوم  
 بگنگا و جنبابو که اکنون وجود این هر دو آثار نیز از اوضاع زمانه منهدم و نکلون است  
 در زمان خلد مکان مسجد بزرگین در طول سی و دو دست عرض است و پشت دست ارتفاع  
 تخمیناً پنجاه دست احداث یافته و این ایات بران نوشته و قطعه در زمان شاه دین  
 اورنگ زیب کوبکینی سایه لطف خداست باشد رقم از بهر تاریخ بنای یا مسجد  
 و الا مکان دلکشات و دیگر قلعه او دیگر که آخر شهر او دیگر قلعه کوچکی است تپاشی اش  
 و در ۹ جلوه چین لکیر باد شاه معرفت مرید شاه قلعه دار مسموع است نه از کتب تاریخ  
 بالای بروج خضار پشت ضرب توپ دشمن کو موجب خود ازان دو توپ کلان قالب ریخته  
 و شش ضرب غیر قالب ریخته تا بل کار آمدست قلعه مذکور عند الزوال دولت بهمنیه در علاقه  
 بریده در آمده بعد ازان در قبضه نظام شاهیه در ۱۲۰۰ هجری قمریه و بعد از آن در ۱۲۰۰  
 هجری قمریه در ۱۲۰۰ هجری قمریه مغل جان قلعه دار بود در ۱۲۰۰ هجری قمریه در تحت تصرف ملان  
 عالمگیر باد شاه در آمده بعد ازان در ۱۲۰۰ هجری قمریه تحت حکومت فرخ میر سید ازان بعد



تاریخ مختار الاخبار ۲۲۶ خامتیه

اعلامه حاکم الدین خان قلعه دار در آمده با اختیار میرزا علی قلینجان پسر از ان پسر علامه سرکار عالی  
 اصفهانی مفوض جاگیر بوده پسر از ان در ۱۲۵۶ هجری قمری مطابق ۱۲۶۳ هجری قمری عمل خالصه  
 سرکار عالی امضا مانده باز بطور جاگیر بقیه غلام حسن خان معابد الیمپوری رسید الحال  
 بشکست خالصه بمانی سرکار شامل است اندرون قلعه امکانه را قدیم اگر چه بسیار است  
 لاکچر و کثرت از آن افتاده و مابقی قریب الان خدام بودند از اقم ذکر از امتناست این مقام  
 ندانسته قلم انداز نمود

خاتمه در ذکر اوایل ملازمت مؤلف در سرکار عالی  
 و بیان قریب ارجات مالی نوشته کتاب انجام می یابد

نخستین و نهمین این اضعاف العباد مسافر خاکی از خطای در ۱۲۵۹ هجری قمری  
 بدستگیری عصای تقدیر و مشعل افروزی شهاب تبریز خست قامت از کلکته  
 بر بسته بر بنهای خضر طالع و باد بانی عنایت بامیمت نواب عالی جناب معتمد الدوله  
 مرحوم مغفور طاب الله براه و جعل الجنة مشواه بر مهره زلال کسان باد الحیات ملازم  
 و جایافتگان با طرب خدمت نواب الاخطاب یکد آرای سطوت و مستزین







# تاریخ مختار الاخبار ۲۲۹ خام

خبر	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
منصب برشته راجه و کرام	مستقل		۴۴۰		۱۲۸۲		اختتام قه تاحال ممنوع جرات
تخصدار قلعہ ضلع کچھم	منصری	مستقل سابقہ منصب			۱۲۸۵	۱۲۸۵ الاولیٰ جہادی	مستقل میر جہت تخصدار بجائی خود از خدمت
تخصدار درجہ اول تعلقہ پاکہال	قایم مقامی	ایف	۵۵۰		۱۲۸۶ ۱۲۸۶ ۱۲۸۶	۴۵۰ خود مطابق	تخصدار تعلقہ افسر بجائی
تعلقہ افسر فلکندہ	مستقل	تعلقہ دار	۵۵۰ ۵۵۰ ۵۵۰	۵۵۰ ۵۵۰ ۵۵۰	۵۵۰ ۵۵۰ ۵۵۰	۵۵۰ ۵۵۰ ۵۵۰	۵۵۰ ۵۵۰ ۵۵۰



# تاریخ مختار الاخبار ۲۳۰ خامه

تعلقات ضلع منصری مذکاری اصناف فی نوع	مذکاری اصناف فی نوع	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص
اول تعلقات ضلع ایضا منصرم تعلقات عامه ضلع مذکور	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص
مذکاری تعلقات مستقل مذکاری ضلع سما اصناف فی نوع	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص
دوم تعلقات ضلع ایضا منصرم تعلقات عامه ضلع مذکور	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص
اول تعلقات ضلع منصری منصرم تعلقات ایضا اول	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص	تبدیل بر منصر تعلقات حسب صرف خاص



تاریخ مختار الاخبار ۱۳۴۲

خانہ

[illegible]



# تخریج مختار الاخبار ۲۳۲ خامتہ

جلد چہارم صفحہ ۶۲ مرقوم جمادی اول ۱۲۹۱ ہجری ۳۰ رمضان مطابق الامر دماہ الہی						
منشا و رو کا قصد ۲۸ غنیمت شاہ گئے واقع ۱۲۹۲ شعبان برضعت ننگندہ تبدیل لڑی و ہم حبیبہ اعلیٰ کار عالی علیہ اول واقع ۳۰ رمضان ۱۲۹۲ صفحہ ۳۵				اول تعلقہ سما ضلع ننگندہ	اول تعلقہ ضلع مستقل ننگندہ	
شب کا حکم قریب خباب ۲۲۵۳ صدم ناگزری واقع نیم ذیقعدہ ۱۲۹۳				ضلع ننگندہ سما	اول تعلقہ ایفہ	







تاریخ مختار الاخبار ۲۳۴ ختمه

<p>قطعه تاریخ من تاریخ طبع نقاعلام محی الدین الشافعی المتخلص ودا کتاب مطبع دارالاصناف کلاکه</p>		<p>صحیح اول از تاریخ طبع و نقاعلام محی الدین الشافعی المتخلص ودا کتاب مطبع دارالاصناف کلاکه</p>
<p>بکرمه چو شد مختار الاخبار محی الدین نوشته بهال طبعش</p>	<p>بزرگ طبع مطبوع و دل آرا بود پاکیزه و تاریخ زیبا</p>	
<p>تقریظ و تاریخ الطبع مختار الاخبار طبعه منشئ نازک خیال مولو محمد عبد الکریم مدگار منشی مال</p>		<p>جامع همیشه است یا آئینه اسکندری اینگه از یاد سلف دل کند صورت گری</p>
<p>اینگه از یاد سلف دل کند صورت گری گاه از آن عهد سلف در بند عبرت گری نیلینای جهان را مایه دانشوری از مضامین گردا در روش رببری هر یکی مقبول و مختار خود در باوری اینگه از نامش عیان بر خلق شان جدیدی حاکم با عدل و دانش ز صیبه بر بهتری در کزانت از لیلی و سلمی به شان دلبری تا که باشد وسیله است از پی یادآوری</p>	<p>جامع همیشه است یا آئینه اسکندری گاه از یاد سلف دل کند صورت گری هم سلاطین بان را سود بخش بر عبرت بهست تاریخ دیار بد موضوعش ولی شد لقب مختار الاخبارش که از اخبار او نقش بنیادین بر قفس سید الاجاب جامع فضل و مناقب مرکز اقبال و جاب شد با مرش منطبع چون این کتاب مستطاب خاطر هم در بند آن شمع ناله یاسال طبع</p>	<p>مت تمام شد</p>



# غلط نامه تاریخ مختارالاجبا

فصل	کتاب	جلد	صفحه	فصل	کتاب	جلد	صفحه
۲	۱۳	آینه	آینه	۲۶	۲	سنی	مسنی
۶	۶	ومن	ومن	۲۸	۲	را	را
۹	۱۳	منهزان	منهزان	"	۵	براس	براس
۱۰	۱۳	خواهم	خواهم	۲۹	۳	راست	راه است
۱۳	۱۳	پرآورد	برآورد	۳۰	۱۲	بنورسلطان	بنورسلطان
۱۴	۲	آوج	اوج	۳۱	۵	داودخان	داودخان
۱۵	۱۳	بپرچشمه	بپرچشمه	"	۱۵	فرستاده	فرستاده
۱۶	۱۰	غره لادلی	غره بیل لادلی	۳۳	۱	رخص	رقص
۱۶	۳	بیاراست	بیاراست	"	۱۳	باقی	بانی
۲۱	۹	تختهای	تختهای	۳۴	۲	ظاهر	ظاهر
"	۱۰	نسبت	نسبت	"	۵	قلعه گیر	قلعه گیری
۲۵	۳	بعد از ویر	بعد از ویر	"	۱۰	تفریح	تفریح

همچنان که مرد و رخا و بیاض لازم بود  
نزدیکی از هر چه هست است و در آن



ردیف	کلمه	معنی	ردیف	کلمه	معنی
۲۳	کرویکر	کرویکر	۵۸	فیروز شاه	فیروز
۲۵	یقاع باین	یقاع باین	۶۰	نخین	نخستین
۲۶	تبولداز	تبولدار	۶۱	فیروزی	فروزی
۲۷	اضطراب	اضطراب	۶۲	زبان	زبان
۲۸	بسیب	بسیب	۶۳	راجیوت	راجیوت
۲۹	گبذ	گبذ	۶۴	نیفتاده	نیفتاده
۳۰	داداه درخیم	داداه درخیم	۶۵	کار زونی	کار زونی
۳۱	ایمعتی	ایمعتی	۶۶	برادر	برادر
۳۲	بروجه	بروجه	۶۷	سجانی	سجانی
۳۳	نادر	نادر	۶۸	رفافت	رفافت
۳۴	مرفوتی	مرفوتی	۶۹	بنابر	بنابر



نیم	ک	ج	هفتاد	نیم	ک	ج	هفتاد
۷۵	۸	بجازن	بجازن	۸۸	۱۳	چرا	چیزها
۷۶	۱۱	اعتقاد	اعتقاد	"	۱۴	مقتان	مقتان
۷۸	۱۲	بیره	بیره	۸۹	۵	پچیدند	پچیدند
"	۱۳	جمله	جمله	"	"	زریحانگر	رای بجانگر
۷۹	۱۲	دستبرد	دستبرد	"	۸	جد بود	جد نمود
۸۱	۶	متوجه	متوجه	۹۰	۶	تقبل	تقبل
۸۳	۱۵	دور	دور	۹۱	۳	دقی	دقی
۸۴	۶	تصری	تصری	"	۸	دیوانخانه	دیوانخانه
"	۱۰	رکس	رکس	۹۲	۲	من آمد	من آمد
"	۱۱	ذالک	ذالک	"	۱۵	تسجیر	تسجیر
۸۵	۵	امطایاکم	امطایاکم	۹۳	۹	مفروع	مفروع
"	۴	رسید بود	رسید بود	۹۵	۴	فتین	فتین
۸۶	۴	علی زعم	علی زعم	۹۶	۵	وا	را
۸۷	۱۰	فیروز شاه	فیروز شاه	۹۷	۴	عباد الله	عباد الله



شماره	کلمه	معنی	شماره	کلمه	معنی
۹۷	لاوالله	۹	لاوالله	۱۲۵	دنیوی
۹۸	فرد	۲	فرد	۱۲۹	نوشته
۹۹	زمیدار	۹	زمیدار	۱۳۰	میسافت
۱۰۰	بتریب	۱۵	بتریب	۱۳۱	عَبْدُ الرَّحْمَنِ
۱۰۱	مزور	۱۰	فیروز	۱۳۲	بجبر
۱۰۲	بتای	۱۳	بتای	۱۳۳	سازد
۱۰۳	بخطاب	۲	بخطاب	۱۳۴	بپردازد
۱۰۴	اشطاری	۴	انتظار	۱۳۵	دیوانیان
۱۰۵	گشته	۹	گشته	۱۳۶	مخورند
۱۰۶	مصلحت	۴	مصلحت	۱۳۷	راه نیا سوده
۱۰۷	رفاقت	۶	رفاقت	۱۳۸	گردند
۱۰۸	خلایق	۳	خلایق	۱۳۹	طیب
۱۰۹	بدینجا	۹	بدینجا	۱۴۰	محکم
۱۱۰	شایان	۱	شایان	۱۴۱	ولا ینفع



ردیف	کلمه	تکرار	معنی	ردیف	کلمه	تکرار	معنی
۱۵۹	برونی	۱۳	برونی	۱۹۳	جلال الدین	۵	جلال الدین
۱۶۰	جاگر	۷	جاگیردار	۱۹۴	بگشت	۲	بگشت
۱۶۱	از خطبه	۱۰	از خطبه برائت	"	حاضر	۹	حاضر
"	امیر	۱۳	میر	"	طیبانی	۱۳	طیبانی
۱۶۲	قربان	۱۵	قربانیان	۱۹۵	اگر	۶	اگر
۱۶۳	اوریه	۳	اوسه	۱۹۶	متصرف	۱۰	متصرف
۱۶۴	نگذارند	۲	نگذارند	۱۹۷	کثری	۱	کثری
۱۶۵	تو	۹	تو	"	کثری	۸	کثری
"	عطبه	۱۲	عطبه	۲۰۰	برخواست	۲	برخواست
"	عطبه	۱۳	عطبه	۲۰۴	شاهزاده	۴	شاهزاده
۱۶۸	موج	۷	موج	۲۰۵	اثاث	۸	اثاث
۱۶۹	آهم	۳	آهم	۲۰۵	کاذرانی	۱۰	کاذرانی
۱۷۰	عظام	۷	عظام	۲۰۶	مضافات	۱	مضافات
۱۷۱	الله	۱۵	الله	۲۰۹	می برند	۵	می برند



۲۱۱	۳	رحمت	زحمت	۲۱۲	۴	دست	دست
۲۱۲	۵	کرا	کسری	۲۱۳	۱۰	جاویدان	جاویدان
۲۱۳	۱۳	غلوله	گللوله	۲۱۴	۹	تفرج	تفرج
۲۱۴	۳	غلوله	گللوله	۲۱۵	۱۰	جاویدان	جاویدان
۲۱۵	۶	پیلر	پیکر	۲۱۶	۱	قبیله الاوار	قبیله الاوار
۲۱۶	۱۲	طسیم	طسیم	۲۱۷	۱۰	پرستگاه	پرستگاه
۲۱۷	۰	طسیم	طسیم	۲۱۸	۱۵	برخاستن	برخاستن
۲۱۸	۰	طسیم	طسیم	۲۱۹	۲۲۲	بیاکن	بیاکن
۲۱۹	۱۳	لیسن	لیسن	۲۲۰	۰	منبعش	منبعش
۲۲۰	۰	حمیم	حمیم	۲۲۱	۲۲۳	بتکده	بتکده
۲۲۱	۱	حم	حم	۲۲۲	۹	تیارش	تیارش
۲۲۲	۴	جای مفن	مفن	۲۲۳	۱۳	که	که
۲۲۳	۱۵	کتب	کتب	۲۲۴	۶	سپت	سپت
۲۲۴	۰	دریافت	دریافت	۲۲۵	۰	سپت	سپت











CALL No. { 955  
529 } ACC. No. 1052  
AUTHOR  
TITLE فتنہ دارانہ صحابہ

THE BOOK MUR

**MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**



**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.